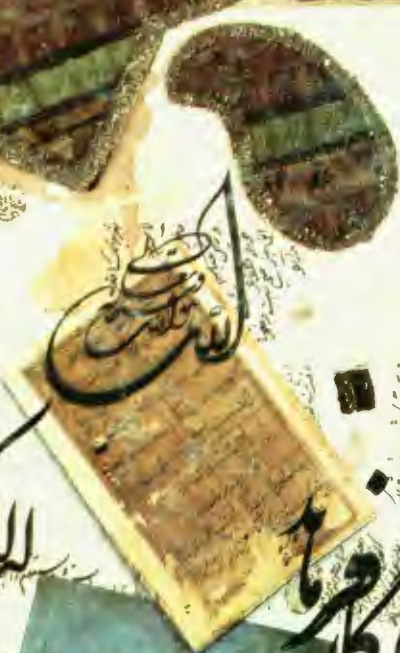
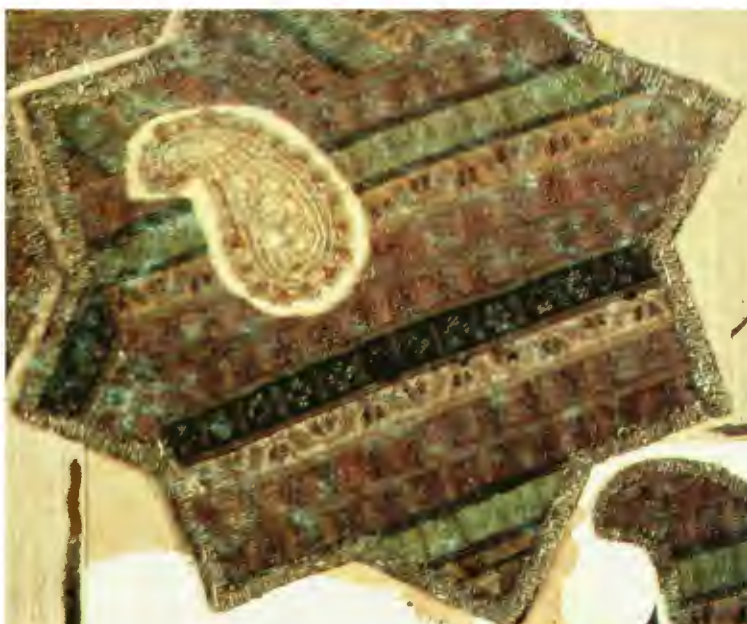


دردری

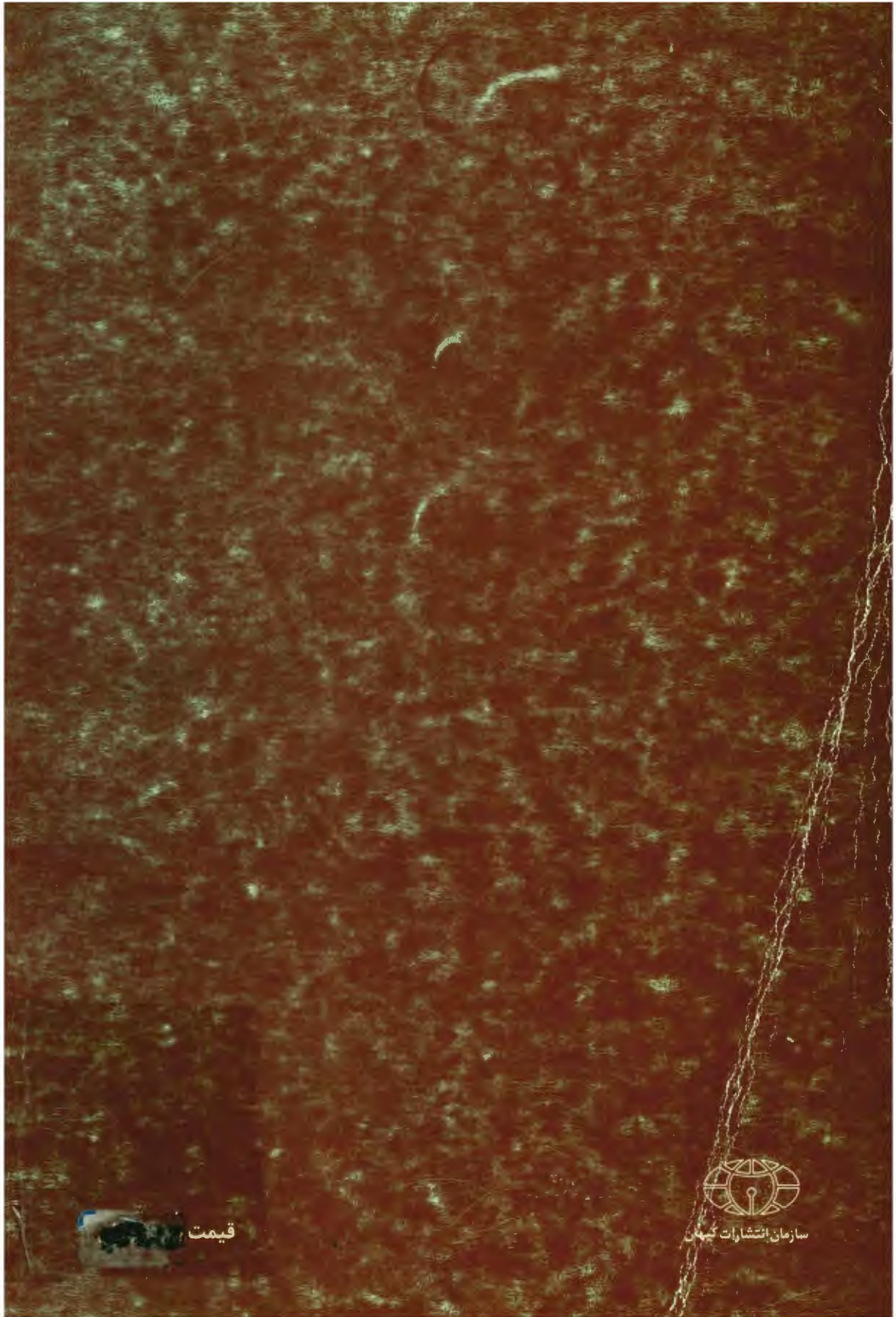
موقییت زبان فارس در جهان معاصر



توضیح
 نگاره
 تالیف

شعر اول
 اولی روز که در شهر آمد
 و ز غمگینان درین شهر آمد
 که در آرزوی دلداران
 و در آرزوی دلداران
 که در آرزوی دلداران
 و در آرزوی دلداران

مومنا
 که در آرزوی دلداران
 و در آرزوی دلداران
 که در آرزوی دلداران
 و در آرزوی دلداران
 که در آرزوی دلداران
 و در آرزوی دلداران
 که در آرزوی دلداران
 و در آرزوی دلداران



قیمت



سازمان انتشارات کیهان

ادری

بلقلم محمود و سعیدی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دردری

موقعیت ادبیات فارسی در جهان معاصر

دُردِ دُری

موقعیت ادبیات فارسی
در جهان معاصر

به اهتمام

محمود اسعدی



سازمان انتشارات کیهان



دُر درِی

به اهتمام : محمود اسعدی

روی جلد : جلیل رسولی - اسرافیل شیرچی

چاپ اول : بهار ۱۳۷۳

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

چاپ : مؤسسه کیهان

حق چاپ برای انتشارات کیهان محفوظ است

نشانی: تهران - خیابان انقلاب - مقابل پارک دانشجو - کوچه انوشیروان -

پلاک ۱۰ - سازمان انتشارات کیهان تلفن پخش ۶۴۰۳۴۱۵ - ۶۴۰۸۴۶۶

فهرست مطالب

- دیباجه
محمود اسعدی
۹-۱۵
- بخش اول: مقالات
پیشینه تفاوت‌های فارسی تاجیکی و فارسی ایران
دکتر علی اشرف صادقی
۱۵-۲۶
- پیوند خط با زبان
دکتر صفر عبدالله (تاجیکستان)
۲۷-۳۸
- ادبیات فارسی در بوسنی و هرزگوین
مسعود مرادی
۳۹-۵۴
- نگرشی بر زبان فارسی دری
استاد محمد محیط طباطبایی
۵۵-۶۴
- ادبیات فارسی در بنگلادش
انیس الرحمان خان / سعید سرگزی
۶۵-۷۳
- پیشینه و آینده زبان فارسی در شبه قاره هند
۷۵-۸۵
- پیشینه ایران شناسی و زبان فارسی در ژاپن
دکتر حسین رزمجو
۸۷-۹۴
- علل تضعیف زبان فارسی در شبه قاره (هند)
غلامرضا نورمحمدان
۹۵-۱۰۴
- فرهنگنامه‌های پارسی هند
س. رشید حسین / سید مهدی حسینی
۱۰۵-۱۲۴

بخش دوم: گفتگو

- ۱۲۷-۱۳۴ مشاهیر شرق؛ کتمان غرب
دکتر عبدالنعیم محمد حسنین (مصر)
- ۱۳۵-۱۴۲ جایگاه زبان فارسی در ادبیات جهان
دکتر ابراهیم الدسوقی شتا
دکتر محمد علاءالدین منصور (مصر)
- ۱۴۳-۱۵۲ مضامین اسلامی؛ اوج شعر فارسی
دکتر ابراهیم الدسوقی شتا (مصر)
دکتر سید جعفر شهیدی
- ۱۵۳-۱۵۹ زبان فارسی؛ زبان شعر
خانم صفیه گلرخسار (تاجیکستان)
- ۱۶۱-۱۶۸ پیوند ادبی ایران و تاجیکستان
دکتر رحیم مسلمانیان قبادیانی (تاجیکستان)
- ۱۶۹-۱۸۰ ایران و هند؛ دیرینگی تبادل فرهنگی
دکتر امیر حسن عابدی، دکتر اظهر
دهلوی و دکتر شریف حسین قاسمی (هند)
- ۱۸۱-۱۹۵ زبان فارسی در شبه قاره
استاد دکتر نذیر احمد (هند)
- ۱۹۷-۲۰۳ ادبیات فارسی در مجارستان
دکتر اواجری میاس (مجارستان)
- ۲۰۵-۲۱۰ تحول زبانها؛ ریشه‌ها و علتها
دکتر ایوان میخائیلوویچ استبلین
کامنسکی (روسیه)
- ۲۱۱-۲۱۷ زبان فارسی؛ تثبیت یا تحول؟
دکتر گارنیک آساتوریان (ارمنستان)

شکرشکن شوند همه طوطیان هند
 زین قند پارسی که به بنگاله می رود

دبیاچه :

گستره ادب پارسی نه تنها در حوزه شبه قاره هند، آسیای مرکزی و افغانستان بلکه در اقصی نقاط جهان، در مصر و چین و ژاپن و... نیز چشمگیر و قابل توجه است. غنای ادبیات فارسی که مملو از تلمیحات، تعابیر و ظرایف شوق انگیز و بهجت آور است در دنیای امروز هم جان و روان مخاطبین را تحت تاثیر قرار می دهد و هرزود آشنای غریبی را بسرعت شیفته ژرفا و پویایی خود می سازد. معانی نیکو، سبک استوار، خیال پردازی های زیبا و الفاظ فصیح در گنجینه نثر و شعر فارسی موهبتی است که بایستی در حفظ و اعتلای آن کوشید. اما برای گسترش حوزه زبان فارسی چه راههایی به مقصود نزدیک است و چه تمهیداتی می تواند به ارتقاء کمی و کیفی این مهم بینجامد؟

اکنون قریب دویست میلیون نفر در سراسر جهان به زبان فارسی سخن می‌گویند. در اغلب دانشگاه‌های مهم دنیا زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود و هزاران دانشجو و استاد به فراگیری و آموزش ادب پارسی مشغولند. این مهم در کشورهای هند، پاکستان، روسیه، مصر، افغانستان، چین و تاجیکستان نمود بیشتری دارد. در کشور مصر بیش از شش هزار دانشجو و افزون بر چهل استاد در رشته ادبیات فارسی مشغول تحصیل و تدریس دروس مختلف ادبی هستند. در هندوستان علاوه بر مراکز متعدد تحقیقاتی؛ در دانشگاه‌های معتبر، فراگیری زبان فارسی از اهمیت خاصی برخوردار است. در روسیه - مسکو و سن پترزبورگ - استادان بزرگی مشغله اصلیشان تدریس و تحقیق پیرامون وجوه متفاوت ادبیات فارسی است. چینیان موسسات مختلفی را به موضوع پژوهش زبان فارسی اختصاص داده‌اند و اخیراً با تلاش فراوان، فرهنگ چینی - فارسی را منتشر ساخته‌اند. در یونان، اسپانیا، فرانسه، ایتالیا، اتریش، ژاپن، بنگلادش و بوسنی نیز کوشش‌های قابل تاملی بعمل آمده است. و این همه علاوه بر اهتمام سازمانهایی است که در اروپا و آمریکا تحت عناوین شرق‌شناسی یا پژوهش‌های ایران‌شناسی و زبان‌شناسی به پژوهش و تحقیق در این زمینه می‌پردازند.

این اقدامات محتاج ارزیابی موشکافانه و دقیق است تا نقایص احتمالی مرتفع و راه‌های ارتقاء روشن شود. بنده با مطالعه اجمالی موقعیت زبان و ادبیات فارسی در برخی کشورها و با تماس‌هایی که با بعضی از نام‌آورترین شخصیت‌های ادبی برون مرزی داشته‌ام برخی از موارد را از نزدیک مشاهده نموده‌ام که ذکر آنها خالی از فایده نیست:

۱. عدم اعزام دانشجویان و استادان خارجی - که به آموزش زبان فارسی مشغولند - به ایران از جمله مهمترین موانع گسترش زبان فارسی است. این مساله اگرچه در مورد بسیاری از کشورها با محدودیت صورت می‌گیرد اما نسبت به سالهای پیشین بسیار نازل است. بعنوان مثال در کشور مصر تردد استادان و دانشجویان تقریباً صورت نمی‌گیرد و این کیفیت آموزش زبان فارسی در آن کشور را تحت تاثیر قرار داده و در مواردی موجب عدم رغبت دانشجویان به فراگیری زبان فارسی شده است. صرف نظر از برخی ملاحظات سیاسی، عدم ارتباط آموزشی با کشورهای که پیشینه زیادی در تدریس و آموزش زبان فارسی دارند مفید فایده بنظر نمی‌رسد؛

چرا که حذف درس زبان فارسی از دروس دانشگاهها، پی آمد ضروری چنین رویدادی است و این در شرایطی است که برخی کشورها از خلاء پیش آمده به نفع خود بهره‌برداری کرده و زبانهای عبری و عربی را جایگزین زبان فارسی می‌کنند.

۲. نبود سیستم آموزش منسجم منطبق با نیازهای غیرفارسی زبانان از دیگر معضلاتی است که بایستی توسط کارشناسان، چاره‌اندیشی شود. اگرچه از جانب مسوولین فرهنگی، تمهیدات مناسبی از نظر آماده‌سازی کتابها و نوارهای استاندارد فراهم شده است اما این امور کافی بنظر نمی‌رسد.

۳. عدم برنامه‌ریزی اصولی برای ترجمه آثار کلاسیک و معاصر ادب پارسی به زبانهای زنده از دیگر موانع است. علی‌رغم تلاش‌های بعمل آمده از سوی محققان خارجی - که تقریباً آثار بزرگان شعر فارسی را برگردان کرده‌اند - کمتر کوششی در زمینه ترجمه صحیح و نظارت مستمر بر این گونه آثار اعمال شده است. مناسب است آثار بزرگان ادب پارسی با نظارت استادان و مسوولین فرهنگی به نحو شایسته انجام گردد تا جلو کژتابیها و تعابیر نارسا گرفته شود. از طرفی لازم است برخی آثار نویسندگان و شعرا نیز ترجمه و منتشر شوند تا افراد خارجی از موقعیت امروز ادبیات فارسی نیز آگاهی یابند.

۴. اعزام استادان زبان فارسی از ایران با نظارت و دقت بیشتری همراه شود. در بسیاری از کشورها درخواستهای مکرری برای اعزام یک استاد بعمل می‌آید؛ روشن است بهترین استادان بایستی به این کشورها اعزام شوند. در این زمینه نحوه تدریس و چگونگی انتقال مفاهیم ادبی در جذب دانشجویان بسیار موثر خواهد بود. در مجموعه حاضر، تلاش شده است برخی از تاثیرگذارترین ادیبان و محققانی که به نحوی به طرح و گسترش زبان و ادبیات فارسی در کشورهای مختلف جهان کمک کرده‌اند معرفی شوند. پیداست تجلیل از چهره‌های ادبی این کشورها که صادقانه و با ذوق و شوق بسیار در نشر فرهنگ ایرانی، اسلامی مساعدت کرده‌اند موجب دلگرمی و تشویق و ترغیب این عزیزان خواهد شد و به تداوم همکاری و همیاری آنها خواهد انجامید.

این کوشش‌ها - اگرچه اندک و نارسا - می‌تواند میزان توجه و التفات مردم ایران را نسبت به بزرگمردان فرهنگ و اندیشه نمایان سازد و از جانبی به اعتلای زبان و ادبیات فارسی در دیگر کشورهای جهان کمک کند.

همچنانکه ملاحظه خواهید کرد، این مجموعه شامل دو بخش مقالات و گفتگو است. در بخش اول که شامل مقالات است درباره موقعیت، پیشینه و آینده زبان فارسی مطالبی تحقیقی آمده است. در بخش دوم با نام آورترین استادان ادبیات فارسی در کشورهای مصر، هند، روسیه، تاجیکستان، مجارستان و ارمنستان گفتگو شده است. این گفت و شنودها اغلب در محل اقامت استادان در کشورهای خودشان انجام یافته است. یادآوری این نکته لازم است که مطالب این مجموعه قبلا در ماهنامه کیهان فرهنگی منتشر شده است. این نشریه همواره بخش وسیعی از برنامه‌هایش را معطوف به تعمیم زبان و ادبیات فارسی در جهان کرده است و انتشار ویژه‌نامه‌هایی در زمینه فرهنگ ملل و گفتگو با استادان زبان فارسی در کشورهای جهان در تداوم این سیاست بوده است که امید داریم این برنامه‌ها همچنان ادامه یابد.

مجموعه فراهم آمده، بمناسبت برپایی غرفه ویژه «زبان فارسی میراث مشترک ما» در هفتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران که به همت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انجام یافته است منتشر می‌شود. لازم می‌دانم از برگزار کنندگان محترم این غرفه سپاسگزاری کنم. همچنین از همکاران ارجمندم آقایان کاظم کامران شرفشاهی، پرویز عباسی داکانی، مجید ملانوروزی و سعید هوشنگی که در آماده سازی و انجام برخی مصاحبه‌ها یار و مددکارم بوده‌اند قدردانی و تشکر می‌کنم. امیدوارم این کتاب - که با سرعت آماده نشر گردید - مورد قبول اهل ادب واقع شود و استادان محترم از ارائه پیشنهادات و نظرات اصلاحی خود دریغ نورزند.

محمود اسعدی

تهران - ۱۳۷۳/۲/۸

بخش اول
مقالات

پیشینه تفاوت‌های فارسی تاجیکی

و فارسی ایران

دکتر علی اشرف صادقی

بخشی از سرزمینی که در دوران اسلامی در منابع عربی و فارسی «ماوراءالنهر» نام گرفته، در دوره های پیش از ظهور اسلام سغد خوانده می شده است. درباره حدود مرزهای جنوبی و شمالی سغد، میان مورخان و جغرافی دانان اختلافی نیست، اما در مورد حدود شرقی و غربی آن اختلاف نظر وجود دارد. عده ای بخارا را مرز غربی سغد دانسته و گروهی دیگر بخارا را خارج از آن دانسته اند. به نظر بیشتر تاریخ نویسان، سمرقند مرکز سغد بوده است.^(۱) این سرزمینها امروز در خاک جمهوری ازبکستان هستند.

در غرب سغد و در قسمت سفلی رود جیجون، سرزمین خوارزم قرار داشته است که دارای دوشهر مهم «کاث» و «گرگانج»، (اورگنج یا جرجانیه) بوده و شهرهای خیوه و زمخشر و هزار اسب که در تواریخ به آنها برمی خوریم، از شهرهای دیگر آن بوده اند. منطقه «ایران ویج» که در اوستا مهد ایرانیان دانسته شده به نظر محققان منطبق بر سرزمین خوارزم است. خوارزم نیز در نظر بیشتر جغرافی دانان اسلامی جزء سرزمینهای ماوراءالنهر است. پس از ویران شدن بیشتر شهرهای خوارزم به دست مغولان و ترکان، بعد از عهد تیموریان و دوره ازبکان، نام «خیوه» بر تمام سرزمینهای خوارزم اطلاق شد که تا امروز نیز رایج است. خیوه نیز جزء قلمرو ازبکستان است. در دوره های پیش از اسلام و چند سده پس از اسلام در دو منطقه سغد و خوارزم زبانهای سغدی و خوارزمی که متعلق به شاخه شرقی زبانهای ایرانی

است و با هم شباهت زیاد داشته اند، رایج بوده. مقداری از نوشته‌های این دو زبان در سدهٔ کنونی کشف و خوانده شده است. زبان خوارزمی به ظاهر تا سدهٔ هشتم هجری رایج بوده و بعدها از میان رفته است. زبان سغدی نیز تا حدود سدهٔ چهارم متداول و بعدها به تدریج از بین رفته و امروز صورت تحول یافتهٔ آن تنها در درهٔ رودخانهٔ یغناپ از شاخه‌های زرافشان در شمال تاجیکستان به نام یغناپی با دو سه هزار سخنگو باقی است.

نفوذ زبان فارسی در سغد در سدهٔ اول هجری با هجوم اعراب - که سربازان آنها بطور عمده ایرانیان فارسی زبان بودند - شروع شد سقوط حکومت محلی سغد و مهاجرت ایرانیان داخل فلات بویژه خراسانیان به آن منطقه موجب شد که زبان فارسی بتدریج جای سغدی را بگیرد، تا آنجا که در سدهٔ سوم بیشتر شهرهای منطقه دو زبانه بودند و در اواخر قرن سوم رودکی اشعار خود را تنها به زبان فارسی می سرود. اما در جریان از بین رفتن زبان سغدی و جایگزین شدن فارسی به جای آن، شماری از لغات آن وارد زبان فارسی شد. این لغات به طور کلی در همان منطقه ماوراءالنهر بکار می رفت و همانهاست که در اشعار شاعران سمرقندی و بخارائی و غیرهم بکار رفته و اسدی طوسی در «لغت فرس» خود تعدادی از آنها را ضبط کرده است. افزون بر این گونه لغات - که وجه امتیاز فارسی ماوراءالنهر بوده اند - این زبان از همان سدهٔ اول هجری در شهرهای منطقه، مسیر تحول خاص خود را پیموده، چنانکه در شهرهای مختلف خراسان نیز بصورت‌های متفاوتی متحول شده است. وجود یک زبان استاندارد یا معیار که متون نظم و نثر قدیم، یا به تعبیر غربیها ادبیات کلاسیک ما به آن نوشته شده مانع از آن بوده است که این صورتهای محلی مجال راه یافتن به متون شعری و نثری را پیدا کنند. با این همه، از خلال متون قدیم می توان رد پای این گونه های محلی زبان فارسی را پیدا کرد ابوالحسن بیهقی در «تاریخ بیهق» به نقل از ابوالقاسم کعبی بلخی (درگذشته به سال ۳۱۹) به صراحت از شعری که محمدبن سعید بیهقی به زبان بیهقی سروده، یاد کرده است. محمدبن منور در «اسرارالتوحید» نیز دو عبارت را که به ظاهر به لهجهٔ مردم نیشابور (یامینه) است، از ابوسعید ابوالخیر نقل کرده است. با آنکه نویسندگان و شاعران ماوراءالنهر و خراسان کوشش داشته اند نوشته‌ها و سروده‌های خود را به یک زبان مشترک و

یکدست (معیار) بنویسند، به دلیل نفوذ ناخودآگاه یا آگاهانه لغات و تلفظ های محلی در آثار تفاوت زبانشان تا آن حد بوده است که توجه محققان قدیم را جلب کرده. در زیر به نمونه هایی از تصریح مؤلفان قدیم به تفاوت این دوگونه زبان فارسی اشاره می کنیم.

در سال ۱۳۴۵ شمسی بنیاد فرهنگ ایران نسخه ای از «السامی فی الاسامی» اثر ابوالفضل میدانی نیشابوری دانشمند و لغت نویس سده های پنجم و ششم را از روی نسخه ای که در سال ۶۰۱ نوشته شده بود، به صورت عکسی به چاپ رساند. کاتب این نسخه گاه گاه در حواشی کتاب در مقابل بعضی لغات فارسی که مؤلف در برابر لغات عربی آورده توضیحی اضافه کرده است. برخی از این توضیحات تلفظها و لغات ماوراءالنهری است که کاتب در برابر لغات متن که بی شک خراسانی یا به طور اعم فارسی دری رایج در داخل ایران بوده اند، نقل کرده است. این توضیحات بدین قرارند: درص ۷۴، در برابر «بالیده» آورده: «ماوراءالنهر گواننده» در ص ۹۵، در برابر «هواسیده»، صفت لب، به معنی کم خون آمده. «ماوراءالنهر: پج مریده» درص ۱۱۵ در برابر «بژول» به معنی غوزک پا یا کعب (قاپ) که امروز نیز در خراسان «بجل» (بادوضمه) تلفظ میشود، آمده: «لسان ماوراءالنهر: شتالنگ» نیز درص ۵۹ دراصل نسخه خطی در برابر «گاهو» (= گاهو) یعنی تابوت زردشتیان آمده: «جنازگبر (= جنازه گبر) به لغت ماوراءالنهر». درص ۶۹ نسخه اصل نیز در برابر «تندیس» (تمثال) آمده: «ماوراءالنهر: بردیوار، ای علی [الحائط]» یعنی آنچه بردیوار می نگارند). (این دو عبارت هنگام چاپ نسخه بصورت عکسی پاک شده است). در حاشیه نسخه ای از «لغت فرس» اسدی که با شماره ۴۲۹۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود نیز کاتب در دو جا در برابر لغات متن، در حاشیه توضیحاتی از این گونه داده است، اما این بار معادل خراسانی لغات را ذکر کرده است، به این شرح: در مقابل لغت «تشی» یعنی جوجه تیغی بزرگ آمده: «خراسان سنغره گویند و سیخول نر». در برابر لغت «زابگر» یعنی زدن بامشت بر روی لپ که پر از باد کرده باشند آمده: «زنبغور گویند در خراسان». در متن «لغت فرس» (چاپ عباس اقبال) نیز گاه گاه به لغات ماوراءالنهری اشاره شده است: برای نمونه در صفحه ۱۲۷ آمده: «سپار به زبان ماوراءالنهر چرخشت بود». همچنین در صفحه ۲۹۹ آمده است: «لوع و

لوغیدن، دوش و دوشیدن بود به زبان ماوراءالنهر»، در ص ۲۵۱ آمده: «کاک به لغت ماوراءالنهر مرد باشد»، در ص ۲۵۶ آمده: «پوشک به زبان ماوراءالنهر گربه بود»، در ص ۴۳۷ آمده: «فرخشه قطایف باشد، زبان ماوراءالنهر است»، در ص ۵۱۵ نیز از حاشیه یکی از نسخه‌های «لغت فرس» که به شادروان حاجی محمد نخجوانی تعلق داشته، یک لغت ماوراءالنهری و یک لغت خراسانی نقل شده است، به این شرح که «عمالا جنگ و خصومت باشد در میان زن و شوی (اصل: زناشوی) به زبان ماوراءالنهر» دملافربه سرون را گویند به زبان خراسان».

در دیگر فرهنگها به تعداد بیشتری از لغات ماوراءالنهری و خراسانی بر می‌خوریم. در «برهان قاطع» سیزده لغت ماوراءالنهری و فرغانه‌ای، دو لغت بخاری، سه لغت سغدی و دو لغت خوارزمی نقل شده است. در همین کتاب به بیست و چهار لغت خراسانی اشاره شده که بیشترشان در زیر لغات دیگر آمده‌اند. در فهرست دیگری که دکتر صادق کیا از لغات محلی هشت فرهنگ فارسی یعنی «برهان قاطع»، «تحفة الاحباب»، «صحاح الفرس»، «فرهنگ جهانگیری»، «مجمع الفرس» سروری، «معیار جمالی»، «فرهنگ وفائی» و «لغت فرس» (چاپ اقبال و بخشی از یک نسخه خطی که در کتابخانه ملک در تهران نگهداری می‌شود) تهیه کرده، کلابه دو لغت بخارایی، شش لغت سمرقندی، دو لغت فرغانه‌ای، سی و هشت لغت ماوراءالنهری، پنج لغت خوارزمی و پنجاه و دو لغت خراسانی اشاره شده است. (۲)

برای دریافتن تفاوت میان زبان خراسان و زبان ماوراءالنهر در سده‌های پنجم و ششم کافی است دو فرهنگ «السامی فی الاسامی» میدانی و «تکملة الاصناف» علی بن محمد کرمینی اهل کرمینیه در شانزده فرسنگی بخارا که هر دو اسمهای زبان عربی را به فارسی ترجمه کرده‌اند، مقایسه کنیم. در این دو فرهنگ در بسیاری از موارد در برابر یک اسم واحد عربی دو لغت متفاوت فارسی یا دو تلفظ مختلف از یک لغت نهاده شده که یکی خراسانی و دیگری ماوراءالنهری است. این نکته وقتی بیشتر اهمیت پیدامی کند که توجه داشته باشیم کرمینی کتاب میدانی را در دست داشته و در صفحه ۱۹۲ از کتاب خود به صراحت به نام اشاره کرده است تفاوتهای زبانی دیگرمتون که در ماوراءالنهر نوشته شده‌اند، مانند «ترجمه تفسیر طبری»،

«هدایة المتعلمین»، «تفسیرنفسی» و غیره با متون خراسانی مربوط به همین تفاوت میان این دو گونه از زبان است. اما پارسی در مقابل ماوراءالنهری در بیت زیر از منوچهری تعبیر دیگری دارد که تاحدی محتاج شرح است.

یک مرغ سرود پارسی گوید

یک مرغ سرود ماوراءالنهری

بدون شک شاعر در اینجا سرود را بمعنی شعر بکار برده است، درعین اینکه به معنی خوانندگی توجه داشته. به گفته ابوحاتم رازی (درگذشته در سال ۳۲۲) در کتاب «الزینة الکلمات الاسلامیه» در زبان پهلوی شاعر را «سرودگو» می گفته اند^(۳) و بنابراین شعر نیز سرود گفته می شده، چنان که در «تاریخ سیستان» (ص ۳۷) شعری که در وصف آتشکده کرکویه نقل شده «سرود کرکوی» نامیده شده است. آنچه در کتابهای قدیم سرود نامیده شده به ظاهر همه مربوط به اشعار غیر عروضی ایرانیان است و اشعار عروضی در کلیه موارد شعر نامیده شده اند. از آنجا که اشعار عروضی شاعران ماوراءالنهر و خراسان در دوره اسلامی تفاوتی نداشته، پس باید منظور از سرود در اینجا اشعار محلی غیر عروضی باشد. به نظر می رسد که در زمان منوچهری (اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم) هنوز خوانندگی با اشعار محلی توسط رامشگران رایج بوده است و منظور شاعر در اینجا از سرود ماوراءالنهری همان اشعار سغدی بوده است که توسط رامشگران و خنیاگران خوانده می شده. از سرود پارسی نیز طبعاً اشعار محلی پارسی، مانند «فهلویات» اراده شده است. (مقایسه شود با «گلبانگ پهلوی» در شعر حافظ)

در بالا از زبان خوارزمی سخن گفتیم و به لغات خوارزمی که برخی فرهنگها نقل کرده اند نیز اشاره کردیم، از آنجا که دو سرزمین سغد و خوارزم در کنار هم قرار داشته اند، طبیعی است که میان آنها داد و ستد لغوی نیز وجود داشته. این داد و ستد بدون شک پس از متروک شدن زبان سغدی میان جانشین آن یعنی فارسی و زبان خوارزمی نیز وجود داشته است. اطلاعات ما از زبان خوارزمی کمتر از زبان سغدی است و بنابراین از کم و کیف لغات خوارزمی که به احتمال در فارسی ماوراءالنهر وارد شده، اطلاعی نداریم. برخی لغات متروک که در «مقدمه الادب» زمخشری در برابر لغات عربی نهاده شد باید از زبان خوارزمی باشد.

به علت مجاورت سرزمین سکاکاها که مرکز آنها فرغانه و کاشغر بوده با سرزمین سفدگمان می‌رود برخی لغات زبان سکایی نیز از لهجه‌های مختلف آن که شماره از آنها هنوز در پامیر زنده‌اند وارد فارسی ماوراءالنهری شده است. از دیگر زبانها و لهجه‌های مجاور ماوراءالنهر که همه به شاخه شرقی زبانهای ایرانی تعلق داشته و دارند نیز بی شک لغاتی وارد فارسی ماوراءالنهری شده است که ما از کم و کیف آنها آگاهی نداریم.

پس از هجوم ترکان به ماوراءالنهر و استقرار آنها در مناطق مختلف آنجا و تنگتر شدن دایره سکونت فارسی‌زبانان و محاط شدن آنان در میان جمعیت انبوه‌تر ترکان، نفوذ لهجه‌های ترکی نیز در فارسی ماوراءالنهری شروع شد. امروز نه تنها شمار زیادی از لغات ترکی در فارسی تاجیکی کاربرد دارد، بلکه حتی برخی ساختهای نحوی خاص تاجیکی نیز تحت تأثیر ترکی (ازبکی) بوجود آمده که محققان آنها را روشن کرده‌اند. از سوی دیگر زبان فارسی در داخل فلات ایران طی سده‌های گذشته راه تحول خاص خود را پیموده تا به صورت فارسی معاصر درآمده است. این تفاوتها در دوره‌های اخیر توجه پژوهشگران هندی را که از قرنهای پیش برای زبان فارسی دستور زبان و لغت می‌نوشته‌اند، جلب کرده است. از آنجا که در نوشته‌های اساطیری ایرانی به منطقه ماوراءالنهر «توران» گفته شده و این نام در دوره اسلامی نیز بویژه در «شاهنامه» به کار رفته است، فارسی نویسان هندی ویژگیهای ماوراءالنهری را خصوصیات تورانی نامیده‌اند. منشأ نژادی پادشاهان بابری هند ماوراءالنهر (فرغانه) بوده و بسیاری از منشیهای آنها نیز از فارسی‌زبانان همان منطقه بوده‌اند. به این سبب زبان فارسی نویسندگان هندی تا حد زیادی تحت تأثیر فارسی ماوراءالنهری است. بلوخرمان در مقدمه کتاب خود به نام «عروض فارسی بر اساس کتابهای سیفی، جامی و دیگران»^(۴) به برخی از این ویژگیها اشاره کرده است که چند نمونه از آنها را به اختصار نقل می‌کنیم.

۱- باقی ماندن واو و یاء مجهول

۲- باقی ماندن «ک» بعد از «ش» در کلمات «اشک، سرشک، مشک» و غیره

۳- با «ک» تلفظ شدن کلمات گشادن و گشنیز

۴- استعمال بعضی از واژه‌های خاص مانند وی (او)، پگاه (صبح زود) بیگانه

(غروب)، یزنه (شوهرخواهر)، ماندن (گذاشتن)، کافتن و پالیدن (جستن)، پرتافتن (پرتاب کردن) و غیره. چنان که دیده می‌شود، بعضی از این ویژگیها در فارسی دری ایران نیز وجود داشته، مانند اوویاء مجهول یا تلفظ «ک» بعد از «ش» و پاره‌ای از واژه‌ها مانند پگاه و کافتن در ایران نیز به کار می‌رفته‌اند ولی دز فارسی امروز این ویژگیها کم و بیش از بین رفته است. بعضی دیگر نیز خاص فارسی ماوراءالنهری بوده، مانند تلفظهای کشادن و کشنیز به جای گشادن و گشنیز که این دو تلفظ هنوز در تاجیکی باقی است.

تا اینجا بحث ما بر تفاوت‌های لغوی فارسی ماوراءالنهر با فارسی خراسانی به طور اخص و با فارسی ایران به طور اعم بود. اما میان این دو گونه فارسی تفاوت‌های دستوری و آوایی نیز وجود داشته است.

در زبان تاجیکی امروز جملاتی که در فارسی ایران فعل ربطی «است» در آنها به کار می‌رود، بدون این فعل استعمال می‌شوند، برای نمونه جملات «خداقادر است» و «دوست من بسیار مهربان است» به شکل «خداقادر» و «دوست من بسیار مهربان» به کار می‌روند.^(۵) این ویژگیها به ظاهر در سده‌های گذشته نیز در زبان گفتاری مردم آن منطقه وجود داشته، چنان که در بیتی که از سروده‌های مردم بخارا درباره مغزله سعیدبن عثمان سردار عرب باملکه بخارا باقی مانده نیز فعل «است» به کار نرفته است. این بیت چنین است:

«کورخمیر آمد

خاتون دروغ گنده»

مصراع دوم بیت یک جمله اسنادی است به معنی: خاتون دروغ گنده (زشت) است.^(۶)

البته این بیت به زبان فارسی است، در حالی که به تصریح «تاریخ بخارا» شعرهای مردم بخارا درباره خاتون به زبان بخاری (= سغدی) بوده است. شاید این بیت ترجمه یکی از آن ابیات اصلی به زبان فارسی ماوراءالنهر باشد.^(۷) در هر حال، جملات اسمی بدون فعل «است» در نوشته‌های فارسی، مؤلفان ماوراءالنهری سده‌های گذشته دیده نمی‌شود، اما شاید علت آن این بوده که نویسندگان این نوشته‌ها کوشش داشته‌اند آثار خود را به زبان معیار بنویسند و از کاربرد این نوع جمله‌ها

در آنها که به احتمال درگفتار بسیار رایج بوده، خودداری کرده‌اند. در زبان پهلوی (فارسی میانه) جملات بدون فعل ربطی، مانند تاجیکی امروز کاربرد فراوان داشته، اما در فارسی دری بعد از اسلام دامنه استعمال آنها بسیار محدود شده است. بنابراین بسیار طبیعی است اگر در حالی که زبان کتابت از معیارهای فارسی دری رسمی پیروی می‌کرده، در زبان گفتار هنوز ویژگی زبان پهلوی باقی مانده باشد.

اگر ویژگیهای آوایی فارسی ماوراءالنهری می‌توان وجود چهار آوای «ع، ح، ث و ط» را نام برد به نوشته محمد بن هندوشاه در مقدمه «صحاح الفرس» از مجموع هشت حرف خاص زبان عربی این چهار حرف در زبان مردم ماوراءالنهر وجود دارد. در حاشیه نسخه «لغت فرس» متعلق به نخجوانی برای لغات مختوم به این حروف، بجز حرف «ح» بابهای مخصوصی وجود دارد، که می‌توان آنها را در صفحات ۵۳ و ۸-۲۲۷ چاپ اقبال مشاهده کرد. منشأ لغاتی که در این صفحات نقل شده‌اند، جز چند کلمه که بدون شک عربی‌اند ناشناخته است. در برخی لهجه‌های تاجیکی معاصر تنها دو آوای «ح» و «ع» باقی مانده که فقط در کلمات عربی به کار می‌روند و تنها به سه کلمه فارسی اسب، همسایه و پهلوی سرایت کرده و آنها را بصورت عسب، حمسایه و پعلو در آورده‌اند.^(۸)

بی‌شک پیدایش این گونه تلفظها در فارسی ماوراءالنهری مربوط به حضور مهاجر نشینهای عرب در آن منطقه است. می‌دانیم که گروههایی از اعراب از همان آغاز فتح ماوراءالنهر در آنجا مستقر شده بودند و هنوز شماری از آنها در برخی مناطق زبان خود را حفظ کرده‌اند. بعضی دیگر نیز فارسی زبان شده‌اند هنوز در بخارا محله‌ای به نام عرب‌خانه وجود دارد. البته در بعضی مناطق دیگر ایران مانند شوشتر و دزفول و خوانسار و بعضی مناطق دیگر اطراف اصفهان نیز دو تلفظ «ح» و «ع» وجود دارد که به طور کلی در کلمات عربی به کار می‌روند، اما به بعضی کلمات فارسی نیز سرایت کرده‌اند.

در خوانساری اسب و آسمان به شکل عسب و عاسمان به کار می‌روند. در شوشتری نیز اسب، ارس (اشک) آفتاب، هریسه، فهمیدن، استخوان و غیره به شکل عسب، عرس، عفتو، حرسه، فحمیدن، و عسخون به کار می‌روند.^(۹)

تلفظ «ح» و «ع» در شوشتری مانند همین تلفظها در عربی است، اما در خوانساری

این تلفظها خفیف تراز عربی ادومی شوند. احتمال دارد وجود این دو تلفظ در این دو منطقه نیز مربوط به حضور اعراب در این مناطق در ادوار گذشته باشد. در پایان بدنیت به معادلی که فرهنگهای فارسی برای اصطلاح ماوراءالنهر ضبط کرده‌اند نیز اشاره‌ای بشود. در «لغت فرس» اسدی (چاپ اقبال، ص ۱۰۹) معادل ماوراءالنهر «ورارود» دانسته شده و شعر زیر از فردوسی به عنوان شاهد برای آن نقل شده است:

اگر پهلوانی ندانی زبان

ورارود را ماورالنهر خوان

«صحاح الفرس» نیز این کلمه را به همین صورت آورده، اما در نسخه‌ای که از «لغت فرس» در دانشگاه پنجاب هست و نیز در نسخه «کتابخانه ملک» و «مجمع الفرس» سروری و از فرهنگهای متأخر در «لغت شاهنامه» عبدالقادر بغدادی زیر شماره ۲۶۴۴ این کلمه بصورت «ورزروود» (varazrud) آمده است. در فرهنگ «مجموعه الفرس» و در «معیارجمالی» نیز این کلمه به صورت «ورازرود» (varazrud) ضبط شده، اما «رهنگ جهانگیری» آن را به صورت «ورارود»، «ورازرود» و «ورزروود» (به کسر زاء) آورده است. «فرهنگ رشیدی» افزون بر «ورارود»، «ورازرود» و «ورزروود» (بدون قید تلفظ) صورتهای «آزارود»، «زارود»، «زارود» و نیز «ازارود» (با الف غیر ممدوده) را ضبط کرده و صورت اخیر را ترجیح داده و در شعر شمس فخری که در «معیارجمالی» آمده تصرف کرده و «ورازرود» را که در آن به صورت «ازارود» در آورده و به عنوان شاهد آورده است. مؤلف «برهان قاطع» نیز به رسم خود این صورتهای «آزارود» نقل کرده اما «ورازود» را به آنها اضافه کرده است. افزون بر آن به ظاهر به پیروی از برخی فرهنگ نویسان پیش از خود، مانند بدر ابراهیم مؤلف «زفان گویا» که در نیمه نخست سده نهم نوشته شده (گویا در ۸۳۷) «ورز» (باسکون راء) را نیز نام خاص رودی در منطقه ماوراءالنهر تصور کرده و زیر این کلمه وزیر «ورزروود» این دو کلمه را به «رودخانه ماوراءالنهر» معنی کرده است.^(۱۰)

حال باید دید که کدامیک از این صورتهای چندگانه درست است و در صورت دست یافتن به صورت درست این نام، وجه اشتقاق آن چیست. طبعاً نخست باید دید در قدیم‌ترین مأخذ و در معتبرترین نسخه‌های آنها کدامیک از صورتهای آمده

است. اقبال در چاپ خود صورت «ورارود» را از نسخه ملکی خود و نسخه نخجوانی (ع و ن) نقل کرده است. اصل نسخه نخجوانی اکنون در کتابخانه ملی تبریز است، اما سواد دقیقی از آن به خط عبرت مصاحبی نایینی در کتابخانه مجلس هست که نگارنده عکسی از آن را در دست دارد. اقبال نیز همین سواد را در دست داشته است. در این نسخه به خلاف ادعای اقبال، این کلمه به هیچ رو ضبط نشده است، نه در متن و نه در حاشیه. بنابراین، «ورارود» فقط در نسخه «ع» آمده است. همچنین در «مجموعه الفرس» صفی کمال که اساساً مبتنی بر «لغت فرس» بویژه نسخه ای همخوانده با نسخه «ع» است و نیز در «معیار جمالی» که در سال ۷۴۴ نوشته شده و از «لغت فرس» به فراوانی استفاده کرده، صورت «ورارود» آمده که از نظر تلفظ با «ورزرود» نسخه های پنجاب و ملک فرقی ندارد. بنابراین، از میان منابع قدیم تنها در نسخه «ع» «لغت فرس» و «صحاح الفرس» که در سال ۷۲۸ نوشته شده است، این کلمه به صورت «ورارود» آمده است. احتمال قوی آن است که در نسخه ای از «لغت فرس» که مأخذ محمد بن هندوشاه مؤلف «صحاح» بوده، این کلمه مانند نسخه «ع» به صورت «ورارود» آمده بود و وی در نقل این صورت متکی به آن نسخه بوده، نه اجتهاد و اطلاع شخصی خود. فرهنگ نویسان بعدی که فقط از راه فرهنگهای قبلی از این کلمه اطلاع داشته اند، نتوانسته اند یک صورت را بر دیگری ترجیح دهند و هر دوی آنها را نقل کرده اند. صورتهای دیگر، یعنی «آزارود» «آزارود»، «ورزرود» (با کسره ز)، و غیره نیز از این دو صورت قدیم تریبون آمده است. به نظر نگارنده صورت اصلی این نامه را باید «ورزرود» یا «ورارود» دانست که در معتبرترین نسخ «لغت فرس» و فرهنگهای قدیم آمده است و صورت «ورارود» را مصحف آن شمرد. جزء اول این نام همان کلمه «ور» (= بر) به معنی بالاست و «ورارود» یعنی بالاتر از رود (جیحون). این عبارت بدون شک ترجمه فارسی ماوراءالنهر است، نه عکس آن، زیرا همچنان که گفته شد این منطقه پیش از ظهور اسلام با نامهای دیگری خوانده می شده است که ما برخی از آنها را در این مقاله نقل کردیم. از سوی دیگر فارسی این نام چه به شکل «ورزرود» و چه به صورت «ورارود» در هیچ یک از منابع تاریخی و جغرافیایی نیامده است. اسدی شعری را که به شاهد این کلمه آورده، به فردوسی نسبت داده، اما این شعر در «شاهنامه» نیامده و معلوم

نیست از فردوسی باشد. به نظر می رسد که در همان ایام نزدیک به زمان اسدی بعضی از ایرانیان کلمه ماوراءالنهر را به فارسی ترجمه کرده بوده و شعری هم به بحر متقارب برای آن ساخته و به فردوسی نسبت داده و اسدی آن را در کتاب خود نقل کرده است. گویا سراینده این شعر به این بیت از فردوسی که در جلد اول «شاهنامه» آمده، نظر داشته است:

اگر پهلوانی ندانی زبان

به تازی تواروند را دجله خوان

باید در نظر داشت که صورت اصلی وادبی «ور»، «بر» و صورت پهلوی آن «ابر» است که در شاهنامه هم آمده است. صورت «ور» شکل گفتاری و عامیانه این کلمه است و فردوسی حتی یکبار هم آن را به کار نبرده است، اما کلمه پهلوانی و پهلوی در متون دوره اسلامی الزاما به معنی فارسی میانه (پارسیگ دوره ساسانی) نیست. یکی از معانی این کلمه در دوره اسلامی، ایرانی به طور اعم و فارسی به طور اخص است، چنان که در اشعار زیر:

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم

ز گفتار تازی و از پهلوانی

(ابوظاهر خسروانی)

همه بارشان دیبه خسروی

ز رومی و چینی و از پیغوی،

(فردوسی)

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی

(جامی)

بنابراین، معنی شعر مورد بحث این است: ورز رود در زبان ایرانیان یا در زبان فارسی معادل ماوراءالنهر است. گمان می رود در تصحیف «ورز رود» به «ورارود» کلمه ماوراءالنهر نیز دخالت داشته است و بعضی کاتبان که «ورز» را به «ورا» تصحیف کرده اند، آن را همان وراء عربی دانسته اند.^(۱۱)

پی نوشت:

۱ - برای کسب اطلاع از سغد و حدود آن و نیز منابع مربوط به آن و تلفظ کلماتی که در فارسی میانه معادل سغدی است، رک:

B.Gharib, "source Materials on sogdiana"

"Bulletin of the iranian culture Foundation" vol. I, part 1. 1969. pp. 67_81

(نشریه بنیاد فرهنگ ایران)

۲ - رک: صادق کیا، «واژه‌های گویشی در هشت واژه نامه فارسی»، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۷.

۳ - رک: علی اشرف صادقی، «تکوین زبان فارسی»، تهران: دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷، ص ۵۹.
4 - Henry Blochmann, "The Prosody Of the Persians according to Saifi, jamj, and Other Writers" Calcutta 1872. reprinted in St. Leonards and Amsterdam, 1970

۵ - رک: احمد علی رجائی، «یادداشتی درباره لهجه بخارایی»، مشهد، ۱۳۴۳-۱۳۴۲، ص ۱۵۹.

۶ - رک: «احمد علی رجائی، «پلی میان شعرهجاتی و عروضی فارسی در قرون اول هجری»، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳، صص ۲۴-۲۳. مقدمه

۷ - رک: «تکوین زبان فارسی»، پیشین، صص ۸-۶۷.

۸ - رک: G. Lazard "caracterens distinctifs de la langue tadjik" Bulletin de la societe linguistique de paris, tome LII, fasc. I, p123.

۹ - برای تلفظهای شوشتری رک، عبدالله وزیری، فارسی شوشتری»، بی جا، ۱۳۶۴، ص ۱۵ و ۴۲. یادداشت‌های مربوط به لهجه خوانساری از نگارنده است.

۱۰ - رک: بدرابراهیم، «فرهنگ زفان گویا»، جلد اول، تصحیح و تعلیق و تربیت پروفیسور نذیر احمد، پتنه (هند)، ۱۹۸۹، ص ۳۴۸ که ورز را به «لب آب ماوراءالنهر» معنی کرده است.

۱۱ - مرحوم دکتر معین در حاشیه «برهان قاطع» زیر «ورارود» اشتقاقی را که سراج‌الدین علی خان آرزو صاحب «سراج اللغات» برای این کلمه آورده نپذیرفته، اما خود نیز در این باره اظهار نظری نکرده است. زیورورز نیز که قول «سراج اللغات» مبنی بر جعل شدن این صورت از سوی مؤلف «برهان قاطع» نقل شده به دفاع از مؤلف «برهان قاطع» پرداخته و نوشته: «برهان خود اختراع نکرده». از این عبارت و عدم تصریح به غلط بودن آن معلوم می‌شود که دکتر معین «ورز» را نیز درست می‌دانسته و میان صورتهای ورزورود (به معنی رودخانه ورز) و ورارود و ورارود هیچ یک را مرجح نمی‌دانسته است.

همچنین خوانندگان میتوانند برای کسب اطلاع بیشتر از تفاوت‌های فارسی تاجیکی امروز با فارسی ایران به مجله «زبان شناسی» سال هشتم، شماره‌های ۲ و ۱، ۱۳۷۰، که در آن دو مقاله در این باره نوشته شده است رجوع کنند.

پیرفته خط با زبان

دکتر صفر عبدالله

(استاد دانشگاه آلماتا)

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش....

مولوی

از شگفتیهای روزگار یکی این است که با وجود فراز و نشیب بسیاری که کشور ما طی هزار سال اخیر به خود دیده و توفانهای مرگباری که از سر گذرانیده، زبان فارسی (تاجیکی) با آثار متعدد ادبی، تاریخی، فلسفی، جغرافیایی، طبی و گونه‌های مختلف علم توانسته است ثبات شخصیت و هویت خود را محفوظ دارد. در روزگار ما فهم آثار نویسندگان کهن که هزار سال پیش می‌زیستند، کار دشواری نیست و حال آنکه در بسیاری از زبانهای زنده جهان مردم قادر نیستند آثار چهار- پنج سده پیش را درک کنند.

زبان ما در گذر عمر دراز خویش به واسطه انواع و اقسام واژه‌ها و ترکیبات و تعبیرات ظریف و پر معنی غنی شده و به حدوالای شیوایی و رسایی رسیده است. بدین سبب در شمار کاملترین زبانهای جهان قرار دارد.

بی علت نیست که زبان فارسی در گذشته به سرعت بر زبان مردم خاورمیانه و آسیای مرکزی و جنوبی غالب شد و از دهلی تا قسطنطنیه، از کاشمر تا بغداد، از سمرقند تا گنجه و از بخارا تا کشمیر سرودن شعر و نگاشتن کتاب بدین زبان مقبول و متداول گردید و هر قومی پاره‌ای از جمال روحی و کمال عقلی خویش را در این زبان نهاد و این روال تا اواسط سده گذشته ادامه داشت...

شک نیست که زبان ما تنها راه رشد و کمال مداوم را طی نکرده، بلکه حرکت آن همراه با پیچ و خمها و فراز و نشیبها بوده است. حوادث سیاسی و اقتصادی نیمه

دوم سده نوزدهم و آغاز تضعیف نیروهای خلاق و نیز نفوذ ترکان و پس از آن روسها در تکامل زبان در کشور مابی تأثیر نبوده است. متأسفانه زبان ما در متن فرهنگ ملی وضع اجتماعی جامعه، چنان که لازم بوده، بررسی نشده و این نکته خود به تحقیق جداگانه‌ای نیازمند است.

قصد بیان سیر تاریخی زبانمان را ندارم، بررسی دقیق چنین سیری نیز تا حدی ناممکن است. از این رو به طور شتابزده نکاتی را که پس از مطالعه قانون زبان به نظرم می‌رسند به داوری خوانندگان نکته سنج می‌گذارم. پس از مطالعه متن تاجیکی این قانون، که می‌بایست در حکم دفاعی از زبان ماباشد، بسیار ناراحت شدم، چرا که خود زبان قانون «برهان قاطع» به خرابی و ناگواری زبان ماست. زبان «قانون» نیازمند تحریر سالم است. این گونه به نظر می‌آید که بدون در نظر گرفتن طبیعت زبانها و واژه‌ها و ترکیبها را از روسی به تاجیکی (فارسی) برگردانده‌اند. مسئولیتی که تحریر تاجیکی «لایحه» را به عهده داشتند، بایست می‌دانستند که زبان تنها مجموعه لغات نیست و تفاوت زبانها تنها در تفاوت واژه‌هانیست. اگر ایشان چنین پنداشته‌اند که برای ترجمه فراگیری زبان مورد ترجمه کافی است - با توجه به اینکه از روسی ترجمه شدن این لایحه و یا با روسی اندیشیدن و سپس به تاجیکی تحریر شدن آن برای ذهن نکته سنج عیان است - می‌تواند با آموختن مجموعه‌ای از واژه‌های مفرد آن زبان زنجیروار و به همان شیوه زبان اصل کلمات را دنبال هم قرار دهند و ترجمه کنند، باید بگویم سخت در اشتباهند. اینجا نمی‌خواهم در باره ترجمه سخن به میان آورم، اما بدون شک یکی از سرچشمه‌های تخریب زبان تاجیکی ترجمه‌های ناقص و نارساست و این نکته خود نیاز به بررسی جداگانه دارد.

می‌خواهم یادآور شوم که زبان مجموعه لغات نیست، زبان در درجه نخست ساخت و نظام است و کوچکترین واحد گفتار جمله است، نه کلمه! و واحد ترجمه نیز جمله است. از این لحاظ وقتی جمله زیرین را می‌خوانیم احساس می‌کنیم که این جمله غلط تاجیکی نیست.

«دس س تاجیکستان حقوق دخل ناپذیر(?) گراژدانین های هریک ملت را(?)»
برای انکشاف زبان مادری و مدنیته‌شان(?) در نزد قانون برابر حقوق بودن همه

گراژدینین‌ها را صرف‌نظر از زبان مادری آنها(؟) اعتراف و محافظت می‌نمایند» این جمله غلط نیاز به توضیح ندارد. افسوس که همانند این جمله‌ها در همهٔ بابهای «قانون» به چشم می‌خورد. به جملهٔ زیرین توجه کنید: «زبان روسی که اختیاراتاً به صفت زبان معاملهٔ بین ملت‌های س س س و قبول شده است، در حدود رس س تاجیکستان آزادانه عمل می‌کند» پرسش می‌شود زبان با اختیار قبول شده، یا مردم آن را پذیرفته‌اند؟ زبان قانون بسیار غلط است، ولی ضرورتی برای توضیح آن نمی‌بینیم، چراکه چنین مناسبت‌ها با زبان تاجیکی زمینه‌های عمیقتری دارد و بی‌اعتنایی به زبان مقدس ما امروز آغاز نشده....

طی هفتاد و اند سال اخیر زبان ما با اسباب گوناگون - بویژه به سبب تبدیل خط سنتی که در زمان استبداد استالینی صورت گرفته بود - در زادگاه اصلی خویش «ورزود» و یا به گفتهٔ اعراب «ماوراءالنهر» دوران انحطاط خود را از سر می‌گذراند. در آن زمان احساسات ملی و انسانی سرکوب می‌شد و حکومت استالینی اقوام و جوامع گوناگون را که در ابتدا به برداشتهای پراگماتیستی گرویده بودند به واهمه انداخته و اغلب مردم بیدار و هوشیار را ترسو کرده بود....

استاد لخواچوف عالم بزرگ روس بحق نوشته بود که آنجا که ترس است، نباید از حقیقت سخن راند. چون علمای شوروی از رژیم توتالیتری کمونیستها در هراس بودند، بیشتر دروغ می‌گفتند علم در شوروی بازیچه‌ای در دست ایدئولوژی بوده است. متأسفانه ترسی که در جان و تن مردم وارد شده بود تأثیر منفی و منفور خویش را متوجه شعور جامعه ساخت. همین ترس مردم و بویژه روشنفکران باعث شد که در بسیاری از موارد نسبت به فساد جامعه اعتراض نکنند و در راههای غلط و فلاکت بارگام نهند....

از آنجا که زبان در شمار پدیده‌های اجتماعی است، فراز و نشیب جامعه نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تأثیر باشد و پیداست که آن «بی‌پروایی» نسبت به قوم و زبان نتایج نامطلوب دارد. همزمان با تغییر خط که هدف اصلی آن گسستن پیوند معنوی تاجیکها با پارسی زبانان دیگر کشورها بود، در زبان ما هرج و مرج توصیف ناپذیری پدید آمد. آن زمان کشور ما بجز دو سه تن از نویسندگان فارسی زبان حامی دیگری نداشت. شمار زیادی از دانشمندان و روشنفکران تاجیک در انقلاب

کمونیستی کشته شدند و یا سرزمین اجدادی خود را ترک کردند. در آن سالها صاحب‌نظران شاهد تحقق این گفته استاد رودکی سمرقندی بودند که «کرا زبان نه به بند است، پای در بند است» و بند جد بزرگشان خیام نیشابوری پسند افتاده بود که «تا چشم و زبان و گوش برجا باشد، بی چشم و زبان و گوش می باید بود» و رنه هنگام تقسیم حدود جغرافیایی ماوراءالنهر از سوی کمونیستها به چنین تقسیم بندی بوالعجبانه‌ای راضی نمی شدند. صدای خود را بلند می کردند که های مردم! چگونه می شود دولت تاجکستان را بنیاد کرد، در صورتی که بیش از شصت درصد تاجیکها در ازبکستان هستند، چگونه می توان از مهد زبان فارسی این قدیمی ترین مرکز فرهنگی تاجیکها یعنی شهرهای سمرقند و بخارا گذشت و جمهوری تازه‌ای بنیاد کرد. اما دریغ که کمونیستها هر چه خواستند همان کردند و تا توانستند فضای زبان فارسی را در این کشور محدود ساختند. آنها این کار را از تبدیل خط آغاز کردند و تغییر خط هرج و مرج عظیمی در زمینه آواشناسی، لغت، صرف و نحو، سبک انشا، سبک املا، تلفظ صحیح و... به وجود آورد.

زبان شیوا و رسای ما را که به گفته لسان الغیب حافظ شیرازی از «قندپارسی» آن طوطیان هند شکرشکن می شدند و سیه چشمان کشمیری و زیبا رخان سمرقندی به رقص در می آمدند، و آن زبان سنتی و نیرومند و پخته جهانی که در نظامات کهن اجتماعی از عهده وظایفی که در برابرش بود نیک بر می آمد، در عصر ما، عصر انقلاب اجتماعی، علمی و فنی بدبختانه در ورارود به زوال رو آورده است...

پیوند خط و زبان روشن است. برخی صاحب‌نظران براین باورند که خط تنها علامت‌گذاریهای معنایی (سماتیکی) برای زبان نیست، بلکه میان واژه‌ها و قواعد دستوری زبان و خط به مرور زمان نوعی روابط ارگانیک برقرار می شود که خود محتاج بررسی دقیقتر است. اینجا ما با دیالکتیک شکل و مضمون سروکار داریم، چرا که پیوند دو سویه شکل و مضمون امری است مسلم.

خط هزار ساله ما که در زمان بیچارگی مردم و ضعف نیروهای خلاق و آفریننده تغییر یافت، برگرفته از خط عربی است، اما بدون شک ایرانیان و تاجیکها آن را با ذوق زیبایی شناسی خود سازگار ساختند و بسط و تکامل بخشیدند. خط عربی به طور کامل با اصوات زبان فارسی همسو بود. بیش از هزار سال فرهنگ مکتوب ما با

این خط نگاشته می‌شد و طی آن مدت مدید آنچنان پیوند سالمی میان واژه‌ها و شکل خطی آنها پدید آمد که گسستن آنها از هم ناممکن بود... ولی عصر ما عصری بود که بسیاری از کارهای ناممکن را ممکن می‌کرد و پیوندهای ناگسستنی را می‌گسست. خط ما را به بهانه با سوادکردن کل جامعه تغییر دادند و مبلغین و حامیان این رویه از پیامدهای دهشتزای چنین عملی بی‌خبر بودند و چنین عاقبتی را انتظار نمی‌کشیدند. به چه نتیجه رسیدیم!؟

تاحد زیادی از فرهنگ بزرگ گذشته‌مان گسستیم و اکنون آثار خطی نیاکان برومندمان چنان که باید در دسترس نیست. آنچه تا امروز به خط روسی ترجمه شده در قیاس با آنچه که هنوز ترجمه نشده، بسیار ناچیز است و باید یادآور شد با امکاناتی که دستگاه طبع و نشر جمهوری ما دارد، صدها سال می‌گذرد تا فرهنگ بی‌همانند زبان فارسی در دسترس مردم قرار گیرد، جامعه ما خود را بشناسد و سطح فرهنگش را بالاتر ببرد. از میان رفتن خط کلاسیک ما در بنیاد لغوی و صرف و نحو زبان اثرات فراوانی به جای گذاشت، یعنی آنچه که برایش متناسب بود، فرو گذاشت. تردید نیست که خط «سریلیک» به تدریج در بنیاد زبان ما تأثیر شدید گذاشته و آن را از سنت کلاسیک بیش از پیش و با سرعتی بیشتر خارج ساخته و می‌سازد. در نتیجه کهنگی در زبان پربار ما بیش از پیش فزونی می‌یابد و شکی نیست اگر یک سده دیگر از تغییر خط بگذرد، نسلهای بعدی ادبیات کلاسیک ما را بازحمت بیشتری خواهند فهمید، چنان که تمامی فارسی‌زبانان امروز، زبانهای ایرانی پیش از اسلام را جز از راه آموزش ویژه نمی‌توانند درک کنند.

روزی در نشست عنوان کردم: دوستان بی‌غرض ما و فاضلان محترم باید اندکی تعمق کنند و ببینند که اگر به فرض اشعار پوشکین و یا لرمونتوف را به خط عربی و یا لاتینی برگردانیم و بخوانیم، ولی زبان (زبان اصلی) به همان شکل روسی بماند، از این کار چه نتیجه‌ای خواهیم گرفت؟ فردی در پاسخ گفت این کار ناشدنی است، زیرا خط نه تنها بر معنا دلالت دارد، بلکه صورت ملموس واژه را نیز افاده می‌کند. خط در طول صدها سال با موسیقی زبان سازگار می‌شود و تغییر خط موسیقی کلام را مختل می‌سازد. جز آنکه بگوییم به زبان ما چنین قصابی را روادیده‌اند و از عاقبت این عمل حرف زخم، چاره دیگری نداشتیم. شک نداریم که

بخشی از حامیان تغییر الفبا به واقع نیت داشتند و براین گمان بودند که تغییر خط برای با سواد کردن عامه مساعد است، اما ایشان فکر عاقبت آن را نمی‌کردند، رژیم کمونیستی، دانشمندان و اهل اندیشه را دوست نمی‌داشت، خاصه کسانی که در دوره تغییر الفبا قلم کشی می‌کردند، اغلب ضعیف بودند و آثار نویسندگان گذشته را چنان که می‌سزد نیاموخته و امکان آموختن هم نداشتند اغلب ایشان معلومات کافی نداشتند، ولی چند تن از ایشان مانند ساتم الوغ زاده به خودآموزی پرداخته و در این راه به آفرینش پرداختند که نباید عمل قهرمانانه آنها را نادیده بگیریم.

گفتنی است ایشان با ادبیات پر بار کلاسیک آشنایی کامل نداشتند و لطف نظم و سخن گفتن دری را به حد لازم نیاموخته بودند. هنجین در کشور ما برخورد با فرهنگ گذشته سالیان دراز یک طرفه و مغرضانه بود، نویسندگان ما چنان که باید زبان مادری را یاد نگرفته بودند، آنها با یک زبان متوسط می‌نوشتند و مردم را نیز به همان زبان به اصطلاح «تاجیکی» و به اصطلاح «ادبی» عادت داده بودند. کار به جایی رسیده بود که ذوق مردم خرد کیش و ادب پرور ما به نوشته‌های ضعیف همعصران خود عادت کرد به گونه‌ای که اکنون برای فهم آثار بی زوال نویسندگان کلاسیک با سختی مواجه می‌شوند.

چرا ما به چنین روزی رسیدیم و چرا اکنون شمار ناچیز اشعار و آثار بزرگان سخنور در کتابفروشیها خوابیده است و این روند تا کجا ادامه خواهد داشت؟ اکنون زمان آن فرارسیده است که به چنین پرسشهایی پاسخ داده شود. به نظر نگارنده یکی از علل ضعف معنوی ما بریده شدن از فرهنگ و تمدن زبان فارسی است. تبدیل الفبا میان تمدن دیروز و امروز ما سد سنگینی ایجاد کرد که برداشتن آن دیوار با همه دشواریهایش از واجباتی است که تصور رشد فردای فرهنگ ملی بدون آن میسر نیست.

امروز دانشمندانی هستند که تبدیل خط را صواب می‌دانند و اقدام اقوام دیگر، از جمله همسایه‌های ترک زبان ما را در تغییر خط درست می‌دانند. در پاسخ باید گفت، نخست اینکه شمار آثار خطی نوشته شده به زبان فارسی نسبت به آثار ترکی دهها برابر بیشتر است و در این باره یوسف یلساغونی و علیشیرنواپی مطالبی نوشته‌اند، دوم آنکه، دولت ترکیه عثمانی که در دوره تبدیل الفبای ما نفوذ زیادی

داشت، از ابتدا به غرب رو آورده بود و سیاست خویش را به قصد مناسبات بیشتر با اروپا سازمان می داد. به شهادت اندیشمندان ترک شناس امروز ترکها نمی توانند از آثار شاعران و نویسندگان متأخر خود که پیش از تغییر خط نوشته شده اند به درستی و به آسانی استفاده کنند و در این راه زحمت فراوان متحمل می شوند^(۱) سه دیگر اینکه روابط فرهنگی و خطی میان ایرانیان و اعراب به روزگاران بسیار قدیم و دوره اسلام مربوط می شود و خط عربی نیز براساس خط آرامی ایجاد شده است که در شکل ابتدایی (تا سده چهارم پیش از میلاد) آن را برای فارسی باستان (این زبان پیشتر خط خود را داشت که اکنون بدان خط میخی می گویند) استفاده می کرده اند. همچنین آثار خطی نیاکان ما به زبان پارسی میانه، سغدی و خوارزمی و نیز به خط آرامی حک شده و پاره پاره تا روزگار ما رسیده است.

در ایران نیز شماری از دانشمندان خواستند دنباله رو راه ترکان باشند و خط لاتین را جایگزین خط فارسی کنند، ولی دانشمندان متفکر سد راه چنین اقدامی شدند و از عاقبت دهشتزای تبدیل خط به مردم هشدار دادند. پیوند خط و زبان را در ادبیات ایران و تاجیکستان کنونی، می توان بررسی کرد و این نکته برای بررسی نمونه های فراوانی دارد. اگر یاد آور شویم برادران همزبانمان از حیث فصاحت و بلاغت ادبی نسبت به ما به مراتب قوی تر و نیرومندتر هستند ادعای نادرستی نیست.

آشنایی با ادبیات معاصر ایران در شعر امروز تاجیک تحولی ایجاد کرد. شعر مؤمن قناعت، لایق، بازار و بویژه فرزانه و دیگران از دریای شعر فارسی سیراب شده و باغ تشنه شعر را از نوشاداب کرد و ما را تاحدی به ما شناساند. اکنون برخی نویسندگان جوان ما از نویسندگان نسلهای پیش به مراتب بیشتر از ادبیات پربار فارسی بهره برداشته اند و برای احیای از دست رفته هایی که ما را به عجز معنوی می کشید، تلاش دارند. اما اکنون بدبختانه شماری از استادان عنوان دار و صاحب منصب به جای آنکه حمایت شوند، مورد ملامت هم قرار می گیرند که چرا به زبان مردم نمی نویسند و یا به زبان فارسی می نوشته اند. متأسفانه برخی از این استادان خط هزار ساله ما را نمی دانند، کجا می توان از زباندانی ایشان صحبت کرد؟ پاسخ این است که استادان گرامی پیش از آنکه داورری زبان را به عهده گیرند، باید تعمق

کنند که آیا تنها با عنوان و مقام اجتماعی می‌توان چنین داوری را به عهده داشت؟ پیداست که مقام هنری با مقام اجتماعی و فرهنگی یکی نیست. تغییر خط هزار ساله باعث شد تا به زبان تاجیکی معنی مستقل بدهند و در این راه نیز، هرج و مرج زیاد به وجود آورند. عجب آن است که همه مدعیان متفاوت بودن زبان فارسی و تاجیکی دلیل استواری بر مدعای خود ندارند.

در این مسیر کار به مسخره بازی رسیده است و به فرض اگر آثار ترسون زاده که ما زبانش را تاجیکی می‌دانیم در ایران چاپ شود، این فارسی را در افغانستان دری می‌خوانند. چنان که در پشت جلد کتاب اشعار میرزا ترسون زاده که به سال ۱۹۸۱ در مسکو به خط عربی چاپ شد، نوشته‌اند: «به زبان دری». این نکته به بررسی علمی جدی نیاز دارد، که اینجا مجال آن نیست. بدون شک تغییر خط بر آواشناسی (فونیتیک) زبان ما تأثیر شدید داشت. بسیاری از آواها که در طول هزار سال با چند حرف افاده می‌شدند، اکنون با یک حرف افاده می‌شوند، بی‌آنکه بیندیشیم چرا اجداد ما چنین نکرده‌اند. طبیعت آواها و پیوند آنها را با حروف در نظر نیاوردیم و حتی برای آنکه دشواری خط نیاکان را ثابت کنیم، کورکورانه از چندین آواز و حرف گذشتیم. کار به جایی رسید که امروز ما کلمه‌هایی چون محمود و هوا را بایک خیل آواز «هی» تلفظ می‌کنیم و می‌نویسیم. در صورتی که اجداد ساده ما ضرورت هر دو آواز را خوب احساس می‌کردند. در نوشتار کنونی ما واژه بینا در ترکیب بنای مکتب و آدم بینایک جور نوشته می‌شود که عقل اجداد ساده ما به چنین دریافتی نمی‌رسید.

خلاصه در این رشته هرج و مرج زیادی هست که باید نظام علمی داشته باشد. تبدیل الفبا دروازه‌ها را به روی هجوم روز افزون واژه‌های بیگانه باز کرد و کار به جایی رسید که امروزه واژه‌های بیگانه را نه از روی طبیعت زبان (مطابق قوانین زبان مادری) که به واسطه ورود به زبان روسی می‌پذیریم. این است که عده‌ای از نا عالمان علم واقعی را به سوی سیاست می‌کشند و سیاست مآبی می‌کنند و مدعی‌اند «واژه‌های روسی - انترناسیونالی» برای زبان ما سرچشمه فیض بخشند و بس. تردیدی نیست که زبانها همچون فرهنگها همواره با یکدیگر در حال داد و ستد و خواه ناخواه بر هم تأثیر می‌گذارند، بویژه زبان ملل همسایه همواره در حال

تأثیر متقابل بود. بنابراین، از دید علمی، زبان خالص مانند نژاد خالص تصور باطلی بیش نیست. اما باید اندیشید که ورود واژه‌های بیگانه به زبان مایک نظام واحد ندارد و متأسفانه کلمات بیگانه‌ای که طی این شصت سال آخر به زبان وارد شده، در بیشتر موارد ضرورتی نداشته، زیرا برابر نهاده‌های خودی بخشی از آن واژه‌ها موجود است و بخش دیگر از واژه‌های بیگانه را برادران همزبان ما در ایران و ممالک دیگر بنا بر قواعد آوایی و دستوری زبان فارسی وضع کرده‌اند که مورد استفاده است. همچون کلمه دانشگاه به جای اونیورسیت و یا دانشکده به جای فاکولت، آسایشگاه به جای ساناتوریا، شناسنامه به جای پاسپورت و... دانشمندان فرزانه‌ای که با عناصر موجود در زبان الفاظ تازه‌ای ساخته و به جای واژه‌های بیگانه گذاشته‌اند، بی شک کار سودمندی انجام داده‌اند. برخی مفاهیم ممکن است از گذشته فرهنگ زبان الفاظی را وام گرفته باشند که اهل آن زبان بنابه علل مختلف آنها را فراموش کرده باشند. وظیفه نویسندگان آن است که واژه‌های خودی را از اعماق فراموشی به معامله کشند. اکنون زمانی فرا رسیده است که جلو آن واژه‌ها و ترکیبهای خارجی را که به زبان ما وارد می‌شوند، بگیریم و آنها را به شکل یک نظام علمی درآوریم. دانش واژه‌ها (ترمینولوژی) نیز از موضوعاتی است که در این مقوله نیاز به بررسی دارد. پیداست که در روزگار ما اصطلاحات علوم طبیعی و اجتماعی و تکنیکی با سرعت حیرت‌آوری در حال گسترش است و بیش از پیش به زبانها راه می‌یابد و محدوده اندیشه‌ها را تصرف می‌کند.

واژه‌هایی که از زبان بیگانه به زبان ما وارد می‌شوند، نمی‌توانند در نظام زبان بی‌تأثیر باشند. مسأله آن نیست که ما دروازه‌های زبانمان را به روی دانش واژه‌ها ببندیم، بلکه بحث بر سر آن است که پذیرش اصطلاحات نیز باید مبتنی بر یک نظام علمی باشد و با قواعد دستوری زبان ما همسو باشد. کسانی که به ترجمه متون علمی و یا ادبی مشغولند باید در جریان کار ترجمه پایه‌ی خلاقیت را تا حد لغت سازی و اصطلاح سازی قوت دهند و مفاهیم تازه را از زبانهای وام گیرنده منتقل کنند و اگر اصطلاحی در فارسی موجود نباشد و ساختن آن هم دشوار باشد، پس طوری باید گرفت که با طبیعت زبان مادری مخالف نباشد.

متأسفانه زبانی که در روزگاران پیشین پر قدرت ما زبان علم و ادب بی‌همانند

بود، در روزگار ما در زادبوم ورز رود در حال واماندگی است و همچون زبان علم عنقریب نالازم شده، چراکه نوشتن رساله‌های علمی بدین زبان، بویژه در رشته‌های مختلف علوم طبیعت شناسی اغلب به چشم می‌خورد و اگر کاوشهای دانشمندان کم نظیر اکبر ترسون و دوسه تن ادبیات شناسان صاحب‌نظر را نادیده بگیریم، بی‌اَبَا می‌توان گفت که زبان علمی فارسی در تاجیکستان از دست رفته است.

در تاجیکستان شوروی همه دل و دیده‌ها به روسیه دوخته و زبان روسی به آسانی جانشین زبان فارسی شده بود، چون زبان علم پیشرو و فرهنگ جهانی تبلیغ می‌شد. اکنون ما باید زبان علم را از نو احیا کنیم و به مقتضای عصر جوشان تکامل علم و فن، خود را با عصر انقلاب دوران سازی اجتماعی و بازسازی موافق سازیم. استاد محمدجان شکوراف، سخنوران گرانمایه لایق و بازار صابر، ادبیات شناس خود آگاه عبدالنبی ستارزاده، دانشمند صاحب‌نظر فاتح عبدالله و دیگران در این باره بسیار سخن رانده و به ما هشدار داده‌اند. با افسوس یادآور می‌شویم که اکنون زبان ما بسیار عقب مانده است و درک این واقعیت و اعتراف این نکته ضروری است. اگر ما امروز هم این مسأله را درک نکنیم و چون سالیان گذشته در صحبت از سرچشمه‌های فیض بخش زبان باز هم دروغ بگوییم که «زبان ما پس از انقلاب پیش رفت» و باز هم لاف زنیم که اجداد ما دستور زبان نداشتند و ما داریم ... به جایی نمی‌رسیم.

زبان فارسی که زمانی در این مرز و بوم با سایه روشنهای فراوان لفظی و معنوی خویش از رساترین و گیراترین زبانهای جهان بود، امروز با آنکه هنوز در ایران و افغانستان نیرومند است و چند تن از نویسندگان ما نیز سعی در احیای شکوه پیشین آن دارند، بسار عاجز، نارسا و بیچاره است. اگر جامعه ما امروز از درک این نکته غافل است و حتی برخی نویسندگان خرابکار سد راه کاوشها در زبان شده‌اند، نشان آن است که احوال زبان فارسی بهتر نخواهد شد و امروز باید روشنفکران جامعه - که خوشبختانه اکنون سپاه برکت خیز آنها رو به فزونی است - دست به کار شوند و در راه احیای شکوه پارینه زبان تاجیک تلاش کنند.

البته در این زمینه کارهای زیادی انجام شده است. فارسی ما باید هم از نظر مضمون و هم از نظر شیوه بیان غنی، فصیح، موجز و رسا شود. فردای زبان ما به

بازسازی جدی علمی و فرهنگی نیازمند است. مناسبت روشنفکران و اهل علم و ادب نسبت به زبان باید پر مسؤولیت باشد. سالیان زیادی یارای سخن راندن از حقیقت را نداشتیم. هر که درد مردم را می‌گفت یا از حقیقت سخن می‌راند به ملت‌گرایی متهم می‌شد. حال که امکان بیان دردها و سختی‌ها مان وجود دارد، به اصلاح اغلاط کمر بیندیم.

اکنون زبان ما تنها با حفظ و احیای عمیق‌ترین پیوندها به زبان ادبی پارسی دری و آن هم با گذر از ادوار فرخنده‌ی رشد این زبان می‌تواند به نیازهای امروزه پاسخ دهد. زبان ما باید تنها در متن و بطن زبان فارسی رایج ایران و افغانستان و کل دنیای فارسی زبان رشد کند، از این رو باید همه‌ی سدها از میان برداشته شود. ولی در تکامل زبان بدون احیای خط فارسی به جای خط سیریلیک هیچ‌گونه اصلاح آگاهانه‌ای نمی‌تواند جدی و اساسمند باشد. همه‌ی کارها را از همین جا باید آغاز کرد اما اصلاح خط را نباید کاری ساده پنداشت. در این راه نخست باید زمینه‌هایی آماده ساخت. باید در همه‌ی مدارس تاجیکی از کلاسهای ابتدایی تعلیم خط را جاری کرد و پاره پاره از متون کلاسیک و ادبیات معاصر ایران به بچه‌ها آموزش داد. این خود یک واسطه‌ی درست آموختن زبان و زمینه‌ای برای آشنایی با ادبیات بزرگ زبان فارسی است. در همه‌ی دانشکده‌های عالی تاجیکستان باید درسهای تعلیم خط را رایج کرد.

شماری از روزنامه‌ها و مجلات باید به خط اجدادی چاپ شود، تا به جریان خط آموزشی کمک کند. اگر مقدار این قبیل کتابها افزایش یابد، امکان اصلاح مهیا می‌شود. البته کار یک روز و دو روز نیست، سالها وقت می‌برد. اگر بخواهیم فردای زبانمان از امروزش بهتر باشد این امری است ناگزیر. باید یادآور شد که خط فارسی با تفکر سازگار شده بود و با تبدیل الفبا به ریشه‌ی تمدن ما تیشه زده بودند. هنر خوشنویسی (کالگرافی) از میان رفت و عمر معما و تاریخ نویسی نیز پایان یافت. دستور نویسی و درست‌گویی، یا بنا به اصطلاح معمول املا و تلفظ صحیح از مشکلات کنونی زبان ما شدند. در این زمینه هرج و مرج واقعی و گاه حس انگیز وجود دارد. افسوس که در این مقال امکان بررسی همه‌ی پیوندهای خط و زبان را نداریم.

در قانون زبان این نکته درست انعکاس نیافته است. به نظر ما تاجیکستان به

آموزش خط مدد می‌رساند. گفتن کم است، حکومت تاجیکستان باید برای با سواد کردن مردم همه‌گونه شرایط مادی و معنوی را آماده نماید. افزون بر این، لازم است به ساختگی بودن اصطلاح «زبان تاجیکی» اعتراف کرد و آن را فارسی نامید. من فردای زبان تاجیک را در وصل آگاهانه آن با گذشته پرشکوهش و معاشرت فرهنگی همه دنیای فارسی زبان می‌بینم.

پی‌نوشت:

۱- احسان طبری، «مسایلی از فرهنگ و هنر و زبان» تهران، ۱۳۵۲، صص ۲۱۳ - ۲۱۰

ادبیات فارسی در بوسنی و هرزگوین

مسعودمرادی

آنچه در پی می‌آید ترجمه و توضیح بخشی از رسالهٔ دکترای میلیویچ مالیک (Milovoy Malic) در رشتهٔ زبانهای شرقی دانشگاه پاریس است (که در سال ۱۹۳۵ م. از آن دفاع کرده است) اهمیت کار وی، در شناساندن بخشی از تاریخ رواج ادبیات فارسی، در سرزمینهای مسلمان نشین اروپاست که چگونه بدون آنکه با مراکز اصلی تمدن و فرهنگ فارسی در ایران مرتبط باشند حافظ، ناشر و مبلغ ادب و عرفان ایرانی بوده‌اند. ترجمهٔ صفحات برگزیده‌ای از این رساله، در مقطع کنونی، هموطنان ما را با مردم مسلمان و مظلوم بوسنی هرزگوین - که از دیرباز به اسلام و فرهنگ و تمدن آن دل بستگی کامل داشته‌اند و فواصل مزری و اختلافات حکومتها در طول تاریخ، موجب گسستن این پیوندهای مستحکم نشده است - آشنا می‌کند. توجه و عنایت «جمهوری اسلامی» نیز به این مردم مظلوم - که گویی در حقوق بشر غرب، هیچ جای دفاع برای آنان وجود ندارد - می‌تواند برای آنان، با توجه به پیوندها، بیشتر قابل درک باشد.

از میان آنانی که در این مقاله معرفی می‌شوند، کمتر کسانی به دورهٔ جدید تعلق دارند. از این رو، برای معرفی جایگاه و موقعیت کنونی ادب فارسی در بوسنی هرزگوین، نوشتن مقاله (یا مقالاتی) لازم است - و تا آن جا که امکانات تحقیقی میسر باشد این کار انجام خواهد گرفت.

(باید متذکر شوم که معرفی شیخ فوزی موستاری و اثر ادبی او «بلبلستان» را

برای مقاله‌ای دیگر در نظر گرفته‌ام). امید است که این اطلاعات - هر چند اندک - هموطنان ما ترکی و کرواتى با گوشه‌ای از علایق مردم آن سامان به ادبیات و عرفان ایران آشنا سازد.

ادبیات فارسی در قرون گذشته، در بخش «ترک کرواتى»، و نیز در محافل اشرافی «بوسنی - هرزگوین» فراگرفته می‌شد، و آنها که به فارسی مسلط نبودند، دست کم «گلستان» مصلح الدین سعدی شیرازی (متوفی در ۱۲۵۸ م) «بهارستان» عبدالرحمن جامی (در گذشته در ۱۴۹۲ م) و بعدها: «سنبلستان» شجاع الدین گورانی (در گذشته در ۱۵۵۶ م) و «نگارستان» کمال پاشازاده^(۱) (در گذشته در ۱۵۳۳ م) را - تا حدی - می‌شناختند. به برکت همایشها و کنفرانسهایی که در باره «مثنوی» جلال‌الدین رومی، و دیگر آثار کلاسیک ادب فارسی به وسیله رئیس العلماء (ح م) و جمال‌الدین چاسویک (Causevic) برگزار می‌شد، این علاقه مندی به ادبیات فارسی، امروزه نیز در یوگسلاوی سابق فروکش نکرده است (هر چند که آموزش زبان فارسی به یک کرسی استادی، در دانشکده «بلغراد» کاهش یافته است).

بنابر اطلاعاتی که از دو دانشمند سالخورده بوسنیایی به دست آورده‌ایم در دوره ترکان (پیش از ۱۸۷۸ م) در مدارس ابتدایی و رشدیه‌ها دستور زبان فارسی تدریس می‌شد، که همزمان نیز، «گلستان» «بهارستان» «دیوان حافظ» و «مثنوی» خوانده و تفسیر می‌شد. مدارس دیگری هم، چون مدارس «قاضی خسروبیگ» و «آتمجان» (Atmejan) در سارایوو و «تراونیک» (Travnik) «موستار» (Mostar) «بانجالوکا» (Banjaluka) «زنیکا» (Zenica) «فوجنیکا» (Fojnica) «ویسوکو» (Visoko) «کونجیک» (Congic) و «اسکوپلیج» (Skoplije) به آموزش زبان فارسی می‌پرداخته‌اند.

در همین روزگار کمی پیش از اشغال آن کشور، به وسیله ارتش اتریش - مجارستان «در اتمیدان مدرسه» (Atmeydan - medresa) و در مدرسه نظامی افسران جزء به وسیله شیخ عارف صدقی ارزرومی نوعی کلوب فارسی تأسیس شده بود که در آن جا نه تنها ادبیات فارسی تدریس می‌شد، بلکه مباحثه میان اعضای آن فقط به زبان فارسی بود و اگر کسی از این افراد به زبان دیگری سخن

می‌گفت، به پرداخت مبلغی به عنوان جریمه - به نفع صندوق مشترک - مجبور می‌شد. پولی که به عنوان جریمه گرفته می‌شد، صرف گردشهایی به اطراف و اکناف برای همه اعضا می‌شد بنا به نظر م. بهایی سرکیسی، معلم قدیمی خط، این کلوپ پنجاه عضو داشته است.

ترجمه آثار ادبی فارسی به زبان یوگسلاویایی، در حد بسیاری معدودی است که ما فقط خلاصه‌ای از آثار شعرای بزرگ را در اختیار داریم:

«رباعیات عمر خیام نیشابوری»، توسط صفوت بیک بشاقیه (Basagic)
 «رستم و سهراب» (قطعاتی از «شاهنامه»)، توسط درویش فهیم بایرا کراویه
 (Bajra karevic)، صفحاتی از «دیوان حافظ» و «منتخباتی از مثنوی رومی»، توسط
 دزواد سلیمان پاشایی.

از «مثنوی رومی»، با نام «منتخباتی از مثنوی رومی» توسط ضیاء صوکیه
 (Sokic).

بجز ترجمه‌های کروانی از متون فارسی - نفوذ ادبیات ایران، خود را در آثار تعدادی از شاعران آن جا نشان می‌دهد. مثلاً آثار صفوت بیک و محمد بیک
 («گنجینه شرقی»)، سرشار از شعر و فلسفه ایرانی هستند.

علاقه‌مندی زیاد به ادبیات فارسی، بویژه در قرون گذشته موجب شد که چند تن
 از نویسندگان این دیار، آثارشان را به فارسی بنویسند. مهمترین آنان عبارتند از:

۱ - درویش پاشا بایزیداقی (Bayezidagic):

وی در «موستار» (در اواسط قرن شانزدهم میلادی) زاده شد. در کودکی در دوره
 سلیم دوم، به «اسلامبول» آمد و در دوره‌ای که محمدپاشا سوکولویه (Sokolovic)
 در اوج قدرت و شکوه بود سعی کرد برای هموطنانش در حکومت امپراتوری
 مسلمان جایی پیدا کند - که موفق شد - در «آتمیدان سرای درویش» پی در پی
 ادبیات عربی و فارسی مطالعه می‌کرد. او در محضر استادش سودی معروف، که در
 شناخت آثار برجسته فارسی بی مانند بود مطالعاتش را تکمیل کرد و پس از پایان
 تحصیل به حرم ویژه «قصر سلطنت» وارد شد، که در آن جا به سمت «دوگانچی
 پاشایی» (شکارچی باشی) منصوب شد.

پصوی، میزان معروفیتش در دربار را این گونه بیان می‌کند: «وی به عنوان مشاور

شخصی سلطان برگزیده شده است و یک لحظه هم از او دور نمی شود، «دوگانچی پاشای ساده»، اعمال و کارهای رئیس پیشخدمتهای سلطان را انجام می داد [اما] معلومات وسیع و همچنین فضایل اخلاقی او را در ردیف دانشمندان قرار داده است، و سلطان به او اجازه داده که برخلاف رسوم و عادات در شورای دولتی شرکت کند»

در آخرین سالهای حکومت مراد سوم در سال ۱۰۰۰ هـ ق (۱۵۹۲م)، او ملقب به «مصاحب خاص» شد. پصوی و کاتب چلبی) از او بعنوان مشاور مخصوص یاد می کنند. چند ماه پس از مرگ مراد (۱۵۹۵)، نام وی در یک فرمان کهن - که در آرشیو وین قرار دارد - دیده می شود. در مدارک به جامانده از گذشته، از او به عنوان «حاکم بوسنی» (سال ۱۵۹۸م) نام برده شده. وی سپس در فتح «اگرا» (Egra) شرکت کرد و در ۱۶۰۱ دوباره حاکم بوسنی شد. سال بعد با ارتش بوسنی در «مهاس» (Mohacs) با سردار و وزیر بزرگ ابراهیم و با «پاشای بوسنی» همراه بود و با آنان علیه مجارستان - در تمام تابستان - به نبرد پرداخت. طی زمستان، سردار او را به (Szekesfchcrar) (یا به گفته چلبی تمسوار (Temeswar) فرستاد. در بهار بعد او دوباره در رأس سپاه بوسنی است (که «کانیزسا» (Kanizsa) را محاصره کرده بود). پس از تصرف «کانیزسا» به عنوان محافظ جدید «اگرا» برگزیده شد و صوفی سنان پاشا به حکومت بوسنی رسید. درویش، سپس، در دفاع از «بود» (Bude) شرکت کرد، و سرانجام در «کوین» (Kovin) در نزدیکی «بودا» قهرمانانه، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

درویش پاشا، در سال ۱۵۹۲ در «موستار» مسجد و کتابخانه ای - که امروز اثری از آن برجای نمانده است - ساخت. یک روز پیش از مرگش، که در شأن یک درویش طریقت مولوی (او به فرقه مولویه تعلق داشت) به «حالت تسلیم» نزدیک می شد، غزل زیبایی - به ترکی - در اجتناب ناپذیر بودن سرنوشت سرود. بر مظهر وی نیز: «توکللی علی الخالق» حک شده بود که با عبارات فارسی

«یارب کریمی تو بحر موج درویش و غنی به توست محتاج»

مزمین شده بود. غزل زیبایی که او در ثای میهنش سروده کافی است تا او را در کنار باقی (Bagi) شاعر بزرگ ترک، قرار دهد و با دوازده شاعر معاصر قابل مقایسه

کند.

درویش پاشا برای ما مجموعه‌ای از غزل‌های ترکی و فارسی به جا گذاشته که از یادگارهای زیبای آن عصر است. او در سال ۱۵۸۷ م در سمت شکارچی باشی، «سخانامه بینایی» (Sckhaname) را از فارسی به ترکی ترجمه کرد و آن را به سلطان مراد اهدا نمود.

در پایان «وقف نامه» درویش پاشا، دو رباعی فارسی می‌بینیم که خواننده را از جذبه کلام به شگفت می‌آورد. قریحه شعری و خلاقیت‌های فراوان او آدمی را به شک می‌اندازد که چگونه یک «یوگسلاو» می‌تواند این گونه به فارسی شعر بسراید. این اشعار را که حاصل نبوغ ذهنی وی است در این جا نقل می‌کنیم:

دارم گنهی ز قطره باران بیش
از شرم گنه بمانده‌ام سر در پیش
آواز آمد که سهل باشد درویش
تو در خور خود کنی و ما در خور خویش»

□

«یا رب زکرم بر من درویش نگر
بر حال من خسته دلریش نگر
هر چند نیم لایق بخشایش تو
بر من منگر، بر کرم خویش نگر»

خاطره درویش پاشا در فرهنگ عامه مردم یوگسلاو حفظ شده است. در کتاب
Hrvatske Narodne, Pjesme Zenske, Pjesme, / شعرای مردمی کراوات /
V.drugi rimance, ibaiade " Knjiga odio, Zagreb, 1909, izdanje Matice
Hrvatske"

در صفحه ۱۴۳، شعری مرکب از ۱۲۸ خط می‌بینیم که مضمون آن چنین است:
درویش پاشا قصد داشت مناره‌ای بسازد، اما هر بار که ساختن آن تمام می‌شد باد
آن را خراب می‌کرد. در نهایت، پاشا نماز استخاره خواند. نماز که تمام شد روی
سجاده‌اش دراز کشید و مدتی به خواب رفت. نیروی ماوراءالطبیعه‌ای به خوابش
آمد و به او گفت: می‌خواهی بدانی چرا مناره‌ات هر بار ویران می‌شود؟... هنگامی

که تو شروع به ساختن مسجد می‌کنی قربانی کردن را فراموش می‌کنی، اما به من توجه کن

درویش پاشا! توسه پسرداری، اگر یکی را قربانی کنی هنگامی که مناره را بسازی دیگر خراب نخواهد شد:

پاشا این توصیه را پیگیری کرد و به خانه رفت و جوانترین پسرش را از مادر گرفت. زن دق کرد و مرد. درویش او را به همراه پسرش در پای مناره به خاک سپرد. (۲)

۲- احمد بیک صبحوحی درویش پاشای موستاری:

در باره وی بیش از آنچه که فوزی در «بلبلستان» ذکر می‌کند، نمی‌دانیم. او - بیشتر از پدرش - فردی روحانی، ظریف و دقیق بوده است، و اشعار زیبا و متین فارسی، و ترکی وی دارای ابهام بوده‌اند.

م بشاقیه، از روی یک قصیده درباری که برای سلطان ترک سرود و به دنبال غزل شیدایی او و با توجه به نام شعریش صبحوحی («دائم الخمر بامدادی») حدس می‌زند که او همان احمد بیک و رادی (Varadi) قهرمان حماسه ملی است. (Jakie, Bosanki Pri jatcly tome Pios) او قهرمانی مشهور بود و «سنجانک»‌های (۳) (Sanjak) متعددی را در مجارستان رهبری کرد. وی در «بود» (Boude)،

(در سال ۱۶۴۱ م، ۱۰۵۱ هـ) جان سپرد و او را در مقبره‌ای با شکوه در جوار مسجد دربار (سرای سامیه) دفن کردند.

(Cf. Bas - 83, Evliya Calebi boz. Znam, 3 Hanj, 35)

۳- رشدی:

درکنار درویش پاشا، شهر «موستار» یکی دیگر از شعرای شرقی را در خود جای داده است: احمد رشدی مشهور به احمد مخاف که در سال ۱۶۳۷ م در «موستار» متولد شد جوانیش را در اسلامبول گذرانید. او را در میان «آسمی اوغلان» (accmi oghlan) در سرای «گالتا» جای دادند. در دوره کپورولو (Koprulu) بوسنیایهای زیادی را در دربار نمی‌بینیم. (آلبانیاییها به هر نوع دسیسه‌ای دست می‌زدند تا برتری خود را حفظ کنند.)

رشدی برای اینکه بتواند در صلح زندگی کند کارهایش را در دربار (سال ۱۶۶۳ م) متوقف کرد. در این اثنا عمویش، اسماعیل آقا به فرماندهی «دباربکر» منصوب شد و رشدی به نزد او رفت و با علاقه‌مندی به فراگیری علوم قضایی پرداخت. او در سال ۱۶۷۲ م به مقام استادی رسید، اما این تغییر موقعیت موافق مرام زندگی او نبود، و از این رو کارش را رها کرد. او در سال ۱۶۷۵ م به همراه احمد پاشای وزیر، برای دیدار از مهد کهن فرهنگ بشری و مقابر مسلمانان بزرگ - که در مصر فراوان بود - به آن جا سفر کرد. سال بعد به اسلامبول بازگشت و در سال ۱۶۸۴ م سلیمان پاشای بوسنیایی وزیر بزرگ شده بود. رشدی در این ایام خلوت ویژه خویش را یافته بود.

پس از آن وی با آرامش کامل در «اسلامبول» به سر برد، اما ناگهان در روزگار پیری، با بد اقبالی روبه‌رو شد که نه تنها زندگی خوشبخت او را به هم زد بلکه عقل او را هم زایل کرد. تنها پسرش درگذشت و به این خاطر او نه تنها از معاشرت با بزرگان بلکه از رفتن به قبرستان هم بازماند. او مقبره‌ای در کنار قبر پسرش در «ادیرن کاپو» (Edirne Kapu) ساخت و هر روز صبح در آن جا فاتحه‌ای برای روح خودش قرائت می‌کرد. گویی که مرده بود!

آن جا به تکیه در اویش مولویه در «یانی کاپو» (Yeni Kapu) باز می‌گشت و به عبادتش مشغول می‌شد. وی سال ۱۶۹۹ م درگذشت و در معبدی که ساخته بود، به خاک سپرده شد. بخاطر مرگش شعرای مشهور و نامی «اسلامبول» در هم‌چشمی با یکدیگر برای تعیین بهترین ماده تاریخ مرگش اشعاری سرودند. شرح حال نویسانی مانند سیحی (Seyhi) صفایی - (Safai) و سلیم جملات پر طمطراقی در علو روح او دارند. سلیم یک صفحه تمام رابه وی اختصاص داده و درباره او نوشته است: «او را این گونه می‌بینیم: مردی متواضع، بزرگوار، خوشرو، بشاش و همچنین شاعری سرشار از احساس و بسیار دانا»

افزون بر دیوان کامل ترکی، از او متون معنوی و غزلهای زیبای زیادی به زبان فارسی به جامانده است.

از اشعارش طراوت بهار به مشام می‌رسد. اما این اشعار، تصنعی و سرشار از خیالات شرقی و تحت تأثیر قریحه «شاعران صوفی هرزگوین» سکرده شده‌اند. او

در غزلهای زیبایش روزهای خوش خویش را با اشعار غنایی تصویر کرده است. فوزی ضمن تأیید زیبایی اشعارش، معتقد است که آنها را به تقلید از عرفی (Orfi) سروده است اما وی را در ساختن مادهٔ تاریخ بی مانند می داند. Cf. Bas, 116, Znam. 65. Hanji. 35. S. O. II.382 - Hammer III 580

۴ - خسرو پاشای سوکولوی (Sokolovi):

وی در بوسنی زاده شد و در دربار به آموختن روی آورد تا اینکه به مقام «سلاح دار آقایی» رسید. در سال ۱۶۲۳ م رئیس «ینی چریها» شد. بزودی به حکومت «دیاربکر» و پس از آن (در سال ۱۶۲۷ م) به عنوان وزیر بزرگ و سردار ارتش شرق امپراتوری منصوب شد.

وی به محاصرهٔ «ارزروم» شتافت (جایی که آبازا پاشای شورشی را دستگیر کرده و به اسلامبول فرستاد) او سپس به جنگ، در مرزهای ایران رفت و در چندین نبرد پیروز شد و تا «همدان» پیش رفت. در آن جا از طرف «ینی چریها» برای گرفتن بغداد که در آن زمان در دست ایرانیان بود، مجبور به توقف شد. سرانجام پس از چهل و نه روز رقابت و کینه جویی مجبور به ترک محاصره شد و به «ماردین» بازگشت تا خود را برای محاصرهٔ بعدی بغداد آماده کند. در همین زمان رقابیش در حضور وزیر بزرگ حافظ پاشا و سلطان از او به بدگویی پرداخته و گفتند که وی مقصر و عامل اصلی شکست است او پولها را هدر داده و موجب ناخشنودی سپاه شده است، سلطان در صدد عزل وی برآمد و حافظ پاشا از ترس آنکه مبادا خسرو به اسلامبول بیاید حکم قتل او را از سلطان گرفت و مرتضی پاشا را برای اجرای حکم به «توکات» (Tokat) فرستاد.

خسرو پاشا در ۱۶۳۹ به قتل رسید. این امر موجب بروز شورش در اسلامبول و نارضایتی بزرگی در میان ارتش شد. در «بلبلستان» فوزی، اشعار زیادی در دوستی او با خسرو پاشا می بینیم.

۵ - محمد نرکسی (NerKesi):

محمد پسر نرکسی در «سارایوو» و در سال ۱۵۹۲ م متولد شد. او افزون بر اینکه یک جنگجو بود، در شهرهای «موستار» «بانجالوکا» (Banjaluka) «گابلا»، (Gobela) «بیتولی»، (Bitoly)، سالها به کار قضاوت پرداخت. در ۱۶۳۲ م. به

عنوان وقایع نگار دولتی همراه ارتش سلطان مراد چهارم در حمله «روان»- (Rewan) شرکت داشت. او هنگام عبور از باتلاقی نزدیک «Kekbaze» از اسب بشدت به زمین خورد و بر اثر آن جان سپرد، او را در اسلامبول به خاک سپردند. اثر با اهمیت وی «خمسه نرکسی» است که شامل بخشهای زیر است:

۱ - «نهالستان»، ۲ - «کثیرالسعاده» (اکسیر خوشبختی، ترجمه آزاد از «کیمیای سعادت» غزالی)، ۳ - مشاق العشاق، (بیچارگی عاشقان)، ۴ - «قانون الرشاد» (قانون راه درست)

این کتاب که توصیه‌ای به شاه، برای حکومت بر امپراتوری بود به وسیله یک دانشمند ایرانی برای سلطان محمد چنگیز (سلطان محمد خدابنده) نوشته شده بود (نرکسی متون دیگری را بر متن اصلی افزوده و ترجمه آن را به سلطان مراد چهارم تقدیم کرد).

۵ - «غزوات مسلمه» (بر اساس اثر محی‌الدین عربی که در آن از جنگهای مسلمه علیه امپراتوری بیزانس صحبت می‌کند).

او همچنین شرح حال وزیر مرتضی پاشای بوسنیایی به نام «وصف الکامل فی احوال وزیرالعدل» نوشت، که نسخه‌ای از آن به خط وی به ضمیمه مجموعه‌ای از نامه‌هایش، در «روان کیوسک» (Rewan Kiosk) واقع در اسلامبول (اندرونی همایونی) وجود دارد.

۶. بشاقیه، در باره مجموعه اشعار غنایی وی می‌گوید که اشعار او سرشار از زیبایی و احساسات و توصیف‌های زیباست. زیباترین اشعار او قصیده‌ای در توصیف شهر «موستار» است. (ما از این شاعر فقط به خاطر قصایدی که به فارسی سروده است یاد می‌کنیم).

به عنوان نمونه بخشی از جوابیه او را به شاعر (Veisi) می‌آوریم:

مکتوب جانفزای تو آمد به سوی من
چون خواننده گشت بردل سوزان نهادمش
از ترس آنکه آه دل من بسوزدش
فی الحال برد و دیده‌گریان نهادمش
از خوف آنکه آب دو چشمم بشویدش

از دیده برگرفتم و بر جان نهادمش

م بشاقیه، می گوید: «مفلق گویی که ترکان از ایرانیان گرفته‌اند در نرکسی به کمال می‌رسد» در این باره هامر (III,230) می‌گوید: او در واقع به عنوان یک نثر نویس ماهر و نامه‌نگار صاحبنام، استحقاق اطلاق «نارسیوس ترک» را دارد.

(cf Basagicc 59 Znam 58 - HumerIII 5)

۶ - مصطفی لدنی:

او برای آموختن به همه جا سفر می‌کرد. ترکیه و آسیای مرکزی را با شور و حرارت و بی باکی پیمود، و طی اقامتش در «تهران» در مسابقه‌ای با شعرای ایرانی در حضور شاه شرکت کرد. او برای سرودن این بیت شعر مورد تمجید شاه واقع شد:

پناه سوزن عیسی به گوش من موی است

به گوش دختر مریم پناغ^(۵) من گوش است

در بازگشتش به اسلامبول در دیوانخانه پادشاهی مشغول به کار شد. اندکی بعد در کریمه نزد گیرای خان (Giray khan) و سرانجام نزد اسکارلر او غلوماور و کورداتو -

(Skarler Oghlo Mavrocordato، دوک رومانیایی)، به عنوان «دیوان افندی» (منشی) کار کرد. در ۱۷۱۵ م ارتش اتریش به «ترانسیلونیا» حمله کرد و دوک رومانیایی با تمام همراهانش در مجارستان زندانی شدند. پس از آن مصطفی در اسلامبول دوباره به عنوان منشی دیوانخانه پادشاهی انتخاب می‌شود.

اندکی بعد او به عنوان سفیر به ایران فرستاده شد و در همانجا به سال ۱۷۲۰ م. در گذشت مصطفی، شرحی بر «مثنوی رومی» و مجموعه زیبایی از شعر ترکی و فارسی نوشته است.

(CF. Bas, 140, Znam. 38, S. O. IV 88.)

۷ - محمود پاشای ادنی کروانی:

به او آبوگویک (Abogovic) می‌گفتند و با استناد به تمام منابع ترک، کروات‌ی الاصل بود (تاریخ عالی (IV, 134)، او نخستین یوگسلاو است که نقش مهمی را در رواج شعر شرفی در امپراتوری عثمانی به عهده داشته است. این چهره برجسته قرن پانزدهم می‌دی، یکی از مشهورترین وزرای امپراتوری از میان بیست و یک وزیر

بزرگ یوگسلاوی الاصل می‌باشد.

او نزد تمام ادبا و دانشمندان امپراتوری عثمانی قابل احترام بود و آنان از وی به عنوان دانشمند، وزیر، مروج علم و ادب، شاعر، مرد حکومت و فرمانده، قدردانی کرده‌اند. این «کراوات» اسیر شده بود و به عنوان برده به محمد آقا در «آندرینوپل» (Andrinople) فروخته شد که او وی را به سلطان مراد هدیه داد و سلطان مراد نیز به جانشین و پسرش، محمد، سپرد تا همدرس وی باشد. محمود پاشا به اسلام گروید. برادرش نیز حاکم قلعه نظامی «سمندریه بوسنی» بود، هنگامی که شاهزاده جوان به عنوان فرمانروا به «ماگنزیا» (Magnesia) رفت، محمود را به عنوان مهردار، همراه خویش برد و هنگام تاجگذاری در سال ۱۴۵۱ م او را به عنوان «بیگلربیگی روملی» (Roumelic) منصوب کرد. محمود در سال ۱۴۵۳ م. به منصب وزیر بزرگ، برگزیده شد. در سال ۱۴۶۷ م به دنبال دسیسه‌های روم، محمد پاشا از سمتش خلع شد، اما دوباره در ۱۴۷۲ م به وزارت اعظمی رسید. یک دوره تمام از کتب آموزشی و داستان به اسم او نوشته شده و به وی تقدیم کرده‌اند. همچنین می‌توان مجموعه عظیمی از اشعاری را که در ستایش او سروده شده، جمع‌آوری کرد.

از سوی دیگر او به عنوان یک مقدس (ولی) تلقی شده است. افکار عمومی، تسخیر اسلامبول، بوسنی و هرزگوین و صرب‌ها را تنها به شایستگی وی نسبت می‌دهند. تقدیر چنین خواسته بود که محمود پاشا نخستین کسی باشد که با گروهی از لشکریان خویش وارد اسلامبول شود و کار را تمام کند. در این هنگام فاتح (سلطان محمد فاتح) مانند یک «تقدیر الهی» وارد شد، گویی به پوچی افتخارات بشری می‌اندیشید، در حالی که اشعاری به فارسی در مورد «گنبد افراسیاب» می‌خواند. بسادگی فهمیده می‌شود که سلطان از موقعیتی که محمود به دست آورده بود چندان خشنود نبوده است و دسیسه‌گران، نیز، از موقعیت استفاده کرده و محمود را در نظر سلطان خوار جلوه داده‌اند. بعدها در حالی که محمود بخاطر مرگ مصطفی - پسر سلطان - به اسلامبول آمده بود تا مراتب تسلیت خود را به سلطان اعلام دارد، او را در «یدی کوله» (Yedi Kulle) زندانی کردند و شانزده روز بعد در سال ۱۴۷۴ م درست چند لحظه پیش از رسیدن حکم بخشش (عفو) وی از جانب سلطان در همان زندان درگذشت (گفته می‌شود که وی رگهای خود را قطع کرده

(بود)

رفتار فاتح با محمود چون یک معمای برمکی در تاریخ ترک باقی ماند. او قربانی حسادت امپراتور شد. حقیقتی که در ماده تاریخ حک شده بر مدخل آرامگاهش، به خوبی نمایانده شده است:

«صاحب الخیرات محمود الخصال

منبع اللطاف، محمود الکمال

صادق السلطان ممدوح الکریم

راح مظلوماً و تاریخ بداء

مات محموداً شهیداً زاهداً»

لطیفی از وی به عنوان صادق ترین و کریم ترین فرد امپراتوری یاد می کند. بسیاری از منتقدین معتقدند که قابلیت و درستی، لطافت روحی و دوراندیشی وی سبب شد که کسی نتواند در میان تمام وزیران بزرگ با او هم‌وردی کند. او مؤسسات خیریه زیادی بنا نهاد که تا امروز وجود دارند. از او مساجدی در اسلامبول «صوفیا»، «هاسکوی» (Haskoy) باقی مانده است.

به گفته عاشق چلبی و صحنی (Sehi) نثروی به اندازه نظمش زیبا و موزون است. اشعار فارسی و ترکی را به سبک کهن سروده است و از قصاید ظهیری، فاریابی، و همچنین از غزلیات حافظ تقلید کرده است. عاشق چلبی بیت زیر را از او نقل می کند:

«رُخت ز آه دلم گر نهان کنی چه عجب

کسی چگونه نهد شمع در دریچه باد»

نقادان ادبی ترک می باید به شاعران هموطن ما، به واسطه گذشته ایشان توجه بیشتری مبذول می داشتند چرا که ایشان نسبت به شاعران عثمانی همعصر خود نه تنها کم اهمیت تر نیستند بلکه از ایشان نیز برترند. اما متأسفانه آنان در همه جا فراموش شده اند. سبک وی ساده و همانند سبک شعرای بعد، از هر گونه خیال پردازی و مغلق گویی پیراسته است. هیچ ناقد ترکی هنوز توجه چندانی به آثار وی نکرده است، به گونه ای که نام این وزیر که مدافع اصلی علم و هنر بود در هیچیک از منتخبات اشعار کهن ذکر نشده است. مشاهده اینکه چگونه سرنوشت با زندگی

انسانها بازی می‌کند و چطور زندگی حکمران بزرگی را به بهای اندک می‌ستاند موجب شگفتی است. می‌گویند که یک اسب، محمود پاشا، عبدالکریم و ایاز را به عنوان زندانی به سرزمین ترکان حمل کرده است. عبدالکریم بعدها مفتی بزرگ «آدرینوپل» و ایاز معلم محمد فاتح شد. گمان می‌رود که همو، نیز نخستین جوانه‌های عرفان را در دل فاتح به وجود آورده باشد.

(Cf. Bas 9 Znam, 40, hanji, 124/Basm/59)

۸ - توکلی دَد:

وی در «سرایور» (سارایوو) زاده شد و در نیمه اول قرن هفدهم زندگی کرد. او عرفان و علوم تصوف را نزد شیخ «عاتک ددمولوی» (Atik didi Mewlewi) آموخت و بعد از مرگ شیخ، جای او را در «تکیه دروایش مولوی سارایوو» گرفت. او سالها درس مثنوی می‌داد توکلی در «سارایوو» درگذشت و در مسجد شاه به خاک سپرده شد. او اشعار زیادی از خود به جای گذاشته است. از جمله اشعار وی، شعری به فارسی است که ارزش آن را برابر با تمام دیوانهای اشعار پاره‌ای از دروایش می‌دانند:

همچو غواصان مفلس از برای گوهری
 زحمت دریای مردم خوار می‌باید کشید
 جور صد نا اهل و ناهموار بهر او کشم
 بهر یک گل زحمت صد خار می‌باید کشید

(Cf. Hanji, 43, Bas. 73, Znam, 74)

۹ - سودی (Soudi):

ما نمی‌توانیم آرام و ساکت از کنار سودی^(۶) یکی از مفسران بزرگ پارسی کلاسیک، و مرید مصلح الدین لاری که شهرت آثارش در خارج از مرزهای امپراتوری «سلت‌ها» رسیده است بگذریم تمامی نقادان به برتری وی نسبت به دیگر مفسران معترفند. او به عنوان یک اسلاو آریایی نژاد - خویشاوند ایرانیان - قادر بود، بهتر از هر مفسر تورانی نژاد به ظرایف زبان فارسی، اشعار پیدا کند.

سودی تفسیر دقیقی از «مثنوی» به یادگار گذاشته است، تفاسیری بر «گلستان»، «بوستان» و «دیوان حافظ» نیز داشته است که بارها در قاهره و اسلامبول به چاپ

رسیده‌اند.

باربیرد و مینارد

(Barbier de Maynard) در ترجمه «بوستان» (P.XXX) در باره وی می‌گوید: «سودی» برعکس (دیگر شارحان ادبیات قدیم ایران) متجددتر و با اطلاع‌تر است که به آثارش کمتر رجوع شده است. با این وجود سنن مکتب ترک در وی خلاصه می‌شود و امتیاز او در این است که از پژوهشهای پیشینیان خویش سود برده است. تا زمانی که سروکار ما با ادبیات قدیم ایرانی (سعدی، حافظ و مولوی) است ناگزیر تفسیرهای این بوسنیایی بزرگ را نیز می‌خوانیم:

Cf. Bas, 30, Znam, 11, Manji, eke, 1, 7,) h 78. Fed

با رجوع به این آثار، سودی ثابت می‌کند که پیشینیانش متونی را به واسطه عدم آشنایی با ظرایف زبان و علوم درک شعر، به غلط شرح و تفسیر کرده‌اند.

۱۰ - منیر افندی

او در بوسنی زاده شد. نامش نورالله بود اما در میان دانشمندان، با نام مستعار منیر شناخته می‌شود. بعد از پایان تحصیلاتش در «بلغراد» اقامت گزید و به تدریس مشغول شد. وی تا سال مرگش یعنی ۱۶۱۷ م به عنوان واعظ و مفتی در بلغراد باقی ماند. او تفسیری بر «گلستان» نوشته است. همچنین کتاب وی پیرامون مذهب و فرقه‌های مذهبی «سبل الهدی» در «کتابخانه انستیتو بالکان» وجود دارد.

CF. Znam. 51. Haji, 138, H.Khal.(n. 21)

۱۱ - میرزا صفوت:

درویش صفوت بیک رودز پاشایی بشاقیه - (Sofvet Beg Redzepasic - Basagic) دارای لیسانس ادبیات از دانشکده «وین» می‌باشد. در فاصله سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۶ م. استاد زبان عرب در دبیرستان «سارایوو» بوده است. او در سال ۱۹۱۰ م دکترای فلسفه و زبان شناسی و اسلام شناسی گرفت. مدتی به عنوان وکیل و رئیس پارلمان بوسنی بود. همچنین او مسئول موزه سارایوو بوده است. هنوز در دبیرستان بود که اشعاری در مجلات «Vijena» و «Nada»، «Pobratim» و «Prosvjcto» با نام مستعار صفوت بیک سرود.

نخستین مجموعه اشعارش را در «زاگرب» به سال ۱۸۹۶ با نام (Trofanda) به چاپ رسانید. دومین مجموعه در «سارایوو» به سال ۱۹۰۶ م با نام (Misli i euvstra) به چاپ رسید، او نمایشنامه‌ای در چهار قسمت نوشت.

و کتاب «نظام العلم» را که توسط هموطنش کافی نوشته شده بود، از عربی ترجمه کرد «رباعیات عمرخیم» و سرود مذهبی «مولود» را نیز به شیوه‌ای بسیار زیبا و به زبان کرواتى ترجمه کرد. آثار ادبی - تاریخی وی Kratka u proslost Boisce i Herecegovine (نگاه اجمالی به گذشته بوسنی هرزگوین) از ۱۴۶۳ تا ۱۸۰۰ م و دیگری در سال ۱۹۰۰ در سارایوو با نام زیر به چاپ رسید:

Knjize vost «Bosnjaci i Hercegovci u Islamskoj

(بوسنی و هرزگوین در ادبیات اسلامی) ۱۹۱۲، و کرواتهای مشهور بوسنی و هرزگوین در امپراتوری ترک =

Znameniti Hrvati Bosnjaci i Hercegov cju tutdkoj carevini

۱۹۳۱ م، «زاگرب»

او یکی از بنیانگذاران اصلی مجلات (Gajret) «غیرت» و «نوبهار» (گلهای تازه) بود که هر دوی آنها در «سارایوو» منتشر می‌شد.

دوبیتی زیر را - که از او نقل می‌کنیم - در رثای مرگ پدرش ادهم بیک سروده است:

«ناموس مجسم بود در دیده دشمن، دوست

فانوس مجلا بود در خرقة اهل پوست

همراه وطن پرور، همراه هنر پرور

ابقاء نکو نامی سرمایه عمر اوست،

توضیحات:

۱ - شمس الدین احمد بن سلیمان بن کمال پاشا معاصر سلطان سلیم اول بود. در عصر او زبان فارسی، در دربار پادشاهان آل عثمان رواج بسیار داشت و زبان دانشمندان آن سرزمین بود. سلیم نیز به فارسی شعر می‌سرود.

حسین علی محفوظ فارغ التحصیل دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران و عراقی الاصل طرفدار ادب فارسی در معرفی کمال پاشا زاده در توضیح رساله «مزیه اللسان الفارسی علی سائر الالسنه ما خلا العربیه» می‌گوید: «معاصرینش او را «مفتی الثقلین» می‌گفتند، او مورخ، محدث،

ادیب، شاعر، فقیه حنفی و از بزرگان عصر خویش به شمار می‌آمد. در «طوقات» از نواحی «سیواس» به دنیا آمد. در شهر «ادرنه» نزد علمای مشهور عصرش فقه آموخت. در سال ۹۲۲ قاضی عسکر آناتولی بود و همراه وی به «مصر» رفت و سپس به «ترکیه» بازگشت و در مدرسه «بایزیدیه اورنه» به تدریس مشغول شد و تا دوم شوال ۹۴۰ که درگذشت به این کار پایدار بود. وی به ترکی، عربی و فارسی تسلط کامل داشت. از کتب او «نگارستان» (که به تقلید از «گلستان» سعدی نوشته شده) و معجم فارسی ترکی «دقائق الحقائق» که برای ابراهیم پاشا وزیر بزرگ عثمان (درگذشته به سال ۹۴۲) نوشته شده بود و همچنین معجم عربی - فارسی «محیط اللغه» قابل ذکر هستند.

۲ - از داستان مذکور چنین برمی‌آید که پیروان درویش پاشا تلاش داشتند خلوص درویشانه و عارفانه او را نشان دهند، اما در تصدیق وقوع چنین امری کمتر سند تاریخی وجود دارد و در همان حد افسانه باقی مانده است و مانیز چنین تلقی داریم و بروقوع چنین حادثه‌ای دلیل تاریخی نمی‌یابیم.

۳ - «سنجاک‌ها» عده‌ای از غازیان مسلمان بودند که در شرایط ویژه‌ای تربیت می‌شدند و در جنگ علیه ممالک مسیحی از آنان استفاده می‌شد. امروزه «سنجاک‌ها» شامل جمعیت‌های مسلمان در قلمرو یوگسلاوی سابق می‌باشند.

۴ - ینی چری: به سپاهیان ترکی که غالباً برای جنگ‌های غزا از میان اسرا و غلامان انتخاب یا تربیت می‌شدند می‌گفتند که بعدها در حکم گارد سلطنتی خلفای عثمانی قرار گرفتند.

۵ - پناغ: تار ابریشم، معین - «فرهنگ فارسی»

۶ - دهخدا در باره وی می‌نویسد: از مردم بوسنه «یوگسلاوی» است، در زبان عربی و فارسی اطلاعات لازم داشت و در اواخر، معلمی پیشخدمت‌های دربار عثمانی را بر عهده داشت. از جمله آثار او: «شرح بردیوان حافظ» «شرح کافیة بن حاجب»، «شرح مثنوی» «شرح گلستان» و «شرح بوستان» می‌باشد. خطیب رهبر در توضیح کوتاهش پیرامون «دیوان حافظ» او را یکی از سه شارح مشهور ترک می‌داند در حالی که نویسنده رساله «فوری شاعر موستاری» او را «یوگسلاو» می‌داند.

نگرشی بر زبان فارسی دری

استاد محمد محیط طباطبایی

مردم هر کشوری که از فیض اندیشه و زبان و موسیقی برخوردارند، امکان ندارد که از برکت وجود شعر هم بی بهره مانده باشند. بنابراین، ایران که در روزگار پیش از ظهور و نفوذ اسلام در طول سده‌های متعددی دارای استقلال سیاسی کامل و زبان خط مخصوص بوده است، بطور مسلم مردمش شعر هم می‌سرودند که نمونه‌اش را متاسفانه در دست نداریم. تغییر خط از صورت «میخی» به «پهلوی» و تحول زبان مردم از لهجه‌ای به لهجه دیگر این ارتباط دیرینه را در سده‌های اول و دوم هجری بطور موقت قطع کرد و شعری از دوره قبل از اسلام و اندکی بعد از آن هم نقل و روایت نشده است. زیرا اوضاعی تازه در این کشور بوجود آمد که به نوع تازه‌ای از شعر و زبان و فرهنگ مجال ظهور و شیوع بخشیده بود. چنانکه می‌دانیم در سده سیزدهم هجری - که مردم ایران پس از دیر زمانی قطع رابطه با زبان یونانی، با زبانهای تازه اروپایی بخصوص زبان فرانسه آشنایی کامل یافتند - پیروی از شعر بی وزن عروضی، نظیر شعر فرنگی، که بر حساب تعداد مقاطع حروفی کلمات مبتنی است - در زبان فارسی بوجود آمد و دستگاه موسیقی ایران هم آن را در آغوش حمایت خود قرار داد. بنا براین، جای تردید در قبول این معنی باقی نمی‌ماند که ایرانیان پس از تأثر به تمدن و فرهنگ و خط و زبان یونانی و همچنین بعد از غلبه اسکندر بر ایران، در دوره سلوکیها و سپس اشکانیان و ساسانیان، به این صورت نوظهور از خط و زبان بیگانه، متأثر شده بودند. ولی بندرت آثاری به این خط و زبان

اکنون در میانه آثار تاریخی به یادگار مانده است. اما شعری که عادتاً با یستی از راه گوش و زبان گفته و شنیده و بازگو شود، یادگاری از آن - تاجایی که می دانیم - برجای نمانده است.

در سده اول نفوذ اسلام خط و زبان پهلوی - که علاوه بر جنبه های اجتماعی و فرهنگی و اداری، آثار دین زرتشتی را هم در برگرفته بود - شاید در اثر تحولات ناشی از انتقال و گرایش مردم پهلوی زبان به دین اسلام منسوخ و منزوی شد. در سده دوم هجری - که زبان فارسی در خراسان یا بخش شمال شرقی از فلات ایران زبان نیرومندی را در برابر زبان رسمی پهلوی تشکیل داده بود - این زبان بوسیله مسلمانان خراسانی که ابوحنیفه بلخی در صدر ایشان قرار داشت، برای ترجمه قرآن و نماز و متون دینی بجای زبان عربی برگزیده و بکار برده شد. استفاده از این زبان، در ابتدای امر برای شعر و امور اداری مورد توجه امرا و شعرا و دیوانیان خراسان قرار گرفت با ظهور حکومت مستقل امرای طاهری و صفاری و سامانی در خراسان، این زبان که در برابر پهلوی از همه مزایای قابل زیست و بقا و رواج برخوردار بود و قابلیت و استعداد کافی برای ترجمه از عربی به فارسی داشت، وارد مرحله شعر و نثر بر منوال زبان عربی حاکم بر اوضاع ایران، همچون کشورهای دیگر اسلامی گشت و در خراسان و سیستان، سخنورانی پدید آورد که شعرشان پسندیده دستگاههای حکومتی قائم در محل شد. شعری که بر منوال شعر عربی موزون و مقفی و صاحب وزن و قافیه ساخته و پرداخته شده بود. در حقیقت شعر نو فارسی، بصورت کاملاً تازه ای ظهور یافت و بسرعت در سده سوم به مقام و مرتبه عالی رسید و سخنورانی همچون رودکی و دقیقی و فردوسی و عنصری و فرخی را پدید آورد که هنوز از نظر هنر شاعری، در طراز اول شعرای زبان فارسی دری قرار دارند.

زبان دری مزبور همچنین برای رفع نیازمندیهای دیوان، اداره و دین، در زمینه نثر هم به پایه ای رسید که نمونه های آن را در ترجمه بلعمی از تفسیر مبسوط و تاریخ مفصل طبری می نگریم که مانند زبان سخته و پخته ای وظیفه افاده و استفاده از محتویات آنها را خوب انجام می دهد.

اقتباس وزن و قافیه از شعر عربی، در زبان دری بی گمان برای این بوده که فارسی

دری همانگونه که در حدیث معتبری از سخنان پیامبر اسلام (ص) تصریح شده، مانند زبان عربی، زبانی بهشتی شناخته شده بود. پس باید از حیث سخن منظوم هم مانند زبان عربی موزون و مقفی باشد.

قرینه دیگر این موضوع، شاید همان باقی ماندن شعرزبان پهلوی در شعبه‌ها و لهجه‌های طبری و تالشی و آذربایجانی و کردی و پارسی جنوبی بر همان منوال دیرینه و مبنای پیشین خود بوده‌است که از شعر دری موزون متأثر نبود و آنچه از دویتیا و فهلویا و شروه‌ها و شهرها - که در ضمن آثار ادبی قدیم زبان فارسی بازمانده - دیده می‌شود، همگی گواه صدق این معنی است که از وزنهای تازه متأثر نبوده‌اند و بر همین اساس بود که اقوام ایرانی ساکن

«فلات ایران» در میان «فلات پامیر» و «دره سیر دریا» و «صحرای قراقوم» تا کناره‌های شمالی «دریای آسکون» جنوبی و «کوههای غبغ و غوغ» «یا ببق و قفقاز» و کناره‌های «دریای سیاه» و «رودهای هالیس» و «فرات» و «خلیج فارس» و «دریای عمان» یا عربی و «رود سند» که طخاریها و سغدیها و خوارزمیها و طبریها و ارانیها و مادها (اعم آذربایجانیها و کردها) و خوزیها و پارسیها در اختیار شیوه نظم و نثر فارسی دری معهود بر یکدیگر پیشی جستند و این لهجه از زبانهای سرزمین مشترک خود را، زبان تفاهم و ادبی و رسمی و دینی مشترک ملی و دسته جمعی برگزیدند. طایفه ترکان غز که در مرز شمال شرقی ایران بسر می‌بردند. از سده‌های نخستین هجری برای تهیه کار و نان به داخل خراسان در آمدند و در میان غلامان نامداری از آن طایفه، افرادی همچون البتگین و سبکتگین به ظهور پیوستند که توانستند در مقام امارت بنشینند.

این ارتباط، طبیعتاً برای ایشان چنین مجالی را پیش آورد که زبان پارسی را برای همه نیازمندیهای مشترک خود با ایرانیانی برگزینند که در میان ایشان بسر می‌برند و پس از انتقال از مشرق به مغرب ایران، در میان رومیان و یونیان و تازیان هم به کار برند که بر سرزمینهای ایشان در آسیای صغیر و سوریه و مصر غلبه یافته بودند. وجود رساله عربی «تحفه قدسیه» اثر شرنبلالی، از علمای سده دهم کشور عثمانی، در جوار خواندن عبارت نماز به زبان فارسی دری با استدلال بر همان حدیث مشهور نبوی، خودبهترین گواه حقیقت این مطلب در اختیار زبان فارسی از طرف

«ترکان اغوزی تبار» در آسیای صغیر می‌باشد.

اکنون که موضوع شعر دری و باعث تعمیم آن در سراسر ایران تا درجه‌ای معلوم شد اندکی به خود زبان دری و ماهیت لغوی و مبدأ و منشأ آن باید پرداخت. درباره اصل و مبدأ زبان فارسی دری، در فرهنگها و آثار مربوط به ادبیات زبان فارسی - که به زبانهای مختلف نوشته شده - مطالب گوناگونی دیده می‌شود که در میان آنها باید برای آنچه در آثار عربی مربوط به جغرافیا و تاریخ ایران در طول سده چهارم و پنجم هجری نوشته شده است، اهمیت بیشتری قایل شد.

از مجموع آنچه در اینگونه اسناد محفوظ و مذکور است و بارها مورد نقل و استفاده پژوهندگان قرار گرفته است، می‌توان چنین خلاصه کرد که فارسی دری یکی از زبانهای چندگانه ایرانی و یا به تعبیر تازه‌تر، از شعبه‌های زبان فارسی است که در طخارستان یا تخارستان ناحیه همسایه هری و سند و خوارزم، در فاصله چهار شهر نامی خراسان قدیم، بلخ و هرات و مرو و ترمذ (که به اعتبار صورت «پخت» مقلوب «بهت»، از صورتهای لفظی چندگانه شهر بلخ، به نام باختر خوانده می‌شد) به تدریج پیشرفت کرد و گسترش یافت و سپس در سده سوم هجری سغد و خوارزم و زابلستان یا سیستان را هم - چنانکه اشاره رفت - پیمود و بسرعت سراسر ایران را فراگرفت و از طرف مغرب ایران بوسیله ترکان سلجوقی، آسیای صغیر و بالکان را ساحل «رود دانوب» در قلمرو نفوذ خود درآورد.

گواهی نویسنندگان سده چهارم از حمزه اصفهانی و ابن ندیم تا یاقوت سده هفتم بر اینکه زبان دری در اصل طخاری و وابسته به طخارستان بوده است، دیگر جای تردیدی باقی نمی‌گذارد. بخصوص که مبنای غالب این گفته‌ها همان قول ابن مقفع در «سیرالملوک» ترجمه از «خداینامه پهلوی»، به عربی بوده است و اختلاف صورت نقل روایت در این ماخذهای مختلف به آن درجه نمی‌رسد که در ماهیت و اصالت روایت شبهه‌ای ایجاد کند و در استقراء و استنباط، اختلاف ماهیت پدید آورد.

تصریح به اینکه زبان دری، زبان طخارستان بوده است، بمنزله تصریح به ارتباط میان دری و طخاری می‌باشد. بیرونی در ضمن نقل نام مصطلحات گوناگون گاهشناسی از زبانهای سغدی و خوارزمی و سیستانی و ارانی و قبایی یاد می‌کند و

در اثنای این مقولات، از زبان تخاری هم - ولی بصورت (تخاری) بدون نقطه نام می‌برد - که در روایت نسخه بدل آن نقطه‌ای در زیر کلمه (بحاری) دارد. تا جایی که دانسته و شناخته‌ایم، نام ناحیه و طایفه‌ای که نقطه‌ای زیر بحار داشته باشد، مانند بحار و بجار و یجار در میان نامهای اقوام ایرانی بلکه آریایی هم معهود و معروف نیست که درخور چنین نسبتی و مفهومی باشد و قاعدتاً باید همان تخاریک پهلوی از نام تخارستان و یا طخارستان باشد که صورت معرب از اسم همان تخارستان است (تخاریک مرکب از تخار بایک علامت نسبت پهلوی بجای ی)

از طرف دیگر، بیرونی در ذکر نام جشنهای باستانی ایران، آذر جشن را - که جشن روز نهم ماه شهریور است - از جشنهای طخاری می‌شمارد، در حالیکه شکل فارسی (آذر جشن) یا آذرخش بخوبی نشان می‌دهد که آذر جشن کلمه‌ای اصیل و فارسی دری متداول بوده است. اما آنچه را که بیرونی برای نامهای تخاریک در (آثارالباقیه) ذکر می‌کند، صورت ظاهر آنها می‌نماید که به احتمال قوی نامهای دیرینه ماههایی بوده است که پیش از برخورد طخارستان و مردمش در روزگار ساسانیان و اشکانیان با نامهای اوستایی پهلوی مندرج در اوستا و در اثر نفوذ زرتشتی در منطقه و بکار بردن مصطلحات دین زرتشتی، آن نامهای برگزیده اوستایی را، در صورت دری، برای ماههای قدیمی خود بکار می‌بردند و پس از آنکه بلخ یا باختر بصورت کانون تازه‌ای از دین «مزدیسنا» در جنوب شرقی ایران درآمد، ناگزیر زبان دری رایج در باختر یا تخارستان هم با گرفتن نامهای اوستایی و پهلوی و تبدیل ظاهر آن با کیفیت زبان رایج خویش از حیث تلفظ، فرورتن و اشا و هشت و خردات پهلوی را بصورت فروردین و اردیبهشت و خرداد دری آورده است که امروز از کلمه‌های اصیل زبان فارسی دری بشمار می‌آیند.

با این توجیه و تفصیل می‌توان در میان آنچه در زبان طخاری مورد اتفاق نظر دانایان تاریخ و جغرافیای باستان ایران در دوره اسلامی راجع به ارتباط زبان طخاری با زبان دری بوده و نوشته شده است، برای جدول نامهای مهاجر تخاری یا تخاریک بیرونی هم، چنین زمینه‌ای پنداشت.

در وصفی که مقدسی - از قدمای جغرافی نویسان اسلامی - در توصیف زبانها و لهجه‌های مردم سراسر خراسان می‌کند و تنها زبان خوارزم و سغد را از آن جمله

جدا می‌سازد، نواحی مابین نیشابور و بلخ با میان و بخارا، تا غرjestان را طوری توصیف می‌کند که نشان می‌دهد اختلاف و تفاوت زبانی در آنها جزئی است و در ضمن تصریح می‌کند که زبان بامیان و طخارستان نزدیک به زبان بلخی است که در ضمن دیگران هم آنجا را مبدأ و مبنای زبان در همان فاصله از زمان شمرده‌اند. در نمونه‌هایی که از اختلاف زبان نقل می‌کند، وحدت ساختمانی آنها را با زبان فارسی دری متداول امروز، بخوبی نشان می‌دهد. مثلاً در اختلاف زبان نیشابور می‌گوید: کششی در حرکت کلمه‌ها هست و آنگاه برای ارائه کیفیت این کشش، عبارت «برای این» را به صورت «بترای» با «بدرای این» می‌نویسد که هنوز هم در لهجه‌های برخی از نقاط ایران - که زبان دری در آنها عمومیت یافته است - این مد «ب...رای» به گوش می‌رسد، ولی در خط تحریری - چنانکه معهود است - مانند هر مد صوتی دیگر، اثری از آن برجای نمی‌ماند.

از مجموعه آنچه از این مدارک و اسناد قدیم و جدید درباره ارتباط زبان دری با طخارستان نقل و اقتباس و استفاده شد، تصور می‌شود دیگر جایی برای اینکه زبان فارسی به ناحیه و مردم ناحیه دیگری از ایران جز طخارستان بلخ پیوستگی پیدا کند، باز نمی‌ماند و برای توجیه آنچه که برخی از خاورشناسان در دنبال کشف اوراقی به زبانهای سغدی و ختنی و زبان ناشناخته‌ای در ترکستان چین بخصوص در «ایالت کیانسو» در باره زبان تخاری هم اندیشیده‌اند، زمینه مساعدی کمتر باز می‌ماند، بلکه می‌توان آنچه را در باره تصور وجود تخارستان و تخارستان بدان اعتبار، اندیشیده‌اند، و بکار برده‌اند، موضوعی کاملاً قراردادی و فرضی دانست، نه تحقیقی و استدلالی و ربطی به کار تقسیم‌بندی جغرافیایی تخارستان به بخشهای شرقی و غربی یا اینسو و آنسوی «دره بدخشان» و یا «رود آمو» ندارد تا شامل تفاوتی میان ساکنان آن دو جزء از حیث شخصیت و زبان آنها گردد، بلکه می‌توان زبان فارسی دری را - که نزدیکترین زبان ادبی ایران در تاریخ دو هزار و ششصد ساله کشور برای ما بوده است - زبانی دانست که نخست در طخارستان پدید آمده و بکار رفته و رشد یافته است و از دره آمو تجاوز کرده، از طرف شرق تا دامنه «پامیر» و سپس نواحی مرزغربی خراسان را فراگرفته است.

زبان دری از دوره صفاریان و سامانیان - چنانکه اشاره شد - نخست در «زرنج

سیستان» و سپس در بخارای سغد که از زبان طخارستان متأثر بود، زبان ادبی سیاسی و دینی حکومت صفاری و سامانی شد و از برکت جنبه تقدس دینی که در سده دوم هجری یافته بود، سراسر ایران را پیمود و سایر زبانهای محلی منشعب از پهلوی را از رواج افکند. چنانکه امروز زبان همه سکنه فلات ایران است. علاوه بر آن پاتافنها و پنجابی‌ها، بلکه غالب هندیها و ترکهای آسیای صغیر و جفتایی‌ها را که به نام ازبک و ترکمن بر ماوراءالنهر و دهستان قدیم شمال خراسان استیلا یافته‌اند، برانگیخته تا این زبان پیشرفته را پایه تشکیل زبانهای ترکی عثمانی و ترکی قفقازی و ترکمنی و ازبکی و پشتو و اردو و سندی و بنگالی قرار دهند.

امروز در جهان نزدیک به یکصد میلیون نفر بطور مستقیم به فارسی دری سخن می‌رانند و این زبان در ساختار زبان بیش از دویست میلیون نفر ترک و ترکمن و ازبک و اردو زبان هم، سهمی اساسی و مهم دارد.

کلمه دری که ظاهراً مشتق از لفظ «در» ی است که در میان دو محل مجاور، فاصله متحرکی ایجاد می‌کند و به همین مناسبت است که زبان دری را منسوب به درگاه پادشاهان و در خانه صاحبان قدرت پنداشته‌اند که از طرف این طبقه بر زیر دستان و پیوستگان سیاسی دور دست از بوم و برخود، دانستن آن واجب دانسته و دستور داده‌اند که آن را بیاموزند و در ارتباط با دستگاه ایشان بکار برند.

عبارت منسوب به ابن مقفع راجع به زبانهای ایران - که در آغاز دوره عباسی از «خداینامه پهلوی» به عربی ترجمه شده و در آن از زبان فارسی دری نام برده شده است - متأسفانه متن اصلی ترجمه عربی مانند اصل پهلوی بصورت کتاب مستقلی بازمانده است، بلکه منقولات آن، بطور پراکنده و مفصل در «تاریخ طبری» و «شاهنامه فردوسی» از سده چهارم هجری بدین طرف مورد استفاده مردم ایران و غیر ایران قرار گرفته است، ولی اصل مستقلی باقی نمانده که ما را به بحث در کیفیت تشخیص جزئیات مطالب آن اطمینان بخشد.

وجود تعداد فراوانی از مهاجران و مجاهدان خراسانی بئیانگذار خلافت و حکومت عباسی در محوطه «تیسفون» یا در آغاز سده دوم هجری - که برای تأمین حکومت جدید و یاری بدان در آن منطقه گرد آمده و سکونت گزیده بودند و هنوز بغداد نوساز که در دست ساختمان بود، مجال انتقال نیافته بودند - با ملاحظه زبان

خراسانیان طخاری زبان یا افراد دری زبان - که غالباً منسوب به شرق خراسان از مرو تا بلخ بودند و در میان زبان سکنة جدید مدائن می زیستند - با استعمال کلمه دری از طرف ابن مقفع، شاید تصور وجود رابطه خاصی را میان صفت دری و اسم درو در گاه شاه ساسانی بوجود آمده باشد.

اگر این امر بدین صورت لفظی در ترجمه سیرالملوک ابن مقفع هم وارد نبود، در سده چهارم - که زبان فارسی در دربار سامانیان، زبان شعر و نامه نگاری و کارهای دیوانی و ترجمه قرآن کریم و برگزاری کارهای دینی شده بود و هر کس می خواست با دستگاه حکومت زمان در خراسان مربوط شود، ناگزیر از بکار بردن آن درگفتن و نوشتن بود و در شهرهای بنام مرو و ترمذ و بلخ و بخارا و طوس و نیشابور، زبان متداول عمومی شناخته می شد - دیگر موضوع رابطه زبان دری با «مدائن» یا «مدن» موضوع مجهول و مجعولی شمرده نمی شد و حقاً انتقال و ارتباط زبان هم در آغاز امر، میان سکنة شهرهای معروف شرق و غرب ایران صورت می گرفت و از راه گرگان و دریای آسکون و «خورآشرون»، مهستی را به گنجه اران می برد تا رباعیهای معروف خود را بسراید و قطران، شاعر تبریزی، تکمیل معرفت خود را بدین زبان، مانند ره آورد ارمان خراسان از طرف ناصر خسرو قبادیانی بلخی تخاری دری زبان برای خود می اندیشید و می خواست.

بدین ترتیب در طول سده های پنجم و ششم و هفتم هجری، این زبان همدان و خوزستان و پارس و کرمان و اصفهان را فراگرفت و از هر ناحیه ای سخنورانی زبردست و استاد به زبان فارسی و ملت ایران تقدیم کرد. از این رو مشکل ارتباط زبان دری با شهرها یا (مدن) مانند «مدائن» بدینگونه حل می شود، بی آنکه به امر رابطه دری به مدائن صدراسلام هم زبانی برسانند.

پیش از آنکه وجه تسمیه دری را بپایان برسانیم، اینک به نقل برخی روایات مربوط بدین موضوع می پردازیم و برای اینکه حق تقدم دیگران مراعات شده باشد می گویم تبریزی مقیم هند در کتاب فرهنگ زبان پارسی «برهان قاطع» - که در سده یازدهم هجری تألیف کرده غالب گفته های دیگران را گردآورده و بدون ذکر مأخذ دنبال هم قرار داده است:

«....جمعی گویند لقب ساکنان چند شهر بوده است که آن، بلخ و بخارا و

بدخشان و مرو است.

و بعضی گویند دری زبان اهل بهشت است که رسول صلی الله علیه و آله - فرموده‌اند: «لسان اهل الجنة عربی او فارسی دری» و ملائکه آسمان چهارم به لقب دری تکلم می‌کنند.

و طایفه‌ای برآنند که مردمان درگاه کیان بدان متکلم می‌شده‌اند.

و گروهی گویند که در زمان بهمن بن اسفندیار چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می‌آمدند و زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند، بهمن فرمود تا دانشمندان، زبان فارسی را وضع کردند و آن را دری نام نهادند، یعنی زبانی که به درگاه پادشاهان تکلم کنند و حکم کرد تا در تمام ممالک به این زبان سخن گویند و جماعتی برآنند که وضع آن در زمان جمشید شد، و بعضی دیگر گویند در زمان بهرام و دری بدان سبب خوانند که هر کس از خانه خود بیرون آید به این زبان متکلم شود و این وجه خوبی نیست، چه به هر تقدیر فرض کنند آن را، واضعی می‌باید و وضع آن را سببی در کار است.

منسوب به دره کوه را نیز (دری) گویند همچو کبک دری و این به اعتبار خوشخوانی هم می‌تواند بود که باشد، زیرا که بهترین لغات فارسی، زبان دری است....»

برخی از این روایتها را می‌توان در لغت نامه‌های مقدم بربرهان قاطع یافت و در یافت که مؤلف برهان از آنها برداشته است و روش کار نشان می‌دهد که بقیه هم ناگزیر از مأخذهای دیگری گرفته شده است که از حیث اهمیت هیچیک بر آن روایت دیگر ترجیح و مزیت چندان ندارد. زیرا هر یک در صدد برآمده‌اند تا برای این نام گذاری وجهی و سببی بیندیشند و به پندار خود صورت واقعیت داده‌اند، ولی از این نکته اساسی دور مانده‌اند که زبانی ساختگی در عالم، هرگز در میان مردم روزگار پایدار و رایج نمی‌ماند، مانند زبان «اسپرانتو» ی عصر حاضر که گویی تو خود نبوده است. زبان دری مانند زبانهای پهلوی و سغدی و خوارزمی و پارسی اوستایی از جنس زبانهای تکوینی و تولیدی بوده که از تحول شکل یک زبان قدیمی تری، صورت تازه‌ای به خود می‌گیرد، ولی زبان ساختگی نبوده است که بنا به دستور بهمن اسفندیار کیانی یا جمشید پیشدادی آن را برای تسهیل ارتباط مردم

زیر دست و پراکنده در کشورهای فرمانبردار ساخته و پرداخته باشند و امروز در سراسر فلات ایران زبان عمومی همه طوایف و قبایل ایرانی نژاد است و در کشورهای همسایه هم از شرق و شمال غرب، در ترکیب ایجاد زبان متداول آنها دخالت مستقیم داشته است. پس برای تشخیص و تحقیق وجه نامگذاری این زبان، باید راه دیگری را در پیش گرفت و زبان دری را مانند زبانهای سغدی و خوارزمی و پهلوی و خوزی و سریانی، مشتق از نام سغد و خوارزم و پهله و خوزستان و سروستان دانست و در را از طخار، نام مردم طخارستان برگرفت.

این وجه تسمیه‌ای است که این ضعیف در اثر کوشش و پژوهش چند ساله خود از ۱۳۰۷ تا ۱۳۷۱ هجری توانست به نخستین مرحله آن دست یابد و نتیجه ابتدایی تخلیص آن بحث و پژوهش را بر فضلا و شعرای پارسی زبان، که در آن تاریخ به حل مشکلات زبان فارسی دری علاقه داشتند - عرضه داشتیم و چون مورد قبول آنان قرار نگرفت، آن را در بوته تحقیق و سکوت، باقی گذاردم. تنها مرحوم ملک الشعراى بهار در کتاب درسی «سبک شناسی» تألیف خود بدان اندک اشاره‌ای بطور مبهم نمود.

ادبیات فارسی و بنگالادش

نوشته: انیس الرحمان خان
ترجمه: سعید سرگزی

زبان و ادبیات فارسی در سال ۱۲۰۴ یعنی زمانی که اختیارالدین محمد بن بختیار خالزی «بنگال» را فتح کرد، به گونه‌ای رسمی وارد زبان بنگالی شد و تا اول ماه دسامبر سال ۱۸۳۷ زبان فارسی، زبان رسمی دربار بنگال و تمام هندوستان بود. در این مدت طولانی یعنی ششصد و سی و سه سال، بسیاری از شعرا، تاریخ‌نویسان، پژوهشگران بنگالی از زبان فارسی به عنوان وسیله‌ای برای بیان افکار خود استفاده می‌کردند.

اولین کتاب مشهور فارسی در زمان رژیم سلطان علی مردان خالزی در بنگلادش (۱۲۱۶-۱۲۰۹) به زبان فارسی نوشته شد. این کتاب «بحرالحیات» نام داشت و ترجمه‌ای از یک کتاب سانسکریت به نام «امریتا کوندا» بود که توسط شخصی به نام بوجار نوشته شده بود. کتاب مذکور در مورد «یوگا» نوشته شده و بعدها نویسنده آن مسلمان شد.

در زمان حکومت سلطان بوگراخان ملقب به سلطان ناصرالدین محمودشاه (۱۲۹۱-۱۲۸۱) بسیاری از شعرای فارسی زبان از جمله: امیر خوشرو، شمس‌الدین دبیر و فاضی اسیر در بنگلادش زندگی می‌کرده و فعالیت داشتند. پس از مدتی امیر خوشرو به دهلی بازگشت اما آن دو تن دیگر از این شعرا در بنگال باقی ماندند. شمس‌الدین دبیر، شاعر و نویسنده مشهور، میرمنشی سلطان بوگراخان بود. وی اشعار زیادی به زبان فارسی سروده است.

شیخ شرف‌الدین ابوتاواما، فقیه حنبلی اهل بخارا، در بنگلادش زندگی می‌کرد و در سال ۱۲۹۳ کتابی را به نام «نام حق» دربارهٔ فقه اسلامی نوشت و بعدها کتاب «مقامات» را در مورد عرفان در زمان حکومت سلطان رکن‌الدین کایکاس به رشتهٔ تحریر درآورد.

حکومت سلطان قیاس‌الدین بالبان، (۱۴۰۹ - ۱۳۸۹) دوران طلایی برای آثار ادبی فارسی محسوب می‌شود. سلطان، خود ادیبی فارسی زبان بود و از شاعر نامی ایران یعنی خواجه حافظ شیرازی دعوت کرد که به بنگلادش سفر کند و خواجه نیز برای ابراز تشکر از دعوت سلطان قطعه شعری برای او فرستاد. صوفی نورالحق نورقطب علم پندابی، (۱۴۱۵ - ۱۳۲۲) شاعر و نویسنده برجستهٔ فارسی این دوره، در بنگال می‌زیست و کتابهای او به نام «انیس الغربا» و «مکتوبات» (گلزار آبسار) به دلیل نثر و نظم شاعرانهٔ آن، از شهرت خاصی برخوردار بودند.

«فرهنگ ابراهیمی» (شرفنامه ابراهیمی) در زمان حکومت سلطان رکن‌الدین بربک (۱۴۷۴ - ۱۴۵۹) توسط مولانا ابراهیم بن خوائیم گراوری شد. مولانا ابراهیم در این فرهنگ اشعار بسیاری از شعرای معاصر از جمله امیرزین‌الدین هروی (فاتح خان)، سید محمد رکن‌الدین، سید حسن، شیخ واحدی، امیر شهاب‌الدین، حکیم کرمانی، سید جلال، مخمور شیرازی، ملک یوسف و بسیاری دیگر را، ذکر کرده است که در این میان امیر زین‌الدین به «ملک الشعرا» مشهور بود. امیر شهاب‌الدین «فرهنگ امیرشهاب‌الدین» را گردآوری کرده است و شیخ واحدی «جبل‌المتین» را نوشته است.

در دورهٔ حسین شاهی، (۱۵۳۸ - ۱۴۹۳) ادبیات فارسی به گونهٔ گسترده‌ای در بنگال رشد کرد. بسیاری از نوشته‌های آن زمان به فارسی، از انواع و اشکال شعری بهره‌مند بود.

«گنج راج» نوشته عبدالرحمان (۱۵۵۹) در فاتح‌آباد از توابع «جیتاگنگ» بنگال است.

رمانهای بسیاری در این منطقه، به زبان فارسی ترجمه شده است. ابوالبرکات منیر لاهوری، (۱۶۴۵ - ۱۶۰۹) شاعر فارسی زبان و نامی دربار

سوبادر صعیف خان (۱۹۳۹) بود و بعد از مرگ سوبادر، «لاهوری» داکار را به مقصد «اگرا» ترک کرد.

مقبره وی در لاهور است. لاهوری بیش از صد هزار بیت شعر سروده است. توضیحات فارسی وی در زمینه «کشائف» (؟) عرفی شیرازی بسیار مشهور است. لاهوری اشعار «گلدسته» را در «داکار» سروده است و این اثر توسط دولت پاکستان با نام «مثنوی» در صفت بنگال منتشر شد.

نواب کشیم خان جوینی، (۱۶۳۲ - ۱۶۲۸) فرماندار ایالتی بنگال نیز با نام مستعار کشیم اشعار فارسی سروده است و از وی دیوانی به جا مانده است. شاهزاده شاه شوزا بهادر پسر امپراتور بزرگ مغول شاه جان، فرماندار بنگال بود، (۱۶۶۰-۱۶۵۲، ۱۶۴۷، ۱۶۳۹) و در مدت زمامداری وی بسیاری از نویسندگان و شعرای ایرانی و هندی به بنگال رفتند.

آلائول شاعر بنگالی دربار شاه سوزا، (۱۶۸۰ - ۱۶۰۷) کتابهای «اسکندرنامه» و «هفت پیکر» اثر نظامی را با تشویق شاه سوزا به زبان بنگالی ترجمه کرد.

میر محمد معصوم بن حسن بن صالح، ندیم با استعداد و با وفای دربار شاه سوزا بود و کتاب «تاریخ شاه سوزا» (۱۶۶۰) را نوشت و با این کار، خود را در ردیف نثر نویسندگان زبده دارای افکار شاعرانه قرار داد.

فرمانداران بعدی بنگال به ترتیب میرجملا (۱۶۶۳ - ۱۶۶۰) و شایسته خان، (۱۶۸۸-۱۶۷۹) از افکار فرهنگی برخوردار بوده و از مشوقین اصلی ادبیات فارسی در بنگال بودند.

فرماندار مرشد کولی خان (۱۷۲۷ - ۱۷۱۳) به نام مستعار شارشار به فارسی شعر می‌گفت.

او پایتخت بنگال را از «داکار» به «مرشدآباد» (۱۷۱۳) انتقال داد. وی و جانشینش سوزالدین خان و نیز نواب علی بُردی خان از حامیان ادبیات فارسی در بنگال بودند.

در این دوره قدرت سلسله صفویان در ایران در حال اضمحلال بود و بنا به دلایل سیاسی بسیاری از ادیبان برجسته به بنگال مهاجرت کردند و موجب تقویت ادبیات و فرهنگ فارسی در بنگال شدند. این هجرت، نه تنها از ایران، عراق، ترکیه

و یا افغانستان صورت گرفت، بلکه در زمان حمله نادرشاه (۱۷۳۹) و احمد شاه آبداری، (۱۷۶۷ - ۱۷۴۸) به هندوستان، بسیاری از شخصیت‌های برجسته سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هند نیز مجبور شدند محل سکونت خود را از نقاط مختلف هندوستان به بنگال - که در آن زمان از ثبات سیاسی برخوردار بود - تغییر دهند و در میان این شخصیتها، میرزارضا اقداس شوشتری، (متولد ۱۷۱۶) به علت داشتن ذوق ادبی زیاد از شهرت ویژه‌ای برخوردار بود. میرزالطف الله مخمور ایرانی، داماد و فرماندار سوزالدین محمدخان و نایب ناظم خاکا بود (۱۷۳۴ - ۱۷۲۸). وی در سال ۱۷۵۰ دارفانی را وداع گفت و به عنوان دومین مرشد کولی خان لقب گرفت. از او دیوان شعری به جا مانده است.

علامه سید محمدعلی، در دوران حکومت نواب علی بُردی خان از «حیدرآباد» به «مرشدآباد» آمد و تعدادی کتاب، به زبانهای فارسی و عربی نوشت. آخرین حکمران بنگالی یعنی نواب شیازالدوله مشوق دانش پژوهان بود. بارک، شاعر و نویسنده فارسی زبان بنگالی از حمایت نواب ظفرعلی خان برخوردار بود. او را «طوطی بنگال» می‌نامیدند و دیوانش مشتمل بر بیش از ۵۵۰ بیت است. شاه قدرت‌الله قدرت (وفات ۱۷۹۰) و فرحت‌الله فرحت که در اواخر قرن هیجدهم می‌زیستند بخاطر دیوان شعر فارسی و نیز آثار هندی و اردو شهرت داشتند. در زمان حکومت انگلیسیها در هند (۱۹۴۷-۱۷۵۷) بنا به دلایل اداری و اعتراضات فرهنگی و یا مقاومت در برابر حاکمان انگلیسی، زبان فارسی به گونه‌ای گسترده در بنگال مورد توجه قرار گرفت و گسترش یافت.

کتاب «تواریخ بنگال» (۱۷۵۹ - ۱۶۹۵) توسط منشی سلیم‌الله در سال ۱۷۶۳ نگاشته شد. کتاب «سیر المتأخرین» (تاریخ امپراتوری مغول از سال ۱۷۰۷ تا ۱۷۸۱) در سال ۱۷۸۱ توسط غلامحسین طباطبایی نوشته شد. «بشارت الامت» (مثنوی) و اشارات که توضیحی در مورد مثنوی مولانا است از آثار دیگر طباطبایی به شمار می‌رود. «رجوس سلاطین» (۱۷۸۸) نوشته غلامحسین سلیم جوئیدپوری، (وفات ۱۸۱۸) نیز از آثار برجسته فارسی این دوره در بنگال است. میرزا محمد اسماعیل، ملقب به میرزا زن تپش، (وفات ۱۸۱۴) از اعضای دربار نواب شمس‌الدوله سید احمد علی خان (وفات ۱۸۳۲) در داکار بود و کتاب

مشهوری به نام «شمس البیان فی المصطلحات هندوستان» (۱۷۹۲) را در مورد اصطلاحات زبان اردو، به زبان فارسی نوشت. نواب علی ابراهیم خان خلیل، (وفات ۱۷۹۳) نویسنده کتاب «گلزار ابراهیم» (۱۷۸۴) درباره تاریخ ادبیات اردوست «خلاصة الکلام» و «وقایع جنگ ماهارات» از دیگر آثار اوست.

شاه نوری صوفی داکار (وفات ۱۷۸۵) نویسنده کتاب «کبریت احمر» (۱۷۷۵ - ۱۷۶۴) بود، این کتاب در مورد زندگینامه دیگر صوفیان معاصرش نوشته شده است. قاضی محمد صادق خان اختر، شاعر دربار پادشاه قاضی الدین حیدر بود و به «ملک الشعراء» ملقب شد. کتابهایی چون «محمد حیدری»، «گلدسته محبت»، «مثنوی سراپا شوخ»، «صبح صادق» (زندگینامه شاعر) «تذکره المطب» (زندگینامه پنج هزار تن از شاعران ایرانی)، «دیوان فارسی»، «بهار اقبال»، «هفت اختر»، «گنج رنج»، «نور الانشاء»، «نقد الحکم»، «مطلول و مظلول» (دایرة المعارف و ... از آثار قاضی اختر می باشد. بشیرالنبی واسط، (وفات ۱۸۵۷) در مدرسه کلکته معلم بود و مفتی هوگلی، شاعر بود وی شرح نامه‌ای در باب «بسای ملاخوا» نوشته است. تمنا و دهری اسمهای مستعار مولوی عبدالرحیم، (۱۸۵۶ - ۱۸۷۵) بود. وی «نخستین افسانه‌های گیب» (Gib) را به زبان فارسی ترجمه کرد. «فرهنگ دبستان»، «افسانه دیرینه روزگار» (زندگینامه نویسنده)، «شگرف بیان عبرت توأمان»، «تاریخ هندوستان»، «کارنامه حیدری» (ترجمه شده از زبان انگلیسی)، «افسانه ازوپ» (Aesop) و «پندنامه بهرامی» جزء آثار فارسی مولوی عبدالکریم به حساب می آیند.

دبیر اول و استاندار کلکته، میرمنشی عبدالکریم خان، «زبدة التواریخ» در ارتباط با سیر المتأخرین) را به فارسی نگاشت.

خان بهادر نواب سعید امیر علی، (۱۸۷۹ - ۱۸۱۰) دانش پژوه مسلمان دیگری بود که کتابهای فارسی بسیاری از جمله: «امیرنامه»، «وزیرنامه» و «بیرنگ‌نامه» را نوشت. اولین اثر او شرح حال خودش و دو اثر دیگرش در مورد زندگی و فعالیت‌های خانواده آجودانواب و نایب السلطنه انگلستان لرد بیرنگ است. عناوین وزیر سلطان توسط آجودانواب و شوالیه‌گری توسط سلطان ترکیه به وی اعطاء شد.

شاه‌الفت حسین فرید (۱۸۸۱ - ۱۸۰۴) دیگر شاعر ایرانی مقیم بنگال بود.

«مثنوی دبستان اخلاق»، «مثنوی روضة المعانی»، «مثنوی گنجینه»، «مثنوی طلسم الفت»، «مثنوی درد دل»، «مثنوی طلسم جهان»، «دیوان فارسی» و ... از آثار برجسته این نویسنده به شمار می‌رود.

سید عبدل شهباز، (۱۹۰۸) معلم، دانش‌پژوه، و شاعر بود و «مثنوی تابستان»، «سیرت خسروی»، «مثنوی چهاراشک»، «رباعیات شهباز» و ... از آثار فارسی او به شمار می‌روند.

مولانا ابوالموالی محمد عبدالرئوف وحید، (۱۸۹۱ - ۱۸۲۸) نیز نویسنده ایرانی در بنگال بود و آثاری چون: «دیوان وحید»، «تواریخ بنگال» (ترجمه شده از زبان انگلیسی)، «تحریرات واحدی»، «تاریخ کلکته»، «تحفة الحج»، «صرف واحدی»، «شاخ مرزان»، «نخبه واحدی»، «رباعیات واحدی»، «منزان»، «جواهر الصنایع»، «سخن موزون» آثار مهم این نویسنده هستند.

کتاب «تواریخ حقیقت بنگال» (۱۸۹۱) اثر خندوکار فضل رابی کتاب برجسته‌ای به زبان اردوی فارسی می‌باشد.

ابو محمد عبدل غفور ملقب به نساک، (۱۸۸۹ - ۱۸۳۳) نویسنده برجسته و کاردار انگلستان بود. وی نویسنده آثاری مانند: «قند فارسی» (۱۶۷۲)، «مرعوب دل» (۱۸۶۵)، «گنج تواریخ» (۱۹۷۳) «کنز تواریخ» (۱۸۷۷)، «مظهر معما» (۱۸۷۴)، «تذکره المعاصرین» (۱۹۷۶) و ... از کتابهای مشهور او به زبان فارسی هستند.

دکتر محمد عبدالله، دانش‌پژوه بخش زبان فارسی واردو در دانشگاه «داکار» در کارهای تحقیقاتی معتبر خود، تحت عنوان «ادبیات فارسی در بنگلادش» فهرست و شرح حال کوتاهی از نویسندگان و آثار ادبی بنگلادش در قرن نوزدهم را نوشته است. در این کتاب دکتر محمد عبدالله اسامی نویسندگانی مانند: خزاخیدرخان شایک، خزااسدالله کوکب، خزا عبدل رحیم صبا، خزا عبدل جعفر اختر، نواب احسن الله شاهین، خزا محمد افضل، نواب نصرت جنگ، و حید علی مخمور، حافظ اکرم، احمد زایگوم، آقا احمد علی، ماه الدین شورش، عبیدالله عابدی سهروردی، میرزا محمد شیرازی مخمور، سید محمد آزاد، سید غلام مصطفی، سید محمد بکر طباطبایی، تصدق حسین، شمس الدین محمد شمس، سید وحید علی خوندوکر، جلال الدین جلال، شاه سید برهان القادری و آقا

محمود علی از شهر «داکار»؛ واریش علی ضیاء، عدالت خان، معظم الدین سعید، خان بهادر عبدالکریم خاکی، عبدالنعیم طائب، محمد صراف خان اشراف، اسدالزمان خان گوهر و چاودر کاظم الدین احمد صدیقی از منطقه «داکار»؛ ناظر محمد عبدالله آشفته، اجیرالدین محمد مدحت، خلیل الرحمان، ارشاد علی ارشاد، حبیب الله، ابو محمد عبدالقادر، ابوالحسین عبدالرحمان ضیاء، عبدالمعین زاثوکی، تفصل علی فضلی و ابواسماعیل محمد خلیل الله خلیف از ناحیه «سیت»، خان بهادر حمید الله حمید، آثور الله شامی، عبدالحکیم، عبدالله بن مولانا عبدالحکیم، عبدالله بن مولانا مخلص الرحمان، صوفی فاتح علی ویسی، عبدالعلی دوری، ابوالحکم محمد اسماعیل عنبر، محمد صوفی الله جوهر و مفتی فیض الله از ناحیه «چیتاگنگ»، خزی فکیر محمد، حافظ الدین شهید، عبدل باری سعید، عبدل حمید حمید، شیراج الدین شیراج، خان بهار ابو محمد عبدالغفورنش، ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم و عبدالقاسم محمد شمس از ناحیه «فریدپور»؛ ابو معین عزالدین محمد عزود، شاه سیدریاضت الله اعوذالحسینی، سمیرالدین احمد شمس الدین شام شام، اشرف الدین اشرف و محمد بشارت الله بشیراز ناحیه «کامیلا»؛ محمد فاضل والاچیرام تالیپ از ناحیه «باریسال»؛ سید نظم الدین احمد نادر عباسی و محمد عبدالله اختر صدیقی از ناحیه «میمنشینگ»؛ محمد نصیرالدین حیدر شامی، شاه خلیل افادری فندان پوری، محمد الهی بخش و محمد عبدوس عبدالسلام، از ناحیه «نواخالی»، سید عبدالرشید شاهزاده پوری و ابوناظم محمد کاظم رحمتی از ناحیه «پابنا»، دراسته الله و محمد یوسف تیشنا از ناحیه «جوری» به چشم می خورد. اما به علت ضیق وقت و پیشگیری از اطاله کلام از توضیح بیشتر در مورد آثار فارسی این نویسندگان بنگلادشی معذوریم.

این موضوع نیز قابل توجه است که به علت تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر زبان و ادبیات بنگالی، بسیاری از کتابهای فارسی به بنگالی ترجمه شده است. در قرنهای هفدهم و هجدهم برخی از نویسندگان مسلمان بنگالی از رسم الخط عربی برای نوشتن آثار خود به زبان بنگالی استفاده کردند و هنوز هم حدود هشت درصد از کل واژه‌های متداول در میان بنگالیها و بیست درصد از واژه‌های متداول در میان مسلمانان بنگالی از واژه‌های فارسی نشأت می‌گیرد.

راجارام موهان روی، اصلاح طلب مذهبی هندی و بنیانگذار «برهمناساماج» (۱۸۲۳ - ۱۷۷۲) دانشمند بزرگ ایرانی بود، او سردبیر و ناشر نخستین روزنامه ایرانی به نام «میراة الکبر» بود، «تخفة الموحدين» (۱۸۰۴) اولین کتاب مشهور اوست.

«جام جهان نما» (۱۸۲۲ - ۱۸۴۵) دومین هفته نامه فارسی در بنگال و هندوستان بود که توسط حریر دانا چاپ می شد و منشی شاد اسوک لال، ویرایش آن را به عهده داشت. دیگر روزنامه های فارسی در بنگال عبارت بودند از: «شمس الکبر»، (۱۸۲۷ - ۱۸۲۲)، «اکبر صرام پور»، (۱۸۲۸ - ۱۸۲۶)، «عین اسکندر»، (۱۸۴۰ - ۱۸۳۱)، «ماه عالم افروز»، (۱۸۴۱ - ۱۸۳۳). «سلطان الکبر»، (۱۸۵۷ - ۱۸۳۲)، «مهر منیر»، (۱۸۴۱) «دورین»، (۱۸۵۳)، «گلشن نوبهار»، (۱۸۵۷ - ۱۸۵۴). لازم به توضیح است که از روزنامه های یاد شده، «شمس الکبر» و «اکبر صرام پور» توسط افراد غیرمسلمان ویرایش و چاپ می شد.

گیریش چاندراسن، (۱۹۱۰ - ۱۸۳۴) دانش پژوه مشهور بنگالی اثر «توپاش عطار» را بر اساس «تذکره اولیاء» شیخ فریدالدین عطار نوشت و همچنین این دانش پژوه بنگالی اثر خود به نام «ناتارانتا» را با الهام از آثاری همچون «منطق الطیر» عطار و «مثنوی» شریف جلال الدین رومی، نگاشت.

وی همچنین قسمتی از «دیوان حافظ»، «گلستان» و «بوستان» مکتوبات مخدوم شرف الدین منیری «کیمیای سعادت» و «گلشن اسرار» را به بنگالی ترجمه کرده است.

ساتندرانات داتا، (۱۹۲۲ - ۱۸۸۲) بسیاری از آثار منظوم فارسی و نیز واژه های فارسی عربی را که اغلب از آنها استفاده می کرد، ترجمه کرد.

«شباب ستاک» اثر کریشناچاندرامزومدر عمدتاً بر اساس آثار سعدی و حافظ نگاشته شد. رابیندرانات تاگور، شاعر بزرگ بنگالی (۱۹۴۱ - ۱۸۶۱) و پدرش ماهارشی دبندرانات تاگور، (۱۹۰۵ - ۱۸۱۷) به شدت تحت تأثیر ادبیات فارسی قرار داشتند. شاعری به نام قاضی نظرالاسلام (۱۹۷۶ - ۱۸۹۹) به کار ترجمه «رباعیات عمر خیام» و «دیوان حافظ» همت گمارد و از بسیاری از واژه ها و اوزان شعر فارسی - عربی استفاده کرد. آثار سعدی، حافظ، مولوی و خیام محبوبترین آثار

ادبی در میان مردم بنگال هستند و افرادی چون کانتی گشن، شاکتی چتر و پادیا، بيمول چاندرا و اسکندر ابوجعفر به ترجمه این آثار برجسته فارسی پرداختند. دکتر شهیدالله، عبدالحفیظ، سع منان عبدالجلیل و خالق داد چلودری به ترجمه آثاری چون دیوان «حافظ» «گلستان» و «بوستان» (سعدی) «بهارستان غیب» (میرزاناتهان)، «سیرالمآخرین» (غلامحسین)، «تاریخ اوستا» (اوستا) «طبقات ناصری» (میرعزالدین)، «اسرار خودی» (اقبال)، «مثنوی شریف» (رومی) «طبقات اکبری» (خواجه نظام‌الدین)، تاریخ فیروزشاهی، (ضیاءالدین بارانی)، «سفرنامه هند» (البیرونی وابن بطومه)، «فتوای عالم‌گیری»، «آینه اکبری» (ابوالفضل) و آثاری از امام غزالی پرداختند.

دکتر عبدالقادر احمد، شهیدالله، احمد فضل‌الرحمان، مولانا عبدالمزید غلام سامدانی قریشی، دکتر عبدالعزیز حبیب‌الله فضل‌الکریم، عزیزالحق، فضل‌الرحمان، متین یوسف و بسیاری دیگر از نویسندگان و مترجمان بنگالی هستند.

ادبیات فارسی همچنین تأثیر زیادی بر ادبیات نو بنگالی داشته است و این موضوع بویژه در نوشته‌های فرخ احمد، (۱۹۷۴ - ۱۹۱۸)، بی‌نظیر احمد، تعالیم حسین، سیدعلی احسن، المحمود، اسدچودری، جاسم‌الدین، سحاب‌الدین احمد و دیگر نویسندگان بنگالی مشهود است. امکان ارزیابی میزان نقش و تأثیر ادبیات فارسی بر زبان بنگالی به گونه‌ای فشرده وجود ندارد و برای مطالعه چنین زمینه‌هایی ایجاد سازمانی به نام «زبان و ادبیات بنگالی» در دانشگاه تهران بسیار لازم به نظر می‌رسد.

پیشینه و آینده

زبان فارسی در شبه قاره هند

توسعه راستین اسلام در شبه قاره هند از راه زبان فارسی و به وسیله سپاهیان محمود غزنوی و سپس شهاب‌الدین غوری انجام گرفت و سبب گردید تا هندیان زبان فارسی را فراگیرند و با این وسیله با فرهنگ ایرانی و اسلامی آشنا شوند. رواج زبان فارسی در خطه پهنای هند بر همه زبانهای هندی تأثیر گذاشت، و این آمیختگی واژگانی تا بدان پایه فزونی یافت که بسیاری از واژه‌های فارسی در زبانهای هندوستان امروز یعنی زبانهای: (۱)

آسامی، بنگالی، گجراتی، کنار، کشمیری، مالیالم، مراتی، اریا، پنجابی، سنسکریت، تامل، تلگو، اردو، هندی به کار رفت و حتی بعضی از آن زبانها به خط فارسی کتابت گردید.

نظامیه‌ها که قدیمی ترین دانشگاههای ما بود در ملتان و لاهور تاسیس شد و زبان فارسی و علوم اسلامی در آنجا تدریس گردید و عرفان و فرهنگ ایرانی و تصوف اسلامی و به ویژه اشعار شاعران فارسی زبان ایران تأثیر شگرفی بر روی فرهنگ و مذاهب هندی گذاشت و مراکز مهمی همچون لاهور در دوره غزنویان کانون انتشار زبان و ادب و فرهنگ ایرانی گردید.

از لشکرکشی‌های مکرر محمود غزنوی به هند، که نخستین آنها به سال ۳۹۲ (ه.ق) و آخرین آنها درد هم شعبان ۴۱۶ اتفاق افتاد تا سال ۱۲۷۴ قمری که هند رسماً به تصرف انگلیسها درآمد، حدود سه سلسله ایرانی یا فارسی زبان در هند به

سلطنت رسیدند و در این مدت که نه قرن به درازا کشید زبان فارسی زبان رسمی حکومت‌های هند بود و دانشمندان و نویسندگان و لشکریان و شاعران و دولتمردان این سامان همه به زبان فارسی می‌نوشتند و سخن می‌گفتند. بومیان هند نیز به آموختن زبان فارسی رغبت نشان می‌دادند و در نتیجه این زبان و به تبع آن فرهنگ ایرانی و اسلامی تقریباً در تمام زمینه‌ها و جوامع هندی نفوذی کامل و فراگیر یافت تا بدان پایه که نهال برومند زبان فارسی در این سرزمین کم‌کم به درختی کهنسال و قوی مبدل گشت و ریشه دوانید و اگر روزی مهمانی تازه وارد و غریب می‌نمود رفته رفته جواز اقامت گرفت و صاحب خانه شد. شاعران و ادیبان و نویسندگان بسیاری ظهور کردند و یا از ایران روی بدان سامان نهادند و کتابها و دیوانهای شعر فراوانی به مدد ذوق و قریحه آنان تألیف گردید و سروده شد. مهاجرت دانشمندان و هنرمندان ایرانی به دیار هند که از قرن پنجم و پیش از روزگار ابوریحان بیرونی آغاز گردیده بود، سبب رواج زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و اسلامی در خطه هندوستان شد و این مهاجرت‌های فردی و گروهی با حمله مغولان به ایران و کشتار بی‌رحمانه و جنگ و خونریزیهای آنان و ویرانی مراکز علمی مانند نظامیه‌ها و خانقاهها و مساجد و غیره فزونی گرفت و فتنه‌ها و آشوبگریها و ویرانگریهای مغولان بسیاری از علما و مشایخ صوفیه و شعرا و نویسندگان و دیگر هنرمندان و گروههای جامعه آن روزگار ایران را رهسپار هند گردانید و باعث شد تا زبان و ادب پارسی در سده‌های هفتم و هشتم در خطه هند رواج کامل یابد. اگر چه تذکره‌نویسان قدیمی‌ترین شاعر هندی را که به زبان فارسی شعر می‌سروده از روزگار مسعود غزنوی پیشتر نبرده‌اند اما اشعار پخته‌ای که از آن دوره باقی مانده، می‌نمایاند که رواج زبان و ادب فارسی پیش از دوره غزنویان نیز در سرزمین هند رایج بوده است. محمد عوفی در «لباب‌الالباب» از شاعری به نام ابو عبدالله روزبه بن عبدالله النکتی^(۲) لاهوری یاد می‌کند که در مدح سلطان مسعود شعر گفته و بنا به گفته وی (نکات لطیف او از حد و عد افزون است و نفوذ شعر او لطیف و موزون).^(۳) ابیات باقیمانده از این شاعر اگر چه اندک است^(۴) اما پختگی همین اشعار بازمانده می‌تواند دست کم برهانی قاطع بر رواج زبان و ادب فارسی قبل از روزگار او باشد. در دوره غزنویان زبان و ادب فارسی در هند رواج کامل داشت و ابوالفرج رونی معاصر سلطان ابراهیم بن

مسعود غزنوی (۴۵۰ - ۴۹۲ هـ ق) خواه زادگاهش لاهور باشد یا رونه نیشابور، از شاعران بزرگ قرن پنجم در خطه لاهور به شمار می آید و با مسعود سعد (۵۱۵ - ۴۳۸ هـ ق) که مولد منشاش لاهور^(۵) بود سهم مهمی در گسترش زبان و ادب پارسی در مهمترین بخش از متصرفات هند داشتند.

پس از نیمه قرن هفتم زبان و ادب فارسی در خطه هند به سرعت پیشرفت کرد. دولت «خلجیان» (۷۲۰ - ۶۹۰) اگرچه دولتی مستعجل بود و از جهت زمانی عمری کوتاه داشت و سی سال بیشتر دوان نیافت اما زبان و ادب فارسی در روزگار آنها خوش درخشید و از جهت کیفی و کمی پر بار بود. گفته اند جلال الدین خلجی، پادشاهی هنرشناس و هنرپرور بود و خود نیز طبع شعر داشت و دوبیتی و غزل می سرود^(۶) و دانشمندان و موسیقی دانان و تاریخ نویسان و فیلسوفان و ادیبان از کشورهای همسایه به دربارش در دهلی می شتافتند. شاعر بلند پایه هند، امیر خسرو دهلوی (۷۲۵ - ۶۵۲) نیز در همین روزگار می زیست. علاء الدین خلجی (۷۱۵ - ۶۹۵) نیز با این که بی سواد بود، علما و دانشمندان و ادیبان بسیاری در دربارش حضور داشتند. بنا به گفته مؤلف تاریخ «فیروزشاهی»^(۷) «هر یک علامه وقت و در بخارا و سمرقند و بغداد و مصر و خوارزم و دمشق و تبریز و اصفهان و ری و روم و در ربیع مسکون نباشند و در هر علمی که فرض کنند منقولات و تفسیر و فقه و اصول فقه و اصول دین و نحو و لفظ و لغت و معانی و بدیع و بیان و کلام و منطق موی می شکافتند ... و بعضی از آن استادان در فنون علم و کمالات علوم به درجه غزالی و رازی رسیده بودند.» مؤلف یاد شده نام عده بسیاری از علما و دانشمندانی را که به زبان فارسی می نوشتند و می سرودند را نقل کرده است. عارف بزرگ و افتخار این دوره نظام الدین اولیا و فرید الدین گنج شکر دهلوی نیز در همین زمان می زیستند و زبان فارسی به وسیله ارشاد و تبلیغ معارف دینی و عرفانی در خانقاهها و اماکن صوفیان رایج گردید و مریدان این دو پیر و دیگر مشایخ صوفیه به وسیله همین زبان فارسی از فیض روحانی و تعلیمات انسانی آنان بهره می بردند. در این دوره مخصوصاً سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا برای نقش و نفوذی که در محیط ادبی و شخصیت های ادبی داشت از اهمیت خاصی برخوردار است. انواع قالبهای شعر فارسی مانند قصیده و مثنوی نیز در این دوره رواج کامل داشت و

«خمسه» امیر خسرو دهلوی نمونه‌ی اعلای مثنوی سرایی این دوره به شمار می‌رود. غزل فارسی نیز در این دوره اهمیت خاصی دارد و امیر حسن سنجری^(۸) که او را «سعدی هند» نامیده‌اند و نیز امیر خسرو را باید از جمله غزلسرایان مشهور این روزگار دانست.

فرهنگ نویسی فارسی نیز در قرن هشتم هجری در هند رواج یافت و با گسترش زبان و ادب فابرسی در این سرزمین نیاز بیشتری به آن احساس شد و مولانا محمد فخرالدین مبارک شاه غزنوی معروف به «فخر قواس» معاصر علاءالدین خلجی نخستین فرهنگ فارسی به فارسی را با حدود بیست هزار لغت در همین دوره تألیف کرد. نکته در خور توجه اینکه، با وجودی که هندیها در لغت‌نویسی سنسکریت پیشینه‌ای درخشان داشتند و زمان تألیف بعضی از فرهنگهای سنسکریت ماند «امرکوش» تألیف امر سنگه که فرهنگ منظومی بوده ظاهراً به قرن چهارم میلادی مربوط می‌شود^(۹)

اما فرهنگ نویسان هندی در مورد تألیف کتابهای خود همواره متأثر از فرهنگ نویسی ایرانیان بودند و روشهای تدوین فرهنگ را بدان گونه پی‌ریزی کردند که در ایران متداول و مرسوم بود و این خود یکی دیگر از موارد تأثیر فرهنگ و تمدن ایران در فرهنگ هند به شمار می‌رود.

زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در قرن هشتم در سراسر هند پهناور از دهلی تا بنگال گسترش کم سابقه‌ای یافت تا آنجا که گفته‌اند پادشاه ادب دوست هند غیاث‌الدین محمد شاه (۷۵۲ - ۷۲۵) که از سلاطین تغلقیه دهلی^(۱۰) و همدوره حافظ بود و در زبان و ادب فارسی محقق نامدار به شمار می‌رفت، از حافظ دعوت کرد تا به هند برود و قرآینی^(۱۱) هم برای این سفر در دیوان حافظ وجود دارد که البته آرزوی حافظ در این سفر تحقق نیافت و گفته‌اند او به عزم سفر هند تا کنار دریا هم رفت ولی از تلاطم امواج ترسید،^(۱۲) و بازگشت.^(۱۳) در قرن نهم خواجه محمود گاوآن گیلانی ملقب به «ملک‌التجار» وزیر دانشمند سلاطین بهمنیه جنوب هند با مولانا عبدالرحمن جامی مکاتبه داشت و در قرن دهم ظهیرالدین محمد بابر (م. ۹۳۲) مؤسس سلسله «گورکانیان» هند نویسنده و اهل ذوق بود و با پادشاهان صفوی روابط دوستانه داشت. پسرش، همایون نیز هنرمند

و شاعر بود و هنرمندان را به هند دعوت می‌کرد و چهارده سال اقامت او در ایران (۱۵۵۵ - ۱۵۴۲) در دورهٔ تهماسب صفوی، در انتشار زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هند تأثیر بسیار زیادی داشت. پادشاهان صفوی به شعر و ادب پارسی توجهی نداشتند و همین موضوع سبب روی گردانیدن شاعران و نویسندگان ایرانی از آنان می‌شد و آنان را رهسپار هند می‌کرد. «آئین اکبری» تألیف ابوالفضل دکنی از ۱۵۱ شاعر ایرانی «منتخب التواریخ» عبدالقادر بدوانی از ۱۶۷ شاعر و ۳۸ عارف و ۶۹ دانشمند و ۱۵ حکیم در دربار اکبر یاد می‌کند که همه ایرانی بودند. اکبر شاه نیز که جلوسش در سال ۹۶۴ هـ ق مبدأ «تاریخ اکبری» به شمار می‌رود، در ترویج زبان فارسی و تربیت شاعران پارسی‌گوی کوشید، به فارسی شعر می‌گفت و دربارش کانون شعرا و سخنوران ایرانی بود و منصب ملک‌الشعرایی را به رسم پادشاهان ایرانی برای نخستین بار پی نهاد و غزالی مشهدی (م ۹۸۰) و پس از او فیضی دکنی (م ۱۰۰۴) را بدین مرتبه برکشید. عبدالرحیم خان ملقب به «خان خانان» (م ۱۰۳۶) از رجال بزرگ دربار او بود و او نیز به فارسی شعر می‌گفت. به طور خلاصه باید گفت از سال ۳۶۹ هـ ق که سبکتکین غزنوی به هند حمله برد تا سال ۱۲۷۴ که هندوستان مستعمره انگلستان گردید، حدود سی سلسلهٔ مسلمان در شبه قاره حکومت کردند، مانند: غزنویان (۵۸۲ - ۴۱۲ هـ ق)، ممالیک و غوریان (۶۹۸ - ۵۸۲)، خلیجیان (۷۹۰ - ۶۲۰)، آل تغلق (۸۱۵ - ۷۲۱)، ملوک سادات یا خضرخانی (۸۴۷ - ۸۱۷)، افغانان لودی (۹۳۲ - ۸۵۲)، سلاطین گورکانی یا مغول کبیر (۱۲۷۴ - ۹۳۲) پادشاهان و امرای جنپور و جامان و سند و بنگال و لنکاه و ملوک کشمیر و گجرات و غیره. همهٔ اینها درباری ایرانی داشتند و ارکان حکومت آنان و نیز دانشمندان و شاعران و نویسندگان و صوفیان و حتی معماران و منجمان و صنعتگران و نقاشان، خوشنویسان، کاشی سازان، قالی بافان، گچ‌بران و جواهرسازی که در دربار آنان می‌زیستند، ایرانی یا فارسی زبان بودند که بنای مشهور و سنبل هند که با معماری عیسی اصفهانی (یا میرزا عنایت شیرازی، ساخته شده و تخت طاووس شاه جهان، ساخته سعیدای گیلانی زرگرباشی را می‌توان به عنوان نمونه‌های هنر ایرانی در هند نام برد.

شعر و ادب پارسی در دربارهای هند اختصاص به شاعران ایرانی نداشت و

بسیاری از شاعران هندی با سرودن اشعاری بسیار پراحساس و نغز توانایی خود را در سرودن شعر پارسی به اثبات رسانیدند و مشتاقان این زبان شیرین بسیاری از آثار هندی و ترکی جغتایی را در این دوره‌ها به فارسی برگردانیدند. «تزک بابری» که توسط عبدالرحیم خان ملقب به «خان خانان» به فارسی برگردانیده شد از آن جمله است.

در روزگار بزرگترین امپراطوران هند جلال‌الدین محمد اکبر (۱۰۱۴ - ۹۴۹ هـ ق) و پسرش نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۳۷ - ۹۷۷) و شاه جهان پسر جهانگیر (۱۰۷۶ - ۱۰۰۰) و اورنگ زیب عالمگیر پسر شاه جهان (۱۱۱۸ - ۱۰۲۷) زبان فارسی، زبان رسمی دربار هند بود و رونق فوق‌العاده‌ای داشت و البته این گسترده‌گی زبان فارسی به منطقه خاصی از هند محدود نمی‌شد و در جنوب هند نیز سلسله‌هایی مانند نظام شاهیه (۱۶۳۳ - ۱۴۹۰) در احمد نگر، سلسله بهمنیه (۱۵۲۷ - ۱۳۴۷) در گلبرگه و بیدرو، قطب شاهیه (۱۶۸۷ - ۱۵۱۸) در گلکنده، آصف جاهیه (۱۹۵۶ - ۱۷۲۴) و بالاخره عادل شاهیه (۱۶۸۶ - ۱۴۸۹) در بیجارپور، مروج زبان و ادب فارسی بودند و از جمله شاعران این دوره می‌توان طالب آملی (م ۱۰۳۶) ملک‌الشعراء دوره جهانگیر ظهوری ترشیزی (م ۱۰۲۴) را نام برد. تشویق و حمایت سلاطین شاعر یا شعر دوست و ادیب یا ادب پرور خطه هند و رجال دانشمند یا دانش‌گرای آنجا سبب گردید تا به قول صائب عزم سفر هند در هر سری به صورت آرزو درآمد^(۱۴) و کلیم چنان اسیر هند گردد و دلبستگی‌اش تا بدان پایه قوت گیرد که توانایی رفتن به ایران را نداشته باشد و همچون جرس با پای دیگران برود و چنان چشم حسرت در قفا داشته باشد که مقابل را نبیند^(۱۵).

رشید یاسمی در این مورد می‌گوید:

بسیار نامراد به کام و امان رسید

چون ز اصفهان می‌رفت به دارالامان هند

از بس سخن سرای از ایران به هند رفت

دهلی واگره گشت ری و اصفهان هند^(۱۶)

زبان فارسی در دوره‌های اخیر

شکوه دیرینه زبان و ادب فارسی در هند با آمدن انگلیسها به این سرزمین دگرگون شد. تا سال ۱۸۱۴ (۳۰- ۱۳۲۹ ه.ق) که آن‌ها برنامه‌های آموزشی خود را برای هندیها ترتیب دادند، زبان فارسی و به تبع آن فرهنگ ایرانی و اسلامی از رواج و رونق گذشته برخوردار بود. انگلیسها، پس از آنکه تسلط خود را بر هند تثبیت کردند، حدود بیست و پنج سال در حفظ زبان فارسی به روال پیشین کوشیدند. آنان می‌دانستند که این زبان پیش از آنان در تمام شئون فرهنگی و مملکتی هند ریشه دوانیده بود و دادگاهها، دربارها و مراکز فرهنگی، اسناد و مدارک را به زبان فارسی تنظیم کرده بودند و به ناچار روش گذشته را حفظ کردند و به فراگیری آن نیز رغبت نشان دادند تا با دانستن زبان فارسی در امور کشورداری توفیق بیشتری کسب کنند. مولانا عبدالحق دبیر «انجمن اردو» می‌نویسد: «هنگامی که دیوان محاکمات بنگال به انگلیسها واگذار شد، ابقاء زبان فارسی از شرایط مهم قرارداد بود. به هر حال آموختن زبان فارسی و به دست آوردن مهارت در آن زبان برای دادرسان لازم می‌نمود و در غیر این صورت آنان نمی‌توانستند مسئولیتهای مهم خود را انجام دهند. بر کارمندان دیوان دادگستری و مترجمان بود که امتحانات زبان فارسی را بگذرانند. قوانین و مقررات به صورت ترجمه فارسی در دست آنان بود و بر وکلانیز لازم بود که قوانین و ضوابط را حفظ کنند.»^(۱۷) سرهنگ ایلن میفکرسن در نامه‌ای به جیمز میفکرسن، چنین می‌نویسد: «من خوشحالم که شما بسیار سرحال و راضی هستید و به تحصیل زبان فارسی دلبستگی دارید. عزیز من! باور داشته باشید با به کار بردن استعداد کافی در آموزش این زبان و یاری دوستان، شما می‌توانید فرصتی به دست آورید که در هند پیشرفت کنید. باید به استحضار شما برسانم که برای به دست آوردن مهارت در زبان فارسی هیچ دقیقه‌ای را فروگذار نکنید. پس از آن آموختن زبان عربی نیز بر شما آسان می‌شود. جوان فهمیده‌ای که با این زبان به خوبی آشنایی داشته باشد، می‌تواند در این کشور به مقامات برسد»^(۱۸).

نقش حساس زبان فارسی در منطقه به دلیل سابقه طولانی و فرهنگی آن بر انگلیسی‌ها روشن بود، تا آنجا که در سال ۱۷۵۷ (۱۱۷۱ ه.ق) بر آن شدند عده‌ای را برای آموختن زبان فارسی به بصره بفرستند. وارن هستینگز استاندار «کلکته»

برای آموختن زبان فارسی مدرسه‌ای در این شهر بنیاد نهاد. او مدرسه‌ای اسلامی نیز تأسیس کرد که در آن زبان فارسی تدریس می‌شد، مدارس که در آن زمان زبان فارسی در آنها تدریس می‌شد به اختصار عبارت بودند از:

مدرسه کلکته «تاسیس ۱۷۸۱»، دانشکده آگره «ت ۱۸۲۲»، مدرسه بریلی که با حومه بر روی هم ۳۴۱ مدرسه داشت. مدرسه بنارس «ت ۱۸۱۸»، مدرسه کانپور «ت ۱۸۲۰»، دانشکده دهلی «تاسیس پیش از سال ۱۸۲۷»، مدرسه دهلی، مدرسه‌های فریزر دهلی «۱۸۱۴».

چنانکه پیش از این نیز گفته شد حدود بیست و پنج سال، انگلیسی‌ها از زبان فارسی حمایت کردند و پس از آن بنای مخالفت را با آن زبان گذاشتند و کمپانی هند شرقی نیز گسترش انگلیسی را در منطقه توصیه کرد، بنابراین یکی از دو رقیب سرسخت زبان فارسی یعنی زبان انگلیسی پا به میدان نهاد و با حمایت استعمارگران انگلیسی گردن افراخت و گسترش یافت. مردم هند نیز در آغاز کار در برابر آن به مبارزه پرداختند و به پشتیبانی از زبانهای ملی و مادری خود برخاستند و در این میان زبان فارسی فراموش شد و ظاهراً از سال ۱۸۳۵ به بعد اندک اندک مغلوب انگلیسیها شد.

زبان فارسی در روزگار ما:

فتنه انگلیسی‌ها در هند نتوانست زبان فارسی را که درختی تنومند و ریشه‌دار بود به یکباره و به کلی محو کند.

در هند پهناور، تمدن و فرهنگ با زبان فارسی قرین بود و زبان فارسی دلیل تمدن و فرهنگ، محسوب می‌شد. وجود کتابهای فارسی در خانه هندی‌ها دلیل اصالت آنها به شمار می‌رفت. بعضی از رهبران هند نیز به ایرانیان و فرهنگ و تمدن کهن آنان به دیده احترام می‌نگریستند، جواهر لعل نهرو در کتاب «کشف هند» جمله‌ای دارد که ترجمه آن چنین است: از میان ملل و نژادهای بسیاری که با هندوستان تماس داشته‌اند و در زندگانی و فرهنگ هند نفوذ کرده‌اند، قدیمی‌ترین و با دوامترین آنها ایرانیان هستند.» طبق آماری که از وضع دانشگاههای هند در سال ۱۳۵۵ به دست آمده، در هند ۹۶ دانشگاه رسمی و دولتی وجود دارد که زبان و

ادب فارسی در ۲۰ دانشگاه در مقطع لیسانس و در ۳۶ دانشگاه در مقاطع لیسانس و دکترا تدریس می‌شود، بنابراین بیش از ۶۶ درصد دانشگاه‌های هند دارای کرسی تدریس زبان فارسی هستند. (۱۹) علاوه بر این طبق همان آمار در همه دبیرستانهای هند در جاهایی که اردو تدریس می‌شد، و نیز در دوره سه ساله لیسانس عمومی آموختن زبان فارسی به عنوان درس اختیاری وجود داشته است. (۲۰) در حال حاضر مراکز تدریس زبان و ادب فارسی در دانشگاه‌های هند در مقطع فوق لیسانس و دکترا بسیار است. (۲۱)

طبق آمار یاد شده، در حدود دویست دانشگاه و دانشکده دیگر هند هم در سطح لیسانس عمومی (B.A) یا لیسانس خصوصی (B.A Honours) زبان فارسی تدریس می‌شود و اینها غیر از مدارس دینی اسلامی و مراکز اسلام‌شناسی هند است. (۲۲)

لازم به یادآوری است که در برخی از مدارس، درس فارسی جزو برنامه‌های درسی محسوب می‌گردد، و با توجه به این که اسلام از راه زبان فارسی به هند وارد شده و بیشتر منابع و مأخذ اسلام‌شناسی موجود در هند به زبان فارسی بوده است و حتی کتابهای دستور زبان عربی نیز به فارسی تدریس می‌گردید، طلاب این مدارس، ناگزیر بودند زبان فارسی را در حد استفاده از این منابع بدانند و برای همین کتبی همچون گلستان و بوستان سعدی و مثنوی و اخلاق جلالی و اخلاق محسنی در این مدارس تدریس می‌شد و آنجا یکی از مراکز مهم و پایگاه‌های اساسی زبان فارسی به شمار می‌رفت. (۲۳)

به رغم همه تلاشهایی که برای زدودن زبان فارسی از هند صورت گرفت، ریشه‌های «نخل کهنسال» زبان فارسی چندان گسترده بود که به سادگی از میان نرفت پدر تاگور، فیلسوف بزرگ در آن سوی مرزهای شرقی هند هر بامداد غزلی از حافظ می‌خواند و دیوان حافظ در هند پیش از ایران چاپ شد (۱۲۲۰ هـ ق در کلکته) (از سال ۱۲۵۶ به بعد در ایران). حتی تعداد شهرهای شبه قاره که در آنجا دیوان حافظ به چاپ رسیده مانند: دهلی، بمبئی، کلکته، اگره، لکنهو، سیالکوت، حیدرآباد، کانپور، کراچی، لاهور، احمدآباد، الله‌آباد، پونا، اسلام‌آباد، پیشاور، مرادآباد و از مراکز ایرانی مشابه آن بیشتر است. فقط مؤسسه انتشاراتی

«نولکشور» هند تا سال ۱۹۲۱ دوازده بار متن فارسی و هشت مرتبه ترجمه پنجابی آن را منتشر کرده است و از ترجمه‌ها و شرح‌های اشعار حافظ به فارسی و اردو و پنجابی و هندی و بنگالی و انگلیسی که در هند انتشار یافته، تاکنون صد و بیست عنوان آن فهرست گردیده است. (۲۴)

متأسفانه در سالهای اخیر به دلایل گوناگونی زبان و ادب فارسی در هند از رواج پیشین افتاده و فرصتی دیگر و مجالی مناسب می‌طلبد تا علل این «خسران عظیم» را بررسی کنیم.

پی نوشت:

- (۱) این زبانها همانهاست که اکنون بر روی روپیه‌های اسکناس هندی چاپ می‌گردد. می‌گویند زبان «سندی» نیز بزودی به آنها اضافه می‌گردد.
- (۲) استاد سعید نفیسی تخلص او را «نکته‌ی» دانسته‌اند که به صورت (نکتی) تحریف شده است. ر.ک مجلهٔ ارمغان شماره‌های ۹ - ۸ سال دهم، ص ۵۶۹
- (۳) ر.ک لباب‌الالباب ج - ۲، ص ۵۷
- (۴) تذکرهٔ لباب‌الالباب فقط شانزده بیت از او نقل کرده است
- (۵) به هیچ نوعی گناهی دگر نمی‌دانم
مرا جز اینکه ازین شهر مولد و منشاست
- (۶) تاریخ ادبیات فارسی هند در دورهٔ خلجیان. مسعود سعد «دیوان ج رشید یاسمی ۵۶/»
- (۷) تألیف ضیاء‌الدین برنی به تصحیح مولوی سید احمدخان، چاپ کلکته ۱۸۶۲ به نقل تاریخ ادبیات فارسی هند در دورهٔ خلجیان، ص ۱۶ - ۱۵
- (۸) اصلش سیستانی است ولی بعضی نام او را به اشتباه سنجری خوانده‌اند.
- (۹) فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، تألیف دکتر شهریار نقوی - از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ سال ۱۳۴۱، ص ۲۲ (۱۰) ر.ک: سلسله‌ها اسلامی، نوشتهٔ کلیفوراد ادموند بوسورت از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - ترجمه فریدون بدره‌ای.
- (۱۱) حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین
غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود!
(غزل ۲۱۸ دکتر خانلری)
- و یا غزل دیگر به مطلع:
من که باشم که بر آن خاطر عاطرگذرم
- لطف‌ها می‌کنی ای خاک درت تاج سرم
(غزل ۳۱۶ همان کتاب)
- (۱۲) شاید غزل زیر مناسب همین ایام باشد:
دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
- به می بفروش دلق ماکزین خوشتر نمی‌ارزد
(غزل ۱۴۷ کتاب یاد شده)
- (۱۳) ر.ک: تعلیقات دکتر خانلری بر دیوان حافظ / ۱۱۹۳ - ۴
- (۱۴) صائب می‌گوید:
همچو عزم سفر هند که در هر سر هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

(۱۵) کلیم می‌گوید:

اسیر هندم وزن رفتن بیجا پشیمانم کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را به ایران می‌روم
نالان کلیم از شوق همراهان به پای دیگران همچون جرس طی کزده منزل را ز شوق هند ز
انسان چشم حسرت در قفا دارم که رو، هم گربه راه آرام نمی‌بینم مقابل را

(۱۶) دیوان رشید یاسمی / ۵۶

(۱۷) مجله دانش شماره ۱۱۷/۲۶

(۱۸) به نقل مجله دانش / ۱۱۲

(۱۹) دانشگاه دهلی، دهلی - دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو - دانشگاه جامعه ملیه اسلامی،
دهلی نو دانشگاه اسلامی علیگر، علیگر - دانشگاه الله‌آباد، الله‌آباد - دانشگاه لکنهو، دانشگاه
هندوی بنارس، بنارس (وارانسی Varanasi) - دانشگاه پتنا، پتنا (Patna) - دانشگاه کلکته، کلکته -
دانشگاه بهوپال، بهوپال (Bhopal) - دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد - دانشگاه کشمیر، سریناگار
(Srinagar) - دانشگاه بمبئی، بمبئی - دانشگاه پونا، پونا (Poona) - دانشگاه گجرات، احمدآباد -
دانشگاه گجرات جنوبی، سورت (Surat) - دانشگاه مهاراجاسایاجی راو، بارود (Barooda)
گجرات - دانشگاه ناگپور، ناگپور (Nagpur) - دانشگاه پنجاپی، پاتیالا (Patiala) - پنجاب - دانشگاه
بیهار مظفرپور (بیهار) - دانشگاه مگد، بودگیا (Booth Gaya) - بیهار - دانشگاه بهاگل پور، بهاگل پور
(بیهار) - دانشگاه گوهاتی، گوهاتی (Gauhati) - آسام - دانشگاه ویشوا بهارتی، شانتی نکیتن (Shanti
Nketan) (دانشگاه تاگور) بنگال.

(۲۰) مقاله آقای دکتر حکیم‌الدین قریشی استاد پیشین جامعه ملیه دهلی - همائی نامه ۱۸۷

(۲۱) ر.ک مقاله شادروان پروفیسور نورالحسن انصاری استاد پیشین دانشگاه دهلی. سایر زبان

فارسی سال ۱۳۶۵/۷ - ۱۲۶

(۲۲) برخی از مدارس دینی و مراکز اسلام‌شناسی در هند:

۱ - دارالعلوم ندوۃ‌العلماء، لکنهو - ۲ - دارالعلوم دیوبند (دیوبی) (Deobend) - ۳ - الجامعه السلفیه،
بنارس - ۴ - مظاهرالعلوم، سهارن پور (Saharanpur) - ۵ - مدرسه فیض عام، مئو، اعظم گر (Meu
Azem garh) - ۶ - مدرسه عالیہ مئو، اعظم گر - ۷ - مدرسه شمس الہدی، پتنا (Patna) - ۸ - مدرسه
عالیہ، کلکته - ۹ - جامعه داراسلام، عمرآباد (تامیل نادو) - ۱۰ - مدرسه باقیات‌الصالحات،
ویسلور (Temil Nadu) - (تامیل نادو) - ۱۱ - جامعه مفتاح‌العلوم - مئو، اعظم گر - ۱۲ -
مدرسه‌الاصلاح - سرای میر، اعظم گر - ۱۳ - جامعه‌الرشاد، بلیر یاگنج (Biliriaganj) اعظم گر - ۱۴ -
جامعه محمدیہ، مالیگاٹون (Malegaon) (مهار اشترا) - ۱۵ - جامعه اسلامیہ، وارانسی - ۱۶ -
مدرسه عالیہ فتحپوری، دهلی -

(۲۳) ر.ک مقاله روان شاد دکتر مشایخ فریدنی در روزنامه کیهان، شماره ۱۳۵۶۳

(۲۴) مقدمه ترجمه «حافظ به زبان اردو» تالیف قاضی سجاد حسین.

پیشینه ایران‌شناسی و زبان‌فاروسی در ژاپن

دکتر حسین رزمجو

هر چند که توجه محققان ژاپنی به پژوهش‌های مربوط به ایران‌شناسی و زبان فارسی از سال ۱۹۴۱ میلادی یا زمان تاسیس مطالعات آسیایی (شرق‌شناسی) در توکیو - یعنی حدود پنجاه سال قبل - معطوف می‌شود، اما پیشینه ورود اولین آثار فرهنگ ایرانی و زبان و ادبیات فارسی به سرزمین آفتاب و آشنایی دانشمندان خاورشناس ژاپن به این آثار، به قرن‌ها قبل می‌رسد.

از حدود قرن اول اسلامی به واسطه وجود «راه ابریشم» میان شرق و غرب آسیا - که از شهر جانگان در شمال شرقی چین آغاز می‌گردید و از طریق سرزمین‌های «لانچو» و «توان هونگ»، به «ختن» می‌رسید و از آنجا از جانب شهرهای «کاشغر»، «سمرقند»، «بخارا» یا «بلخ» به «مرو» و «گرگان»، «ری»، «قزوین»، «زنجان»، به تبریز یا همدان می‌پیوست و سپس از راه «ایروان» و «طرابوزان» به «بندر صور»، در کنار دریای مدیترانه منتهی می‌شد. از این طریق، در مقابل مال‌التجاره ابریشم که از چین به ایران آورده می‌شد، کالاهایی نظیر پارچه‌های زریفت، صنایع دستی، فلزی، چوبی و ظروف شیشه‌ای، آلات موسیقی و ... به این کشور صادر می‌شد و این امتعه ایران، از راه چین به دست ژاپنی‌ها می‌رسید و به علاوه از راه ابریشم، عناصری از فرهنگ و زبان ایرانی توسط بازرگانان و اشخاصی که از این طریق رفت و آمد می‌کردند، بر فرهنگ چین و ژاپن - بویژه در دین بودایی که آیین اکثریت مردمان این دو کشور بود - منتقل می‌گشت و این خود موضوع مهمی است که محققان ژاپنی

در پژوهشهایی که بعد از انقلاب میجی (۱۹۱۲ - ۱۸۶۸) پیرامون متون چینی به عمل آورده‌اند، بدان پی برده و مآلاً تأثیر و نفوذ فرهنگ ایرانی را در «مکتب بودیسم» مورد تأیید قرار داده‌اند.

معروف است که: «در سال ۱۲۱۷ میلادی که یک راهب بودایی ژاپنی به نام کیوسی^(۱) که برای آموختن آیین بودا نزد روحانیون بودایی چینی بسر می‌برد، ضمن سیر و سیاحت در کشور چین، گذارش به «بندر زیتون» در جنوب این سرزمین می‌افتد و در آنجا با چند بازرگان ایرانی آشنا می‌شود و از آنها خواهش می‌کند تا برایش خطی فارسی به یاگار بنویسند و آنها این بیت فردوسی را برای او می‌نویسند:

جهان یادگار است و ما رفتنی

ز مردم نماند جز از گفتنی

وی، این بیت را با خود به ژاپن می‌آورد و بیت پرمعنی مزبور، در واقع نخستین پرتو از انوار پر جلال کهکشان عظیم فرهنگ و ادبیات فارسی است که بر ژاپنیا تابیده است و هم اکنون این دستخط در «موزه ملی کیوتو» موجود است و خاورشناسان چشم بادامی و ایران‌شناسان ژاپنی به آن بسیار علاقمندند و بارها از آن دیدن کرده‌اند.

قرن چهاردهم میلادی یا قرن هشتم هجری، آغاز آشنایی ملت‌های ساکن در منطقه خاور دور، مخصوصاً چینیا و ژاپنیا با آثار ادب فارسی است. گلستان سعدی جزو نخستین آثاری است که ابتدا در چین مورد توجه واقع می‌شود، چنانکه از قرن چهاردهم میلادی، جزء کتب درسی مسلمانان این کشور قرار می‌گیرد.

به غیر از گلستان، مردم چین در قدیم با غزلیات سعدی نیز آشنا بوده‌اند و شاهد این امر، ابن بطوطه، جهانگرد معروف مراکشی می‌باشد. بنا بر نوشته وی، هنگامی که او در حدود سال ۱۳۴۸ میلادی از شهر «هان جوی چین» (که در آن وقت، نامش «سین تزه» بوده است - دیدن می‌کرده و مورد پذیرایی و استقبال گرم قرار گرفته است و مهماندارانش، از وی دعوت کرده‌اند که در روی رودخانه‌ای قایق سواری کند، در آن هنگام، او از دهان یک آوازه‌خوان چینی سرودی را به زبان

فارسی می شنود که محتوای آن یکی از غزلیات سعدی است. بهتر است این رویداد قابل توجه را که مبین سابقه طولانی و گسترش دامنه شعر و ادب فارسی به اقصا نقاط خاور دور می باشد، از زبان خود ابن بطوطه - که آن را چنین به رشته تحریر در آورده است - بشنویم:

«... امیرالامرای چین ما را در خانه خود مهمان کرد و دعوتی ترتیب داد که آن را طوی (TOY) می نامند و بزرگان شهر در آن حضور داشتند. در این مهمانی، آشپزهای مسلمان را دعوت کرده بودند که گوسپندهایی را ذبح می کردند و با گوشتشان غذا می پختند. این امیر با همه عظمت و بزرگی که داشت، به ما غذا تعارف می کرد و قطعات گوشت را با دست خود از هم جدا می کرد و به ما می داد. سه روز در ضیافت او بسر بردیم. هنگام خداحافظی، پسر خود را به اتفاق ما به خلیج فرستاد و ما سوار کشتی شبیه «حراقه» (نوعی کشتی تفریحی) شدیم و پسر امیر، در کشتی دیگر نشست. مطربان و موسیقیدانان نیز با او بودند و به چینی و عربی و فارسی آواز می خواندند. امیرزاده آوازهای فارسی را خیلی دوست می داشت و آنان شعری به فارسی می خواندند. چند بار به فرمان امیرزاده، آن شعر را تکرار کردند. چنان که من از دهانشان فرا گرفتم و آن آهنگ عجیبی داشت و چنین بود:

تا دل به محنت دادیم
در بحر فکر افتادیم
چون در نماز ایستادیم
قوی به محراب اندری»

این سرود فارسی که مطربان آن را حدود ششصد و چهل و سه سال قبل برای امیرزاده ای چینی - که به آوازا و اشعار فارسی علاقه ای خاص داشته است - خوانده اند، برگرفته از این بیت سعدی است.

تا دل به مهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام
چون در نماز استاده ام گویی به محرابم دری

که سعدی، آن را در بخش بدایع از غزلیات خود، ضمن غزلی با مطلع ذیل سروده است:

آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری یا کبر منعت می کند کز دوستان یادآوری؟

در سال ۱۸۶۳ میلادی که روابط سیاسی و بازرگانی میان ایران و ژاپن برقرار می شود و اولین سفیر ژاپن به نام بوشیدا همراه با چهار بازرگان و یک مترجم به دربار ناصرالدین شاه قاجار می آیند و حامل نامه امپراطورشان برای پادشاه ایران هستند، در واقع فتح بابی برای اقبال ایران و دوستان ژاپنی به فرهنگ و زبان و ادب ایرانی می کند و بعداً در دوران حکومت رضا خان و محمدرضا پهلوی - که قراردادهای متعدد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بین ایران و ژاپن منعقد می گردد و کنفرانسهایی که قبل و بعد از انقلاب اسلامی با همکاری نمایندگانی از این دو کشور، در ایران و ژاپن برگزار می شود، همچنین نمایشگاههای صنعتی و هنری چندی که از دستاوردهای دو ملت در توکیو و تهران بر پا می گردد، زمینه ای مساعد را برای تشویق گروهی از پژوهندگان و دانشوران ژاپنی برای آموختن زبان فارسی و آشنایی با فرهنگ و ادبیات ایران فراهم می سازد، به طوری که امروزه در تعدادی از دانشگاههای ژاپن، از جمله در سه دانشگاه واقع در شهر توکیو، یعنی دانشگاههای «واسدا»، «توکیو» و «مطالعات خارجی توکیو» و دانشگاههای «اوزاکا»، «کیوتو» «هوکایدو»، «توکای»، «کائوئین»، «جوجی»، «میجی»، «کیوشو»، «توکوبا»، «کوماموتو»، «کوئیو» و ... زبان و ادبیات فارسی تدریس می شود. به علاوه هر ساله تعدادی از دانشجویان ژاپنی به ایران می آیند و زبان فارسی را در دانشکده های ادبیات و علوم انسانی ما - بویژه در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران - فرا می گیرند که معروفترین آنان که تاکنون به ترجمه آثاری از ادب فارسی به زبان ژاپنی دست یازیده اند و از این رهگذر، به نشر و معرفی فرهنگ ایرانی در کشورشان نایل آمده اند، عبارتند از:

- پروفیسور آشی کاگا^(۳) (ف ۱۹۸۳م)، محقق در رشته فرهنگ ایران باستان و زبانهای پهلوی. وی به هنگام برگزاری کنگره هزاره فردوسی، در سال ۱۳۱۳ ش به ایران سفر کرده و خطابه ای درباره فردوسی ایراد نموده است.

- پروفیسور شین جی مائه جی ما^(۴)، شرق شناس و استاد فقید «دانشگاه کی ئوی» ژاپن که درباره داستان و «خسرو شیرین نظامی» و کتاب «هزار و یک شب». مطالعات

عمیقی انجام داده و این دو اثر را از فارسی به ژاپنی ترجمه کرده است.
 - خانم یوکوکاگاوا^(۵)، سرپرست اسبق رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مطالعات خارجی اوزاکا که درباره آثار جلال آل احمد، مخصوصاً کتاب «غربزدگی» و «خدمت و خیانت روشنفکران» او کار کرده است.

- پروفیسور ائیچی ایموتو^(۶)، استاد زبان فارسی دانشگاه اوزاکا که تخصص وی در رشته فرهنگ قدیم و فولکور ایران است.

- پروفیسور کورویاناکی^(۷) که تاکنون بخشهایی از «شاهنامه فردوسی»، «هفت پیکر نظامی گنجه‌ای»، «رباعیات خیام»، و «قابوسنامه عنصرالمعالی کیکاوس»، «چهار مقاله نظامی عروضی»، «سیاست نامه خواجه نظام‌الملک طوسی» و تاریخ ادبیات ایران رابه ژاپنی ترجمه کرده است. وی دردی ماه ۱۳۶۹ ش، در کنگره هزاره تدوین شاهنامه که در دانشگاه تهران برگزار گردید، شرکت داشت و یک سخنرانی تحت عنوان «ترجمه‌های ژاپنی شاهنامه» ایراد کرد.

- ری شی گاما^(۸) (ف ۱۹۷۷م) که آثار متعددی را از فارسی به ژاپنی ترجمه کرده است. از جمله این ترجمه‌ها عبارتند از: تاریخ ایران بعد از اسلام، تاریخ فرهنگ ایران، تاریخ عقاید اسلامی، تاریخ عمومی ایران از آغاز تا انقلاب مشروطیت، «گلستان سعدی» و شرح حال سعدی و حافظ و کتابهای دیگری نظیر صرف و نحو فارسی برای دانشجویان ژاپنی رشته زبان فارسی.

- پروفیسور ناواتا^(۹)، استاد فارسی دانشگاه کوماموتوی ژاپن که متخصص گویشهای آریایی است و برای اولین بار فرهنگ ژاپنی به فارسی را تدوین کرده است.

- دکتر شوکواکازاکی^(۱۰) تاریخدان، ایران شناس و استاد زبان فارسی دانشگاه اوزاکا که مطالعات وسیعی در مورد کشاورزی و امور اقتصادی ایران انجام داده و برخی از آثار او درباره ایران، کتابهای ذیل است:

مالک و زارع در ایران، تحولات مربوط به ایجاد واحدهای بزرگ زراعتی در ایران، اصلاحات ارضی در ایران، حسن آباد گیلان، طالب آباد تهران، آبیاری - شناختی از قنات و سابقه آن در ایران، استخراج آبهای زیرزمینی در ایران، ترجمه طومار شیخ بهایی.

- کان کایاگا^(۱۱)، مدرس زبان فارسی در دانشگاههای کیوتو و اوزاکا که تحقیقاتی

درباره مشروطیت ایران به عمل آورده و کتابهای مسایل تاریخی در انقلاب مشروطیت ایران و مآخذ فارسی درباره تاریخ مشروطیت ایران را نوشته است.

- پروفیسور ایزوتسو^(۱۲): ایران شناس و اسلام شناس ژاپنی که کتاب «فیه مافیه» جلال الدین مولوی را به کمک پروفیسور لورویاناکا^(۱۳) و خانم دکتر امیکواوکادا به ژاپنی ترجمه کرده است.

- خانم دکتر امیکواوکادا، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای مطالعات خارجی توکیو و اوزاکا، که بخشهایی از شاهنامه و «مثنوی ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی را به زبان ژاپنی ترجمه کرده و مقاله‌ای درباره تصویر زن در اشعار عاشقانه فارسی نگاشته است. وی تاکنون در چند کنگره ادبی که بعد از انقلاب اسلامی در ایران برگزار شده است - شرکت کرده، از جمله در کنگره بین‌المللی بزرگداشت هشتادمین سال تولد سعدی (شیراز - آذر ماه سال ۱۳۶۳ ش) و کنگره جهانی هزاره تدوین شاهنامه (تهران - دی ماه ۱۳۶۹ ش) و کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجه‌ای (تبریز - تیر ۱۳۷۰ ش) و سخنرانیهایی در در کنگره‌های مزبور با عنوان زمانه سعدی در ایران و ژاپن، ارزش تاریخی شاهنامه و نمونه‌هایی از تشبیه و استعاره در شعر نظامی ایراد نموده است.

از دیگر ایران شناسان ژاپنی که در حال حاضر، برای توسعه زبان و ادبیات فارسی در ژاپن فعالیت دارند، اساتید زیر را می‌توان نام برد:

- پروفیسور کوچی کامیوکا^(۱۴)، استاد زبانهای ایرانی و شیعه شناس دانشگاه مطالعات خارجی توکیوست. وی سال قبل در کنگره بین‌المللی هزاره تدوین شاهنامه، یک سخنرانی تحت عنوان «نگاهی به شاهنامه شناسی در ژاپن» ایراد کرد.

- آقای کواشی هاندا^(۱۵)، استادیار دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، که هم اکنون در بخش ایران شناسی این دانشگاه، تاریخ صفویه در ایران را تدریس می‌کند. اخیراً فعالیتهایی نیز درباره ترجمه بعضی از متون ادب معاصر ایران، به زبان ژاپنی از طرف تنی چند از استادان دانشگاههایی از ژاپن - که عهده‌دار تدریس زبان و ادبیات فارسی هستند - آغاز شده است که از جمله «کیمینوری تاکامورا»^(۱۶)، به تازگی داستان کوتاه «اصفهان نصف جهان» نوشته صادق هدایت را ترجمه و منتشر کرده

است و دیگری سی چی ماتوسوموتو^(۱۷)، نویسنده محبوب و معروف ژاپن در عصر حاضر است که تخصص وی در زمینه نگارش داستانهای تاریخی مشرق زمین می باشد. وی که شیفته تاریخ و تمدن شرق و راه ابریشم است و یافته های تحقیق و اندیشه و گشت و گذار خود را در تاریخ و فرهنگ شرق و داد و ستدهای تاریخی و پیوندهای میان ژاپن و چین و آن سوی خاور را با پرداختن استادانه و فریبا در پیرایه داستانهای پرکشش تاریخی جان می بخشد و خواننده را با خود در دنیای رازگونه تاریخ و افسانه، به پرواز می کشد، اخیراً در کتاب تازه خود به نام «پرسپولیس» یا از «تخت جمشید تا آشوگا» (آشوگا پایتخت و مرکز فرهنگ قدیم ژاپن تا سال ۷۱۰ میلادی بوده و بعداً پایتخت به «نارا» منتقل شده است) از ورای ویرانه های ایران باستان، مرغ اندیشه را به گذشته های دور پرواز داده و همانندی بعضی نقوش سرستونهای تخت جمشید را با طرح «گل کوبک» - که نشانه امپراطوری ژاپن می باشد - نوشته است: «بی تردید در دوران باستان، هزارها سال پیش، گونه ای مبادله معنوی و فرهنگی میان ایران و ژاپن از راه ابریشم انجام گرفته و تمدن و هنر این دو سرزمین از یکدیگر تأثیر پذیرفته است.»

بی گمان، با در نظر داشتن ارزشهای متعالی انسانی - اسلامی موجود در تاریخ، فرهنگ و ادب ایران زمین و با توجه به این که زبان فارسی به منزله کلیدی است که با آن می توان به درون این گنجینه عظیم و ارزشمند راه یافت و از گوهرهای شایگانش برخوردار شد، باید امیدوار بود که همان گونه که تاکنون جذبه های معنوی آثار منظوم و منثور فارسی، سبب شده است تا نظر گروهی از روشنفکران ادب دوست ژاپنی به آن جلب شود و ایشان را به آموختن زبان و ادب فارسی و ترجمه آثاری از این زبان به ژاپنی برانگیزد، اگر در آینده از طرف کشور ایران، بویژه دانشکده های ادبیات ما برنامه ها و وسایلی به منظور گسترش زبان و ادبیات فارسی در «سرزمین آفتاب طالع» فراهم گردد و از طریق مبادله استاد و دانشجویان دانشگاه های ایران و ژاپن، روابط محکمتری برقرار شود، یقیناً از این رهگذر می توان به غنای بیشتر ادبیات این دو ملت دوست و کهنسال افزود و همچنین شاهد موفقیت های بیشتری از آنچه تاکنون میسر شده است، در عرصه روابط فرهنگی آنان در آینده، بود.

پی نوشت:

1. Kyosei
2. Buchida
3. Achi kaga
4. Pr. chirji Maejima
5. Yuku kagava
6. Pr. Itchi Imuto
7. Pr. Kuroyanagi
8. Reichi Goma
9. Pr. Navata
10. Dr. Choko Okazaki
11. Dr. Kayago - kane
12. Pr. Isotoso
13. Pr. Loyo Yanaki
14. Pr. Kamioka - koji
15. Haneda - koichi
16. Takamora - kiminori
17. Matosso - sitchi

مقدمه‌ای بر

عوامل تضعیف زبان فارسی و شبه قاره (هند)

غلامرضا نورمحمدان

الف - تاریخچه:

سرزمین پهناور هند در طی بیش از هشتصدسال یکی از مراکز مهم و بزرگ علوم اسلامی و مهد پرورش فرهنگ اسلامی و ایرانی بوده است. از اوایل سده پنجم هجری (اوایل سده یازدهم میلادی) که زمینه تبلیغ اسلام در هند به صورتی گسترده به وجود آمد، گروهی از علما، دانشمندان و هنرمندان ایرانی به سرزمین هند مهاجرت کردند و به نشر و بسط علوم و فرهنگ اسلامی و ایرانی در این خطه همت گماشتند. در این باره پژوهشگران و صاحب نظران تاریخ معتقدند گرچه حمله مسلمانان به هند، نخستین بار در اوایل سده هشتم میلادی (سال ۷۱۲ میلادی) به وسیله محمد قاسم بن عقیل ثقفی صورت گرفت، اما مؤثرترین گامها در تصرف هند از سوی مسلمانان ایرانی، به وسیله غزنویان و بویژه سلطان محمود غزنوی در آغاز سده یازدهم میلادی برداشته شد که در پی آن رواج و گسترش زبان فارسی با مهاجرت و هجوم فارسی زبانان به این دیار آغاز گردید. سپس بر اثر حمله مغول و مهاجرت گروههای ایرانی به هند دامنه رواج زبان فارسی توسعه بیشتری یافت. از این روزبان فارسی در کشمیر به سبب کوچ سادات همدان از نفوذ و گسترش خوبی برخوردار شد. سادات همدان که از ظلم و ستم تیمور به ستوه آمده بودند، در سده چهاردهم میلادی به آن دیار پناه بردند و افزون بر ترویج اسلام، زبان و ادب فارسی را نیز در آن دیار رونق بخشیدند.

در سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی خواندن و نوشتن زبان فارسی در شبه قاره گسترش بیشتری یافت، چنان‌که سلطان سکندر لودی هندیان را ناچار به آموختن، خواندن و نوشتن زبان فارسی نمود و زبان فارسی را در هند زبان رسمی و اجباری اعلام کرد. در دو سده یادشده گسترش زبان و ادبیات فارسی در سند بسیار شگفت آور بود. شاهزادگان ارغون و ترخان مغولی شماری زیاد از دانشمندان و ادیبان ایرانی به سند دعوت کردند و به وسیله شاه حسین ارغون، که خود نیز شاعری علاقه‌مند بود - مدارس برای آموزش زبان و ادبیات فارسی در سند تأسیس شد.

به هنگام امپراتوری اکبر در سال ۱۵۸۲ میلادی به فرمان راجه تدارمال وزیر دارایی وقت در سراسر شبه قاره، در امور دیوانی، زبان فارسی جانشین زبان هندی گردید و مقرر شد تمامی دفترهای دیوانی و دفترهای حساب به جای زبان هندی به زبان فارسی نوشته شود. با این حال زبان فارسی هرگز به زبان خانگی مردم هند و بویژه مردم عامی هند تبدیل نشد و رواج فراگیر و همگانی پیدا نکرد، بلکه زبان درباری و طبقه مرفه و نخبگان و اهل قلم و همچنین زبان نوشتاری، ادبی، رسمی و دیپلماسی باقی ماند. این زبان تنها در کشمیر و دکن (حیدرآباد امروز) به تدریج به صورت زبان نوشتاری عمومی درآمد و به اعتقاد برخی از پژوهشگران زبان فارسی در سند و پنجاب و نواحی شمال هند تا بدان حد بر زبانهای محلی چیرگی یافت که در سند به مکاتبات مردم عادی و عامی راه پیدا کرده بود.

ب - علل کاهش نفوذ زبان فارسی در شبه قاره (هند):

۱ - استعمار انگلیس:

همان‌گونه که اشاره شد فرهنگ هشتصدساله هند به زبان فارسی - که زبانی هم‌ریشه «سانسکریت» و از شاخه‌های زبان «آریایی» است - بوده، که پس از نفوذ و رشد و گسترش آن در شبه قاره، در زمان تیموریان به اوج پیشرفت و رواج خود رسیده و متأسفانه پس از آن کم‌کم رنگ باخته و خود را آماده نابودی به دست استعمارگران کرده است. به طوری که پس از تسلط انگلیس و از هم پاشیدن پادشاهی گورکانی، زبان انگلیسی پس از طی دوران ساختگی جایگزین کردن زبان

اردو به جای زبان فارسی، جای زبان فارسی را گرفت و رفته‌رفته از شمار فارسی دانان هندکاسته شد، چنان‌که در نیمه‌های سده کنونی جز شمار اندکی از ارباب فضل و ادب وابسته به نسل قدیم، فارسی دانی آگاه و محقق در این دیار باقی نماند. به عقیده صاحب‌نظران چنانچه استعمار انگلیس در منطقه شبه قاره حاکم نمی‌شد، زبان فارسی یکی از زبانهای متداول باقی می‌ماند. اما آنچه نمی‌بایست اتفاق افتد، متأسفانه پیش آمد و اکنون زبان فارسی مقام شایسته خود را در این منطقه از دست داده است. بدون شک سلطه استعماری انگلیس برای رسیدن به هدف خود که همانا حاکمیت بر مردم منطقه شبه قاره و در پی آن تاراج منابع و معادن و ثروت مردم این دیار بود، بجز از طریق مسخ فرهنگی و تهی نمودن فرهنگ اصیل مردم این منطقه راه دیگری نداشت، و در چنین شرایطی زبان فارسی نمی‌توانست از آسیب و گزند استعمارگران در امان باشد. از سوی دیگر موقعیت زبان فارسی را هم باید در نظر داشت که زبان درباری و قشر مرفه و اهل قلم بود و پایه‌ای قوی در میان عوام نداشت، بنا بر این زمینه آسیب پذیری در آن موجود بود. با وجود این مسایل، آثار و نشانه‌های زبان فارسی هیچ‌گاه به طور کامل از بین نرفت و هنوز هم با تمام نابسامانیهای موجود زبان فارسی در شبه قاره مطرح و قابل بحث و تعمق است.

۲- رواج صنعت چاپ:

پیش از ظهور صنعت چاپ، آثار مهم تاریخی و ادبی و حماسی به یکی از دو زبان سانسکریت و یا فارسی نوشته می‌شد و هر شخص تحصیل کرده می‌بایست دست کم یکی از این دو زبان را به طور کامل بداند. به هر حال موقعیت ممتاز این دو زبان کلاسیک به حدی بود که مانع رشد و تکامل زبانهای محلی در شبه قاره می‌شد، اما زمانی که چاپ کتاب و روزنامه متداول شد، قدرت و نفوذ این دو زبان درهم شکست و زبانهای محلی قوت یافتند، به گونه‌ای که ادبیات محلی به زبانهای محلی انتشار یافتند.

۳- عوامل دیگر:

افزون بر دو عاملی که نام بردیم، عوامل دیگری هم در کاهش نفوذ زبان فارسی در شبه قاره (هند) مؤثر بوده‌اند که به آنها اشاره می‌رود:

الف: کاهش اهمیت و نفوذ و اعتبار ایران در منطقه، بویژه پس از آغامحمدخان

قاجار.

ب: جایگزین شدن زبان اردو به جای زبان فارسی برای مسلمانان و ایجاد نوعی بی‌نیازی به زبان فارسی.

باید گفت همان‌گونه که در سده‌های هفتم و هشتم میلادی از پیوند دو زبان پهلوی و عربی در ایران زبان فارسی کنونی پدید آمد، در شبه قاره (هند) نیز بر اثر آمیزش زبان فارسی با زبانهای محلی - بویژه در شمال آن کشور - زبان سومی شکل گرفت که به «اردو» معروف است. پس از چیرگی مسلمانان، زبان هندی و خلف آن (هندوستانی) پر از واژه‌های فارسی شدند و پس از گذشت دو سه قرن، زبانی نیمه تازه و جداگانه به وجود آمد که همان زبان اردوست. بنابراین زبان اردو را می‌توان میراث مشترک هندوان و مسلمانان شمرد و در واقع به عنوان یکی از پیامدهای مهم مهاجرت ایرانیان و دیگر فارسی‌زبانان به شبه قاره (هند) و تأثیر آنها بر فرهنگ جامعه هند دانست. گفتنی است که استعمارگران برای از بین بردن نفوذ زبان فارسی در منطقه نخست از عامل زبان اردو بهره جستند و پس از جایگزین ساختن آن به جای زبان فارسی و از بین بردن حساسیتهای جامعه - بویژه جامعه مسلمانان - نسبت به زبان فارسی، توانستند به هدف اصلی خود که همانا کم‌رنگ نمودن نفوذ زبان فارسی و جایگزین کردن زبان انگلیسی در منطقه است، به راحتی دست یازند، به گونه‌ای که این زبان به عنوان زبان دوم مردم منطقه درآمد.

پ: تلاش دولت هند (پس از استعمار) برای اعتبار بخشیدن به زبان هندی به عنوان زبان سراسری و ملی.

ت: منظور نمودن زبان فارسی در شمار زبانهای رسمی شانزده گانه هند.

ث: عدم تأمین شغلی فارغ التحصیلان زبان فارسی.

این خود یکی از نتایج مهم حرکت استعمارگران در حذف و کاهش نفوذ زبان فارسی در منطقه است که اینک به خوبی در منطقه شبه قاره (هند) ملحوظ می‌باشد.

ج: بی‌توجهی و عدم سیاستگذاری صحیح و اعمال سلیقه شخصی در برخورد با زبان فارسی در منطقه.

این عوامل نقشی عمده و بسزا در کاهش نفوذ زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره

(هند) داشتند، که ان شاء الله با درایت و درک واقع بینانه مشکلات و عوامل سد راه گسترش و بسط زبان و ادبیات فارسی در منطقه بتوانیم نه در حد ایده آل پیشین، بلکه در حدی متعارف و معقول و در خور شأن این زبان اصیل، از مرگ حتمی آن جلوگیری و سپس به علاج آن در حد توان پرداخته و در پی آن نسبت به تقویت و رشد این زبان شیرین تلاش نماییم.

پ - وضعیت کنونی زبان فارسی در شبه قاره (هند)

۱ - در مراکز دانشگاهی:

چنان که اشاره شد تا پیش از سلطه انگلیس بر هند بیشتر دانشمندان و پژوهشگران ترجیح می دادند تحقیقات و پژوهشهای خود را به زبان فارسی ثبت کنند و این کار را باعث فخر و مباهات خود می دانستند، اما متأسفانه امروز هیچ یک از استادان و پژوهندگان حاضر نیستند اندیشه ها و افکار خود را به زبان فارسی بیان کنند. علت اصلی آن، تضعیف زبان فارسی در منطقه و عدم وجود چاپخانه ای مناسب برای چاپ آثار فارسی و نیز نبودن بازاری برای عرضه آثار آنان و در واقع نداشتن خواننده است. بنابراین بیشتر استادان برجسته زبان فارسی که در گذشته آثاری از ایشان در ایران و دیگر کشورها به زبان فارسی چاپ شده است، امروز تمام مقالات و نوشته های خود را در زمینه زبان و ادبیات فارسی به زبانهای انگلیسی و گاهی به زبان اردو می نویسند. این خطری بزرگ برای دانشمندان و پژوهشگران این رشته به شمار می رود که باعث بیگانه شدن تدریجی آنها با زبان فارسی می شود و آینده زبان فارسی را در هند با خطری جدی مواجه می سازد. از این روست که اکنون در بیشتر بخشهای فارسی دانشگاهها و مؤسسات آموزشی هند متأسفانه زبان فارسی را به زبان انگلیسی و به ندرت به زبان اردو تدریس می کنند.

اینک زبان فارسی در بیش از پنجاه و پنج بخش فارسی در دانشگاهها و مؤسسات آموزشی رسمی سراسر هند و نزدیک به دویست مرکز تحقیقی و آموزشی و مدرسه و حوزه علوم دینی به صورت رسمی و غیر رسمی تدریس می شود. تعداد کل استادان و مدرسین این زبان نیز بیش از سیصد نفر، و تعداد کل دانشجویان و محصلین آن نزدیک به دوهزار نفر است.

۲- در مراکز علوم دینی (حوزه‌های علمیه):

حوزه‌های علمیه نیز پایگاهی نسبتاً مهم برای ترویج این زبان به شمار می‌روند و اکنون در بیشتر حوزه‌های علمیه زبان فارسی مورد توجه و در حال تدریس است. اهمیت وجود زبان فارسی در این مراکز از این روست که: الف - طلاب حوزه‌های مذکور از متن جامعه و طبقات فقیر مسلمان هستند، ب - زبان فارسی در کنار دیگر متون و بویژه متون مذهبی تدریس می‌شود، پ - این طلبه‌ها و عاظمه‌ها جماعات و مدرسین آینده‌ی جامعه‌ی مسلمین خواهند بود.

اما معضلی که آنها و دیگر فارسی‌زبانان منطقه با آن روبه‌رو هستند همانا روش فراگیری و تدریس زبان فارسی است که همانند گذشته‌های دور، کتابهای درسی آنها به طور اعم از «گلستان» و «بوستان» سعدی و یا سفرنامه‌ها و ... متون قدیمی فارسی است. هر چند «گلستان» و «بوستان» سعدی از گنجینه‌های زبان و ادبیات فارسی می‌باشند و مطالب آنها دچار زوال و کهنگی نشده است، اما اغلب فاقد عبارات و اصطلاحات روزمره می‌باشند، و به ظاهر کتابهای درسی یاد شده هم فاقد جاذبه و کشش لازمند که رفع این مساله نیز برنامه‌ریزی‌ای جامع و صحیح می‌طلبد.

ت - پیشنهادهایی برای تداوم حیات و بسط و گسترش زبان پرسابقه و شیرین فارسی در شبه قاره (هند):

با توجه به مطالب عنوان شده، اکنون زبان پرسابقه فارسی در هند حکم برف و آفتاب تموز را دارد و باید گفت که: این قندپارسی است که از بنگاله می‌رود. درباره‌ی ارائه پیشنهادهایی برای حفظ و بسط زبان فارسی، دلسوختگان این زبان بارها ارائه طریق نموده‌اند، همچنان که شیفتگان ایرانی و عاشقان هندی و غیر ایرانی این زبان شیرین از سوز دل و نگرانی خاطر به سبب کاهش نفوذ زبان فارسی در دیار خود لب به سخن گشوده و در قالب پیشنهاد، مطالب مهمی را عنوان کرده‌اند که نمایندگی خانه فرهنگ در دهلی نوافزون بر بازتاب و انعکاس آن نظرات و پیشنهادها، خود در چارچوب وضعیت گذشته و حال زبان فارسی در شبه قاره (هند) و چگونگی جلوگیری از سقوط و حفظ و بسط آن گزارشهایی ارائه داده است.

در پی آمیزه‌ای از پیشنهاد‌های استادان زبان و ادبیات فارسی هند و دیگر پیشنهادها - اعم از پیشنهاد‌های خاص نمایندگی و ارائه طریق دیگر علاقه‌مندان این زبان - برای بهبود وضعیت فارسی در منطقه ذکر می‌شود. باشد که مفید افتد.

۱ - مذاکرات سیاسی با مقامات سیاسی، فرهنگی هند

از آنجا که زبان از مهم‌ترین عوامل فرهنگی به شمار می‌رود و نیز زبان فارسی در هند پیشینه‌ای کهن دارد، می‌توان توجه مقامات ارشد سیاسی و فرهنگی هند را به این موضوع معطوف داشت، چنان که خود استادان زبان و ادبیات فارسی هند هم به این امر اذعان دارند که بدون آگاهی از زبان و ادبیات فارسی شناخت هند امری مشکل خواهد بود، چرا که طی سده‌های گذشته تقریباً همه کتابهای تاریخی، فلسفی و علمی و هنری هند به زبان فارسی نوشته شده‌اند.

۲ - مبادله پژوهشگران و محققین

به منظور تشویق استادان و پژوهشگران هندی و ایرانی در راه مطالعه و تحقیق پیرامون جنبه‌های مشترک فرهنگی دو کشور، باید امکاناتی برای دیدار از دو کشور فراهم گردد تا محققین بدون مواجهه با مشکلات به کشورهای یکدیگر سفر کرده و درباره جنبه‌های فرهنگی مشترک ایران و هند تحقیق کنند.

۳ - بورسیه‌های دانشجویی و دوره‌های کوتاه مدت آموزش

به دانشجویان ممتاز هند که در رشته زبان و ادبیات فارسی مطالعه و تحقیق می‌کنند، بورسیه‌هایی برای سفر به ایران به منظور ادامه تحصیل و تحقیق در زمینه‌های خاص تخصصی در دانشگاه‌های ایران ارائه شود. همچنین به دانشجویان رشته فارسی دانشگاهها و کالج‌های هند با شرایط و مقررات خاص در اندازه‌ای معین هزینه تحصیل تعلق گیرد، و به پژوهشگران این رشته با هماهنگی پیشاپیش نمایندگی فرهنگی، و انتخاب و ارائه محورهای مورد نیاز تحقیقاتی و پژوهشی حق الزحمه لازم پرداخت شود.

۴ - برپایی کرسی زبان فارسی در دانشگاه‌های معتبر هند

با اینکه به موجب قرارداد فرهنگی دو کشور چنین امری پیش بینی شده است، اما به طور اهم به دلیل مشکلات توسعه و گسترش روابط تاکنون دایر کردن کرسی زبان فارسی در دانشگاه‌های هند به نحو مطلوب تحقق نیافته است.

۵- ایجاد بخش مکاتبه‌ای آموزش زبان فارسی برای غیر ایرانیان در دانشگاه مکاتبه‌ای «پیام نور»

این روش می‌تواند یکی از برنامه‌های مؤثر برای توسعه و گسترش زبان فارسی میان علاقه‌مندان خارجی و غیر ایرانی باشد.

۶- احیای دیگر باره انجمن دوستی ایران و هند

این انجمن‌ها می‌توانند در انتقال دیدگاه‌های جمهوری اسلام ایران نسبت به زبان و ادبیات فارسی نقش بسزا داشته باشند. همچنین به صورت پایگاهی غیر وابسته و غیر دولتی برای دوستداران این زبان در منطقه در آیند

۷- گفتنی است که با تمام تلاش و علاقه‌ای که برای ازسرگیری فعالیت پویا و مستمر این انجمنها از سوی نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند صورت پذیرفته است، متأسفانه به دلایل مختلف از جمله دلایل سیاسی تاکنون این تلاشها نتیجه‌ای مطلوب و قابل توجه در بر نداشته است. ارتباط با حوزه‌های علمیه

همان‌گونه که اشاره شد حوزه‌های علمیه مهم‌ترین مراکزی هستند که به شیوه سنتی زبان فارسی در آنها تدریس می‌شود، اما متأسفانه در آن مراکز اوضاع و احوال موجود از بی رونق شدن این زبان حکایت می‌کند.

۸- انتشار منظم نشریات ادبی به زبان فارسی

۹- چاپ و انتشار کتب و تحقیقات استادان و محققین هندی در زمینه ادبیات فارسی

یکی از عوامل مهم تشویق محققین برای ادامه و استمرار پژوهشها در زمینه ادبیات فارسی همانا چاپ و انتشار و عرضه کتب و تحقیقات ایشان به زبان فارسی است، همچنین چاپ کتابهای درسی دانشگاهی و حوزه‌ای که مربوط به زبان فارسی است و تهیه مواد کمک آموزشی دانشجویان و دانش آموزان.

۱۰- ایجاد و یا کمک به ایجاد مراکز فروش کتابهای فارسی در شهرهای مختلف و مراکز دانشگاهی

۱۱- تهیه فهرست جامع کتابهای خطی و چاپی فارسی

۱۲- تشویق مترجمین هندی و ایرانی به ترجمه آثار ادبی و فرهنگی دو طرف

۱۳ - ایجاد کلاسهای فارسی و خوشنویسی فارسی

۱۴ - تأسیس موزه ایران شناسی یا بخش ایران شناسی در موزه هند

به منظور نشان دادن سهم ایران در فرهنگ و تمدن و هنر و معارف هند، کوشش برای ایجاد موزه ایران شناسی یا بخش ایران شناسی در موزه هند که مشتمل بر نمونه‌هایی از آثار خطاطی، قالی بافی و قالی‌های زریاف، سکه، لباسهای سنتی و نقاشی و مینیاتور و... باشد، مفید بوده و در آشنایی بیشتر مردم هند با فرهنگ و هنر ایران و همچنین در شناخت تأثیر عمیق این فرهنگ اصیل در جامعه هند بسیار مؤثر و مفید خواهد بود.

۱۵ - برپایی سمینارها و کنفرانسهای پی‌گیر در ارتباط با زبان و ادبیات فارسی در اجرای سیاست برپایی سمینارها و کنفرانسها این نمایندگی تاکنون افزون بر تشکیل شش سمینار بازآموزی زبان فارسی و بیش از چند سمینار مرتبط با زبان و ادبیات فارسی، از جمله سمینار سه روزه حافظ، سمینار دوروزه شهریار و نیما و... در موقعیت‌های مختلف تشویقیها و تقویت‌های لازم برای تشکیل کنفرانسها و سمینارهای تخصصی در مورد زبان فارسی توسط انجمن استادان فارسی هند و دیگر مراکز علمی و فرهنگی و تحقیقاتی و همچنین دانشگاههای مختلف مبدول داشته و خواهد داشت.

۱۶ - تشکیل کمیسیون مشترک علمی و فرهنگی دو کشور

۱۷ - تأسیس کرسی ایران شناسی و هندشناسی در دانشگاههای دو طرف

۱۸ - تشویق کودکان و جوانان دو کشور در پرداختن به جنبه‌های فرهنگی مشترک در هند مؤسسه‌ای به نام «شانکار» دهها سال است که با کودکان سراسر جهان از جمله ایران در ارتباط است و هر ساله با برپایی نمایشگاهی از آثار نقاشی کودکان سراسر جهان ضمن تشویق ایشان جوایزی به آنان اهدا می‌نماید.

در ایران مؤسساتی همچون «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» می‌توانند عهده‌دار این امر شوند و با تعیین موضوعاتی فرهنگی که مورد علاقه طرفین باشد، کودکان هنرمند دو کشور را به رقابت تشویق و به بهترین آثار آنها جوایزی اهدا و برگزیدگان هند را برای دریافت جایزه به ایران دعوت کنند. و همچنین برنامه‌های لازم را برای آنها تدارک ببینند.

۱۹ - برنامه‌ریزی صحیح و اتخاذ سیاستهای تشویقی در زمینه جذب دانشجو و طلبه هندی برای آموزش در کشور

یکی از مؤثرترین راههای بسط و گسترش زبان فارسی در دیگر جوامع، آشنا کردن نسل آینده و کارگزاران آینده جوامع مورد نظر با فرهنگ و آداب و سنن ایرانی و به تبع آن با زبان فارسی است که با برنامه‌ریزی صحیح می‌توان نیروهای مورد نظر و مناسب را انتخاب و امکانات تحصیل ایشان را در دانشگاهها و مدارس علوم دینی و حوزه‌های علمیه فراهم کرد. گفتنی است که این کار (جذب طلبه دینی و آموزش آنان در حوزه‌های علمیه کشور) به صورت پراکنده و غیر مستقیم در حال انجام می‌باشد. همچنین است درباره گشایش و شکل‌گیری دانشگاه بین‌المللی اسلامی که با خوشبینی منتظر نتیجه و پیامدهای مثبت آن خواهیم بود.

۲۰ - اختصاص جوایز و مدال به مدرسین و دانشجویان و محصلین زبان فارسی در هند.

به منظور تشویق و ترغیب مدرسین و دانشجویان و محصلین زبان فارسی، مناسب است هر ساله افزون بر امتیازات اعلام شده پیش، از جمله بورس تحقیقی و تحصیلی و اعزام به ایران و کمک هزینه تحصیلی و اهدای کتب و هدایای مناسب دیگر، نشان و مدالی با محتوای صد درصد فرهنگی که از پشتوانه و امتیاز معنوی فرهنگی خاص برخوردار باشد، به عنوان یادبود توسط بالاترین مقام فرهنگی کشور به بهترین و فعال‌ترین مدرس و محقق فارسی و همچنین کوشاترین دانشجو و محصل زبان فارسی اهدا گردد.

منابع:

- ۱ - «پارسی‌گویان هند و سند»، دکتر سدرانگانی
- ۲ - «از همدان تا کشمیر»، دکتر علی‌اصغر حکمت، مقاله مجله «یغما» شماره ۸
- ۳ - «نگاهی به تاریخ جهان»، جواهر لعل نهرو
- ۴ - «کتابهای فارسی چاپ هند و تاریخچه آن» دکتر مهدی غروی، مجله «هنر و مردم» شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳
- ۵ - «مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند»، دکتر فرهنگ ارشاد
- ۶ - جزوه‌های گوناگون در باره زبان فارسی در شبه قاره (هند)

فرهنگنامه‌های پارسی هند

نگاهی به فرهنگهای پارسی هند در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی

نویسنده: س. رشید حسین
ترجمه: سید مهدی حسینی

تالیفات پارسی‌گویان هند، همچون دیگر نوشته‌های پارسی می‌تواند از داشتن بعضی فرهنگهای^(۱) ارزشمند که در مقطع طولانی حدود ۸۰۰ سال حکومت مسلمانان هند به نگارش درآمده است، به خود بیابد. آثاری که در این شاخه از ادبیات خلق شده بی‌نزدید با همتاهای ایرانی خود برابری می‌کند و به گفته بلاکمن: «ایرانیان خود به ارزش واژه‌نامه‌های هندی واقفند»^(۲) لغتنامه‌نویسی فارسی، با توجه به آغاز و تاریخ آن، همگام با پیدایش و تحول شعر پارسی در اوایل قرن سوم هجری به وجود آمد. نیاز به این شاخه از فقه‌اللغه برای فهم لغات و عبارات دواوین شعر در مراحل نخستین آشکار بود. درباره فرهنگ حقیر ابو حفص سغدی که به اعتقاد عموم یکی از کهن‌ترین شعرای ایران است اظهارات مشکوکی وجود دارد. آقا سید محمدعلی، صاحب فرهنگ نظام^(۳) می‌نویسد که اگر چه امروزه نسخه‌ای از فرهنگ ابو حفص در هیچ یک از مجموعه‌ها در جهان موجود نیست، مع ذلک جمال الدین حسین اینجو و محمد قاسم سروری - مولفان فرهنگهای جهانگیری و مجمع الفرس - آن را جزء منابع خود معرفی کرده‌اند^(۴). علاوه بر آن آقا سید محمد علی می‌گوید که هیچ یک از این دو مولف، به دفاع از نظر خود، در توضیح یک لغت یا عبارت خاص اشاره‌ای به فرهنگ ابو حفص ننموده‌اند.^(۵) با این وجود از نظرتاریخی فرهنگ لغت فرس اسدی طوسی را می‌توان در رشته لغتنامه‌نویسی پیشقدم دانست. آقا سید محمدعلی تالیف تاج

المصادر را که یکی از فرهنگهایی است که واژگان شعری را توضیح می‌دهد، به رودکی اولین شاعر بزرگ پارسی نسبت می‌دهد.^(۶) اما متأسفانه منبع این خبر را ذکر نمی‌کند. اگر این مسئله صحت داشته باشد رودکی افتخار تقدم بر اسدی را خواهد داشت.

کمک هندیان به فرهنگ نویسی پارسی دارای اهمیت بسیار زیادی است. زیرا علمای پارسی زبان هند، نه تنها حوزه علوم پارسی را به طور کلی وسعت دادند بلکه کمکهای ارزشمندی نیز به فقه‌اللغه و زبان شناسی نمودند. تالیفات آنان نشانگر کوششهای رنج. آورشان در زمینه واژه‌گزینی است. به نظر استاد نذیر احمد^(۷)، کهن‌ترین فرهنگ شناخته شده‌ای که در هند به نگارش در آمده فرهنگ قواس یا فرهنگنامه قواس است که فخرالدین مبارک غزنوی، یکی از شعرای معروف دوران علاءالدین خلجی آن را تالیف نموده است. بر این اساس فرهنگ مذکور ممکن است در اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم هجری خاتمه یافته باشد. یکی از ویژگیهای قابل توجه فرهنگ قواس این است که تنها از واژه‌های فارسی بحث می‌کند و لغات عربی در آن داخل نشده است. از آن زمان به بعد تا قرن گذشته تعدادی لغتنامه پارسی به منصفه ظهور درآمده است از جمله: دستورالافاضل تالیف رفیع شاعر، معروف به حاجب خیرات اداةالفضلا از بدرالدین محمد دهلوی که آن را در سال ۱۴۱۹ میلادی تالیف نموده است، زفان گویا تالیف بدر ابراهیم که بین سالهای ۸۸۲/هـ تا ۱۴۱۹/م. و ۸۳۷/هـ تا ۱۴۳۳/م به کار آن خاتمه داده است بحرالفضایل تالیف محمد بن قوام بلخی (حدود ۸۳۷/هـ تا ۱۴۳۳ م)، فرهنگ ابراهیمی (نیز مشهور به شرفنامه ابراهیمی) تالیف ابراهیم قوام الدین فاروقی که آن را حدود اواسط قرن پانزدهم هجری ختم کرده است و بسیاری آثار متعدد دیگر بلاکمن این دوران را به دو عصر تقسیم می‌کند و معتقد است که دوران فرهنگهای هندی از سال ۱۴۰۰ میلادی آغاز می‌شود.^(۸) وی مرحله اول را تا سال ۱۶۵۲ میلادی یعنی سال تالیف برهان قاطع ذکر می‌کند و به نظر او مرحله دوم با فرهنگ رشیدی آغاز می‌گردد که نزدیکی «دوران نقد» را نیز بشارت می‌دهد. بطور کلی این آثار، از دورانهای گذشته تا عصر حاضر، مجموعه‌های نفیسی از لغات و واژگان را تشکیل می‌دهند. در بسیاری از فرهنگها، تصاویری از نویسندگان

یا شاعران نیز ضمیمه شده است. در بعضی فرهنگهای جامع‌تر، روش معمول مولفان این بود که تا حد امکان تمام معانی موجود یک واژه یا عبارت خاص را بگنجانند. با توسعه فرهنگ نویسی پارسی در هند، تعداد واژه‌ها و نقل قولها بسیار افزایش یافت، بطوری که فرهنگهای بعدی مانند فرهنگ جهانگیری تالیف جمال الدین حسین اینجو در سال ۱۰۳۵ هـ. / ۱۶۲۵ م. و اثر مشهور محمدحسین تبریزی، برهان قاطع (تالیف سال ۱۰۶۲ هـ. / ۱۶۵۱ م. در دکن) بطور قابل توجهی حجیم و جامع گشتند. مطلوبیت و ارزش اصلی چنین تألیفاتی از لحاظ زبان و فقه‌اللمغه است. آثار متقدم، علی‌رغم اهمیت آنها از نظر تاریخی، حوزه محدودی را در برخورد با موضوع دارند در حالی که آثار متأخر اصلاحات و تغییرات آشکاری در کتب متقدمین صورت داده‌اند.

دوران حکومت مغول که بنا به تقدیر نقش عظیمی در تاریخ سیاسی و فرهنگی شبه قاره داشت، شاهد دستاوردهای استادانه‌ای در رشته‌های مختلف ادبی بود، در نتیجه، مطالعه در زمینه فرهنگ نویسی نیز از این قاعده مستثنی نبود. قرن شانزدهم و هفدهم مزیت فوق‌العاده‌ای در زمینه تهیه بعضی فرهنگهای دست اول داشت و احتمالاً به همین دلیل است که آقا سیدمحمدعلی این دوره را عصر طلایی لغت‌نویسی می‌نامد.^(۹) در هر صورت آنچه ذیلاً می‌آید بررسیهایی است درباره بعضی فرهنگهای معروف که در دوره مورد نظر به وجود آمده است:

۱ - تحفه السعاده

تحفه السعاده^(۱۰) که آن را فرهنگ سکندری نیز می‌نامند به قلم محمودبن شیخ ضیاء تالیف شده است. محمدقاسم بن حاجی محمد کاشانی، متخصص به سروری، در دومین مقدمه یا پیشگفتار لغتنامه خود، فرهنگ مجمع‌الفرس یا فرهنگ سروری، تحفه السعاده را جزء منابع کتاب خود ذکر می‌کند و مؤلف آن را مولانا محمودبن شیخ ضیاءالدین محمد می‌نامد.^(۱۱) الله‌داد فیضی، صاحب مدارالافاضل، که یکی از لغتنامه‌های مفید اواخر قرن شانزدهم میلادی است، فرهنگ مزبور را نیز جزء منابع خود نام می‌برد.

مؤلف در یکی از ابیاتی که در مقدمه کتابش در قالب مثنوی آورده است، خود را محمودبن شیخ ضیاء معرفی می‌کند. این مطلب را از سیدمحمدعلی، صاحب

فرهنگ نظام، که ادعا می‌کند دو نسخه خطی کامل و یک نسخه خطی ناقص از تحفه السعاده را در اختیار دارد،^(۱۲) اخذ کرده‌ایم. بیتی را که مؤلف فرهنگ نظام بدان اشاره نموده از این قرار است:

بنده محمود بن شیخ ضیاء

خواهد از تو همی ز لطف و عطا

اگر چه این کتاب را تحفه السعاده سکندری^(۱۳) یا فرهنگ سکندری^(۱۴) نیز نامیده‌اند مع ذلک همانگونه که از اشعار مقدمه کتاب معلوم میشود^(۱۵) به احتمال قریب به یقین آن را به شخصی بنام شیخ سعید تقدیم نموده است. چارلز ریونیز به دفاع از این نظریه پرداخته و می‌گوید که نسخه خطی این فرهنگ در موزه بریتانیا مقدمه منظومی در آغاز دارد که در قالب مثنوی، سلطان سکندر لودی (۹۲۳-۸۹۴ هـ- ۱۵۱۷/۱۴۸۹ م.) و حامی او خواجگی شیخ سعید معروف به سعدالدین را که از قرار معلوم وزیر سلطان مذکور بود، مدح می‌کند. بعلاوه این فرهنگ که در تاریخ دهم صفر سال ۱۹۱۶ هـ/ نوزدهم مارس سال ۱۵۱۰ م خاتمه یافته به خواجه سعیدالدین اهدا شده است.^(۱۷) احتمالاً عنوان بدیل فرهنگ سکندری و مدح سلطان سکندر در آغاز فرهنگ باعث شد تا هرمان آته گمان برد، که این لغتنامه به سلطان سکندر تقدیم شده است.^(۱۸) در هر صورت فرهنگ مذکور به همان شیخ سعیدالدین تقدیم شده است. نه سلطان سکندر لودی، اگر چه مولف مورد تشویق و عنایت شخصی سلطان نیز بود و این مطلب از ابیات زیر آشکار است^(۱۹):

بعد نعت رسول صاحب جود

مدح شاه جهان بگو محمود

به که سازی به نامه خامه روان

در ثنا و دعای شاه جهان

دین اسلام ازو گرفت نظام

پادشاه جهان سکندر نام

خسرو خسروان که چرخ از بیم

در خط او نهد سر تسلیم

تا بر افلاک مهر باشد و ماه
 بر سر خلق باد سایه شاه
 دوستش بس عزیز و دشمن خوار
 شاه بر تخت (و) مدعی بردار

علاوه بر مقدمه [منظوم فرهنگ]، آنجا که مولف از علل و شرایط نگارش این اثر سخن می‌راند، نام حامی مذکور را مجدداً در بخش مقدمه به نثر می‌آورد. ما ذیلاً قسمت مربوط به مقدمه مولف را که به نظر ما این بحث مختصرآمانه کاملاً بی‌اهمیت را روشن می‌سازد و ما را به نتیجه نهایی و معقولی می‌رساند نقل می‌کنیم (۲۰):

«چون ابنای زمان من از علما و فضلا و امرا و سلاطین همه ذوق شعر دارند من هم بنای شاعری گذاشته سالها در توحید ذوالجلال و نعت نبی و مدحت محسنان روزگار خصوص خواجگی شیخ سعید وزیر شعر گفتم»
 شاید نیاز به تاکید بر این واقعیت واضح و آشکار نباشد که نویسنده تحفه السعاده شاعری فصیح نیز بود و می‌توانست با مهارتی یکسان در قالبهای غزل، رباعی، قصیده و مثنوی شعر بسراید. این واقعیت را می‌توان از اشعار مقدمه منظوم کتاب و همچنین از قول خود مولف آشکارا تصدیق نمود. وی می‌نویسد: (۲۱) «... در تمام قالبهای شعر فارسی چون غزل و رباعی و قصیده و مثنوی داد سخن دادم.»

علاقه مولف به شعر با ذوق و حسن شاعرانه والایی که حکام، بزرگان و علمای معاصر او از آن برخوردار بودند. (۲۲) تقویت می‌شد. وجود آزمونهای شعری در آن روزگار و تشویق اعضای طبقات مذکور، محیط ادبی و فرهنگی رایج آن زمان را بسیار با ارزش می‌ساخت.

نویسنده به علل و شرایطی که انگیزه او را در انجام این رسالت ادبی تشکیل می‌داده، اشاره نموده است و در توضیح این علل چنین می‌نویسد: (۲۳) «و آخر دوستان خواهش یک فرهنگ که ملخص فرهنگهای سابق باشد، از من کردند...»
 مولف در مقدمه، مراجع عربی و فارسی مورد استفاده خود را برشمرده است: (۲۴) «بنابر التماسشان لغات دری و فارسی و ماوراءالنهری و عجمی و ترکی و

چندی از تازی به طریق تکمیل ابواب و فصول از نسخ معتبر و فرهنگنامه‌های مفتخر چنانچه ضمیر و دستور و فرهنگ قواس و زفان گویا و دستور الفضلا و شرح مخزن و فرهنگ قاضی ظهیر و فرهنگ ابراهیمی و حسینی و فرهنگ عجائب و لغات تازی از صراح و خلاصه و نصیب الولدان و تاجین آورده.»

بنابراین از میان منابع فارسی مولف می‌توان این کتابها را نام برد: فرهنگ ضمیر، فرهنگ دستور (به گمان ریو احتمالاً دستور الافاضل حاجب خیرات رفیع دهلوی که در سال ۷۴۳ هجری تالیف شده است)، فرهنگ فخر قواس، زفان گویا (بین سالهای ۸۲۲ ه / ۱۴۱۹ م. و ۸۳۷ ه ۱۴۳۳ م. خاتمه یافته است)، دستورالفضلا، شرح مخزن اسرار تالیف محمدبن قوام، فرهنگ قاضی ظهیر (یکی از منابع فرهنگ جهانگیری از حسین اینجو که در سال ۱۰۱۷ ه . . ۶۰۸ م. تالیف شده است.)، دستور الفضلا، شرح مخزن اسرار تالیف محمدبن قوام، فرهنگ قاضی ظهیر (یکی از منابع فرهنگ جهانگیری از حسین اینجو که در سال ۱۰۱۷ ه / ۱۶۰۸ م. تالیف شده است.)، فرهنگ ابراهیمی (احتمالاً غیر از فرهنگ شرفنامه منیری یا شرفنامه ابراهیمی تالیف ابراهیم قوام الدین فاروقی است)، فرهنگ حسینی و سرانجام فرهنگ عجائب که به گفته استاد نذیر احمد^(۲۵) جزء منابع فرهنگ جهانگیری و مورد استفاده مولف آن بوده است.

به گفته استاد نذیر احمد، طبق نسخه خطی موجود در موزه بریتانیا ظاهراً اثر دیگری نیز بنام اداة الفضلا جزء منابع تحفه السعادة قرار داشته اما با کنجکاوی مشخص می‌گردد که نسخه خطی «رامپور» ذکری از این منبع ننموده است.^(۲۶)

از قول خود مولف که قبلاً آن را نقل نمودیم نیز روشن می‌گردد که منابع عربی مورد استفاده او عبارتند از: صراح، خلاصه، نصیب الولدان و تاجین.^(۲۷) ریو نام دستور را که نسخه خطی کتابخانه رامپور فاقد آن است نیز به این فهرست می‌افزاید.

۲- فرهنگ شیرخانی

در باره این کتاب نادر، اطلاعات ناقص و گاه مبهمی در فهرستها و دیگر منابع موجود است. در باب عنوان این اثر نیز که معمولاً آن را فرهنگ شیرخانی می‌نامند اظهارات مبهمی وجود دارد. فهرست نویس کتابخانه بادلیان^(۲۸)، ضمن توصیف این اثر در ذیل عنوان مذکور می‌نویسد: «بطور کلی این فرهنگ همان کتاب

زبده الفوائد است اما مختصرتر و خلاصه‌تر، چنانکه اختلاف در تعداد برگها نیز آن را ثابت می‌کند.» با توجه به نظر مذکور به وضوح معلوم می‌شود که این دو اثر در واقع یکی هستند با این تفاوت که فرهنگ شیرخانی تلخیص اثر حجیم‌تر دیگری به نام زبده الفوائد است. صاحب فرهنگ نظام با وجود کنجکاوی فراوان در یک جمله متناقض نما می‌گوید که فرهنگ شیرخانی همان فوائدالصنایع^(۲۹) است. وی معتقد است که برخلاف نظر سابق، زبده الفوائد خلاصه این فرهنگ است.

در مقدمه نسخه خطی فرهنگ شیرخانی که به مولف فرهنگ نظام تعلق دارد و ضمن توصیف فرهنگ مذکور چند سطر مربوط به موضوع را از مقدمه آن نقل می‌کند، هیچ اشاره‌ای به فوائدالصنایع یا زبده الفوائد نشده است. مولف [فرهنگ نظام] غیر از اینکه عنوان اثر را ذکر کرده، ساختار کلی و نکات عمده فرهنگ مذکور را نیز توضیح داده و به بحث از انگیزه و اشعار مربوط به تالیف اثر و بعضی نکات مربوط دیگر پرداخته است. در اینجا، به مناسبت، قسمتی از مقدمه را که صاحب فرهنگ نظام مطرح نموده است نقل می‌کنیم: (۳۰)

«... می‌گوید بنده ضعیف، المحتاج الی الرب القوی المجید الملقب به شیرخان بر مزید سور غفرالله و لوالدیه و احسن الیهما والیه چون دید که یاران با فرهنگ وقت خواندن شرفنامه^(۳۱) (شاهنامه؟) و بوستان و گلستان و دیوان خواجه حافظ و سلمان و کمال و مسعودبک و جامی و سلسله‌الذهب و طوطی‌نامه و بدایع‌الانشاء و مغربی و امیرخسرو و میرشاهی قدس‌الله سرهم الغریز بسوی لغات حاجتمند می‌شوند و احضار کتابها نوعی تعذر می‌نماید و بعضی یاران که مصاحب این ضعیف بودند، کرات و مرات برای جمع لغات علی فصل الغایت فوق الطاقت التماس نمودند بنابراین از کتابهای مذکور و بعضی لغات متفرقه از کتابها و معانیها کشیده بر اوراقی ثبت کرد تا ادراک معانی به آسانی دست دهد و نام مجموعه فرهنگ شیرخانی نهاد.»

از آنجا که طبق مقدمه مذکور شاهی برای وجود یک عنوان بدیل وجود ندارد لذا قول صاحب فرهنگ نظام که فرهنگ شیرخانی را همان فوائدالصنایع می‌نامد، مشکوک و بی‌پایه می‌گردد. وی حتی مرجع نظر خود را بیان نمی‌کند.

متأسفانه جزئیات زندگی، آثار و اوضاع و احوال نویسنده جز اینکه لقب

شیرخان را به اضافه نام «سور» داشته بر ما معلوم نیست. به گزارش فرهنگ نظام^(۳۲)، این لغتنامه در سال ۹۵۵ هـ ۱۵۴۸ م. و طبق بعضی مراجع دیگر، حدود سالهای میان ۹۵۹ - ۹۵۵ هـ ۱۵۵۲ - ۱۵۴۸ م. تالیف شده است.^(۳۳)

۳- مویدالفضلاء^(۳۴)

فرهنگ مویدالفضلاء یکی از مهمترین لغتنامه‌هایی است که واژه‌های عربی، فارسی و ترکی را به ترتیب حروف الفباء توضیح می‌دهد. مولف آن محمد لاد (که بلاکمن او را شیخ محمد بن شیخ لاد دهلوی می‌نامد)، ادعا میکند که این فرهنگ راهنما علماء است و به همین مناسبت ترجیحاً آن را یمین‌الافاضل و یار علما در حل مشکلات ادبی و کمکی برای شاعران در فن شاعری و درک بهتر معانی می‌داند.^(۳۵) به گفته صاحب فرهنگ نظام، این لغتنامه ارزشمند در اوایل قرن ۱۰ هـ / قرن ۱۶ م. تالیف شده است.^(۳۶) بلاکمن تاریخ خاتمه آن را ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م / ذکر می‌کند.^(۳۷) در خود کتاب اشاره‌ای به تاریخ تألیف آن نشده و هیچ ذکری از پادشاه عصر نیامده است.^(۳۸) تا بتوان دوره واقعی آن را استنباط کرد. همچنین فاقد هرگونه زندگینامه شخصی مفصل است تا بتوان جزئیات لازم را دربارهٔ مولف آن بدست آورد.^(۳۹)

شیخ‌الله داد فیضی، مؤلف مدارالافاضل، که این کتاب را جزء یکی از منابع فرهنگ خود مورد استفاده قرار داده است^(۴۰) آن را اثری بسیار شایسته معرفی می‌کند.^(۴۱) ظاهراً «شیخ محمد لاد» معلومات عمیقی در زمینه زبانهای عربی، پهلوی، فارسی و ترکی داشته است.

فهرستی از منابع فارسی و عربی مورد استفاده مؤلف را می‌توان در مقدمهٔ مویدالفضلاء یافت. نویسنده از میان آثار عربی تنها صراح و تاج را ذکر می‌کند. در حالی که در میان آثار فارسی علاوه بر شرفنامه و قنیه‌الطالبین، لسان الشعراء اداة‌الفضلاء، دستورالافاضل، زفان گویا، موائدالفوائد، شرح مخزن اسرار و طب حقایق الاشياء را نیز نام می‌برد. ظاهراً مولف از لغتنامه‌های معروف و رایج و رساله‌های مربوطه دیگری که در دسترس داشته و نیز اصطلاحات معمول و متداول میان شعراء، علماء، منجمان، طالع بینان، اطباء، فقها، سرودخوانان، عودنوازان و سرانجام بر فابره برده است. به نظر می‌رسد که وی از آموخته‌ها و مسموعات خود از زبان

شناسان و فضلا نیز استفاده کرده است.

مؤلف ضمن ذکر علل و انگیزه‌هایی که باعث تألیف کتاب شده است توجه خاصی به شرفنامه و قنیه‌الطالبین که با عنایت بیشتری آنها را مورد استفاده قرار داده، نشان می‌دهد. وی در مقدمه می‌نویسد با وجود اینکه شرفنامه که به دوره‌های متأخر تعلق دارد فرهنگی کاملاً جامع و شامل است، مع ذلک نیاز به مراجعه و کمک گرفتن از نسخه‌های دیگر بویژه قنیه‌الطالبین که برابر شرفنامه (و یا حتی بهتر از آن) است، ضروری می‌نماید. گاهی معانی و توضیحات شرفنامه کاملاً با قنیه‌الطالبین تفاوت دارد. بنابراین مؤلف به تألیف لغتنامه حاضر روی می‌آورد که از لحاظ وسعت مطالب جامع تر و شامل تر است و بر آثار پیشین برتری دارد.

مؤلف در پایان عبارات مراجع خود را ذکر نموده است.

بعلاوه مؤلف ادعا می‌کند که فرهنگ او می‌تواند در مطالعه فهم شاهنامه فردوسی، خمسه خواجه نظامی، سته سنایی^(۴۲) و دواوین خاقانی، انوری، ظهیر^(۴۳)، عبهری، حافظ، سلمان، سعدی و خسرو و غیره مفید باشد. قول خود مؤلف را از مقدمه مؤیدالفضلا ذیلاً نقل می‌کنیم.^(۴۴) «و این نسخه کافی و شافی است برای خواندن و سبق گفتن شاهنامه فردوسی طوسی، خمسه خواجه نظامی و سته سنایی و دواوین خاقانی و انوری و ظهیر و عبهری و حافظ و سلمان و سعدی و خسرو و جز آن...»

استاد محمدباقر که فرهنگ مدارالافاضل به اهتمام وی به چاپ رسیده است، قول مؤلف این کتاب را که سخن شیخ محمد لاد، مؤلف مؤیدالفضلا را عیناً نقل می‌کند اشتباهاً به صاحب مدارالافاضل نسبت می‌دهد.^(۴۵) در هر حال ضمن رد این تعبیر غلط می‌توانیم نتیجه بگیریم که مؤیدالفضلا فرهنگی است که تنها در فهم بهتر آثار شعرای مذکور می‌تواند مفید واقع گردد.

نویسنده در مقدمه نسخه خطی مجموعه کتابخانه بانکپور می‌نویسد که برای راحتی کار، نظام مخففات را مورد توجه قرار داده است یعنی «ض» را برای صراح، «ت» را برای تاج و «ل» را برای لسان‌الشعرا و غیره بکار برده است. در نسخه چاپی این مطلب نیامده و در مقدمه هم اشاره‌ای به آن نشده است.

۴- کشف اللغات والاصطلاحات (۴۶)

عبدالرحیم بن احمد سور از اهالی بهار بود و به گفته بلاکمن، شیخ محمد بن لاد دهلوی، مولف موید الفضلا، را شخصاً می‌شناخت و در مقدمه فرهنگ خود با احترام خاصی از او یاد می‌کند. (۴۸) از قول بلاکمن که قسمتی از مقدمه کشف اللغات را به انگلیسی ترجمه و نقل کرده می‌توان فهمید که شیخ محمد بن شیخ لاد معلم و استاد عبدالرحیم بوده است. تمام این عوامل رابطه صمیمی میان این دو تن را تأیید می‌کند.

لغتنامه‌های متقدم دیگری که عبدالرحیم جزء منابع خود بر می‌شمارد عبارتند از: شرفنامه «یا شرفنامه ابراهیمی»، دستور، فرهنگ قاضی نصیرالدین، قنیه الطالبین، فرهنگ فخر قواس، فرهنگ علی بیگ بی (علی بیگی؟) (۴۹)، فرهنگ امیر شهاب‌الدین کرمانی، قافیه کیشه (؟)، لسان‌الشعراء و فرهنگ شیخ محمد خضری (؟) (۵۰) و (۵۱)

همانطور که بلاکمن به حق اشاره نموده است تاریخ دقیق تالیف این اثر معلوم نیست. (۵۲) وی معتقد است که از آنجا که مولف، شیخ محمد لاد، صاحب موید الفضلا (۱۵۱۹ میلادی) را می‌شناسد، کشف اللغات باید حدود اواسط قرن شانزدهم میلادی خاتمه یافته باشد. (۵۳) استاد نذیر احمد قول بلاکمن را مورد اعتراض قرار داده و خاطرنشان می‌سازد که تاریخ تالیف موید الفضلا نمی‌تواند پیش از ۹۶۳/هـ ۱۵۵۵ م، یعنی سال جلوس اکبرشاه بر تخت سلطنت باشد، زیرا در یکی از جملات موید الفضلا (۵۴) به این پادشاه (اکبر) اشاره شده است (۵۵): «... و فقیر گوید که این لغت را از مجوسی که در دین خود فاضل بود و آردشیر نام داشت و در عهد محمد اکبر پادشاه از کرمان به هندوستان آمده بود تحقیق نمودم الخ»

روشن است که نظر استاد نذیر احمد در مورد تاریخ تالیف موید الفضلا مبتنی بر نسخه چاپی آن می‌باشد که ظاهراً قسمتهای متعددی از آن مجعول است و نقل قول مذکور در نسخه خطی اصلی یافت نشده است. بنابراین می‌توانیم بگوییم که به احتمال زیاد تاریخ خاتمه موید الفضلا همان است که بلاکمن گفته و صاحب فرهنگ نظام نیز بعداً آن را تأیید کرده است. (۵۶) به همین دلیل قول بلاکمن در

اینکه کشف اللغات حدود اواسط قرن شانزدهم تالیف شده، صحیح است. ارزش ادبی و تاریخی این فرهنگ را از اینجا می‌توان استنباط کرد که احتمالاً اولین لغتنامه در نوع خود است که واژه‌ها و اصطلاحات تصوف را مورد بحث قرار می‌دهد و زبان نمادین صوفیه را تفسیر می‌کند.^(۵۷) از این رو یکی از جنبه‌های قابل ملاحظه کشف اللغات این است که واژه‌های نادر عربی، پهلوی، فارسی و ترکی را که به گونه‌ای با مفاهیم صوفیانه ارتباط دارد توصیف می‌کند و به رمزگشایی مصطلحات تصوف می‌پردازد. البته توضیحات و واژه‌گزینی در این فرهنگ، لغات مشهور را در بر نمی‌گیرد. نویسنده خود چنین می‌گوید^(۵۸): «لغت فارسی که مشهور بود آن را ترک داده‌ام تا به تطویل نیانجامد و نویسنده و خواننده در ملالت نیافتند ... الخ»

این لغتنامه به سبک و سیاق فرهنگ ابراهیمی و مویدالفضلا تنظیم شده است و ترتیب و واژه‌ها طبق حروف اول و آخر کلمات است بدین طریق که حرف اول باب و حرف دوم فصل را نشان می‌دهد.

مؤلف در مقدمه به ادلایل تالیف این فرهنگ اشاره می‌کند. دلیل اول پرسشهای کنجکاوانه دوستان، برادران و پسرانش بود که درباره عبارات و اصطلاحات صوفیه از او می‌کردند و می‌خواستند که او آنها را تبیین کند.^(۶۰) دلیل دوم و احتمالاً موثر تر این بود که وقتی مولف، دیوان رسید قاسم انوار را به پسر خود شیخ شهاب‌الدین تعلیم می‌داد، به واژه‌های عربی متعددی برخورد می‌کرد که معانی آنها غیرقابل فهم و محتاج توضیح بود. فرهنگهای ابراهیم قوام فاروقی و شیخ محمدبن شیخ لاد که مولف به آنها رجوع می‌کرد، نمی‌توانست کمک زیادی به او بکند. سه فرهنگ عربی دیگر مانند صراح و تاجین از امام جوهری [!؟] و کنز اللغات از امام زمخشری [!؟] نیز به حدی ناقص بودند که اطلاعات مطلوب را بدست نمی‌دادند.^(۶۱) عوامل مذکور مولف را برانگیخت تا تالیف این اثر ادبی را برعهده بگیرد.

جای تأسف است که درباره زندگی و احوال مولف تنها اطلاعات مختصری در دست است. احتمالاً مولف در دوران همایون و اکبر (قرن ۱۶ میلادی) می‌زیسته و مراجع متعددی نیز به این واقعیت اشاره نموده‌اند.^(۶۲)

۵- مجموع اللغات

تالیف این فرهنگ نادر و ارزشمند به شیخ ابوالفضل نسبت داده شده است. نام وی به علت شهرت و معروفیتش به عنوان یک مورخ بزرگ، نویسنده پرکار و وزیر توانای عهد اکبر شاه هیچگونه توضیحی نیاز ندارد. میزان شهرتی را که آثار دیگر ابوالفضل یعنی اکبرنامه، آیین اکبری (که جلد سوم اکبرنامه و در واقع تتمه آن است)، انشاء و عیار دانش برای او به ارمغان آورده، این فرهنگ نیاورده است. مجموع اللغات در مقایسه با آثار دیگر ابوالفضل اثر معروفی نیست و اکثر فهرست نویسان و مراجع دیگر اطلاعاتی در این باره ارائه نداده و یا حتی اشاره‌ای بدان ننموده‌اند. فرهنگ نظام این فرهنگ را چنین توصیف می‌کند: (۶۴) «فرهنگ دیگر که در آخر قرن دهم هجری در هند تالیف شده کتاب مجموع اللغات تالیف ابوالفضل وزیر فاضل جلال‌الدین اکبرشاه است رساله‌ای است دارای الفاظ فارسی و عربی بدون حرکات و شواهد و تعیین ملیت لفظ - ترتیب کتاب حرف اول باب و حرف آخر فصل و ترتیب تهجی حرف در میان مراعات نشده ... الخ»

از عباراتی که ذیلاً از خود ابوالفضل نقل می‌کنیم، علل بالفعل و دیگر عوامل مربوطه‌ای را که موجب تالیف این لغتنامه گردیده است به روشنی درمی‌یابیم. (۶۵)

«از ایام طفولیت تا هنگام بلوغت در جستجوی لغات و معضلات بوده و از کتابها و انشاء لغت تالیف نموده پیش فضلاء عصر و علماء دهر تلمیذی گزیده و گذرانیده و معنی آن لغت که از شفقت و عاطفت از لسان فصیح‌البیان می‌فرمودند، ای بنده نارسیده از کندذهنی در پاره کاغذ مسوده کرده می‌گرفت و نگاه می‌داشت که معنی لغت نوشته هرگز از دل محو و منسی نگردد، هر وقت که خواهد معنی آسان گردد چنانچه بزرگی می‌فرماید بیت:

سخن را به نوک قلم بند کن

که هرگز نگردد ز تو آن سخن

سبب آنکه لغت کلید علوم، و ادراک معنی مکالید فنون است و اکثر بزرگان و زبان‌آوران در کتابهای پارسی و انشاء لغت آورده‌اند و مبتدیان به معنی لغات عاجزند. بنابراین بعضی یاران مبتدی در دانستن لغات میل وافرو و تمنای متوافر می‌داشتند و معنی لغت نمی‌یافتند و از خواندن کتاب ملول می‌گشتند و کتاب در دست نمی‌گرفتند، این خاکسار ذره‌وار در خاطر فاطر آورده آن گفته‌های پراکنده که در

پاره‌های کاغذ مسوده بودند و از فرهنگها برآورده ترتیب داده که جویندگان در کتاب و انشاء از معنی محروم و مغموم نگردند و از یافتن معنی لغت سرور حاصل آرند که اللغت مفاتیح العلوم خوانده‌اند...»

تاریخ تالیف این فرهنگ به گفته خود ابوالفضل سال ۹۹۴ هـ/ ۱۵۸۵ م. است. (۶۶) مولف فرهنگ نظام در ارزیابی خود از مجموع اللغات، مقام تاریخی و ادبی این فرهنگ را تا حد یک اثر کوچک و بی‌اهمیت پایین می‌آورد و آن را در ردیف دیگر کتابهای مشهور ابوالفضل نمی‌داند. (۶۷) شاید نقل عین عبارت صاحب فرهنگ نظام در اینجا خالی از فایده نباشد: (۶۸)

«ابوالفضل از مفاخر فارسی است و تالیفاتش مثل آیین اکبری و اکبرنامه و منشآت ابوالفضل و جز آن، عالمانه و ادیبانه و از مواد مهمه تاریخی عصر آل تیمور هند است. مجموع اللغات لایق شأن چنان فاضلی نیست بلکه از عبارت مقدمه معلوم می‌شود یادداشتهای ایام تحصیل علمش بوده الخ.»

صاحب فرهنگ نظام نیز اینکه جهانگیری فرهنگ مدارالافاضل را جزء منابع خود ذکر نموده اما به اثر ابوالفضل اشاره نکرده است اظهار تعجب می‌کند، اگر چه مدارالافاضل هفت سال قبل از مجموع اللغات تالیف شده است.

بهبانۀ اینکه لغتنامه‌ای بدون شواهد و اعراب و ارائه ریشه لغات شایسته مراجعه نیست ظاهراً قضاوتی نادرست است، زیرا نویسنده فرهنگ جهانگیری به آثار مشابه دیگر اشاره می‌کند و آشکارا به مجموع اللغات بی‌اعتنایی نشان می‌دهد. شاید مولف فرهنگ جهانگیری به علت رقابتهای درباری از ذکر نام ابوالفضل خودداری می‌کند و این در حالی است که ابوالفضل در کتابهای خود، اکبرنامه و آیین اکبری، از او نام می‌برد.

۶ - مدارالافاضل

لغتنامه مهم دیگری که حدود اواخر قرن شانزدهم میلادی تألیف شده است مدارالافاضل نام دارد (۶۹) و مؤلف آن اله داد فیضی (۷۰) پسر اسدالعلما علیشیر سهرندی است. (۷۱) صاحب این لغتنامه نه تنها نویسنده، فرهنگ‌نویس و زبان‌شناس بلکه شاعر فاضلی نیز بود. وجود اشعار متعددی که مکرراً در طول تالیف او ظاهر می‌گردد و برای توضیح کلمات یا عبارات خاصی به منزله سند بکار

می رود واقعیت مزبور را ثابت می کند. بلاکمن در این زمینه می گوید: «اشعار متعددی از این مولف وجود دارد.»^(۷۲) وی گزیده‌هایی از این لغتنامه را می آورد تا شاعر بودن مولف را اثبات کند. جامعیت فیضی به عنوان یک شاعر نیز او را قادر ساخت تا مثنوی «ناز و نیاز» را که تقریباً همه مراجع بدان اشاره نموده‌اند بسراید.^(۷۳) دکتر محمدباقر در مقدمه طبع مدارالافاضل می نویسد:^(۷۴)

«مدارالافاضل لغتنامه مفیدی است^(۷۵) که لغات عربی، فارسی و ترکی را توضیح می دهد اگرچه اکثر فهرست نویسان آن را به منزله یک فرهنگ فارسی وصف کرده‌اند. احتمالاً مقصود آنها از فرهنگ فارسی این است که لغات این سه زبان به فارسی معنی شده‌اند.»

متأسفانه جز اظهارات مختصر خود نویسنده، اخبار مفصلی درباره زندگی و سیرت وی موجود نیست. در اینجا ذکر سخن دکتر محمدباقر در مقدمه طبع مدارالافاضل بی فایده نخواهد بود^(۷۶): «راجع به مؤلف این لغتنامه بجز آنچه از نوشته‌های خود او بدست می آید اطلاعات زیادی در دست نیست... شیخ الله داد در ناحیه سرهند متولد شده... از درآمد محصول آن قریه معاش می نموده است». معروف است که فیضی فرهنگ نویس، کتابی تاریخی نیز با عنوان اکبرنامه تألیف کرده است.^(۷۷) وی مدعی است که در تألیف تذکره الواقعات که به کتاب همایون شاهی نیز شهرت دارد با (مهرتر) جوهر آفتابچی (آفتابه‌چی همایون شاه) همکاری داشته است.^(۷۸) فیضی در مقدمه کتاب، با توجه به موضوع لغتنامه، علل و اسباب تألیف فرهنگ مورد بحث را ذکر می کند:^(۷۹)

«اما بعد، می گوید فقیر حقیر مقرر به تقصیر، معتكف زاویه خمبول و دردمندی، الله داد فیضی بن اسدالعلماء علیشیرالسرهندی که چون علم لغت تاج جمیع علوم است و صراح و مهذب تمام فنون و موید الفضلاء است و ادات بلغاء و علی‌الخصوص در این ایام که فضلاء انام به اشعار اساتذة کرام و کتب تواریخ و انشاء میل تمام پیدا کرده‌اند و در حل لغات ابیات دقیقه و در تحقیق لسان الشعراء سعی و جد می نمایند بنابراین به خاطر فاطر این قاصر خطور کرده که محتوی السنه متنوعه باشد تالیف یابد بنوعی که جامع کتب مشهوره و ناسخ تمام نسخ معروفه باشد، هرچند از تواتر حوادث ایام و تراکم نوائب شهور و اعوام آتش شوق منطقی و آب

طبیعت جامد و منتقی بود و دل غمدیده و خاطر محنت کشیده به آن مسامحت نمی‌نمود، اما چون بعضی از اجله اصحاب و برخی از اعزه احباب که کمال ارتباط و اختلاط به این احقرالطلاب داشتند در این باب سعی و در تالیف این کتاب داعی شدند، ناگزیر راه‌گریز نماند، بالضروره در تتبع و تفحص جمیع کتب این فن گردید. سپس مولف به منابع عربی و فارسی که در تالیف فرهنگ خود مجبور به استفاده از آنها بوده اشاره می‌کند. وی لغتنامه‌های عربی ذیل را جزء فهرست منابع خود نام می‌برد: صراح، مهذب الاسماء، تاجین (که دکتر محمدباقر آن را دوتاج می‌داند یکی تاج‌المصادر از ابوجعفر احمد بن علی مقری بیهقی و دیگری تاج‌الاسامی که یک فرهنگ عربی به فارسی است)، نصاب الصببان که یک فرهنگ عربی به فارسی منظوم است و قنیة الطالبین. وی از میان لغتنامه‌های فارسی به این کتابها اشاره می‌کند: زفان‌گویا،^(۸۰) ادایة الفضلا، فرهنگ تبختری، حل لغات الشعراء، و شرفنامه ابراهیمی. مؤلف، فرهنگهای مذکور را جزء کتب متقدمین ذکر می‌کند و از کتب متأخرین به فرهنگهای ذیل اشاره دارد: تحفه السعاده اسکندری، مویدهالفضلا که اهمیت خاصی برای این دو فرهنگ بویژه برای مویدهالفضلا که آن را مفید و جامع می‌داند قایل است.^(۸۱) فیضی شش کتاب عربی و هشت کتاب فارسی را جزء منابع تحفه السعاده و مویدهالفضلا ذکر می‌کند. اما استاد نذیراحمد تصحیحات بسیار مهمی در این منابع، تعداد واقعی و عناوین درست و صحیح آنها انجام می‌دهد. فیضی به منابع دیگری نیز که در نگارش فرهنگ خود از آنها بهره برده اشاره دارد.

مدارالافاضل به گفته خود مولف به ترتیب حروف الفبا مرتب شده است و بیست و هشت فصل دارد، واژه‌های عربی با حرف «ع»، واژه‌های فارسی با حرف «ف» و واژه‌های ترکی با حرف «ت» مشخص شده‌اند. مولف اظهار می‌کند که برای کلمات یا عباراتی که احتیاج به مثال دارد، اشعاری از شعرای گذشته به عنوان شاهد مثال و برای تأیید و اطمینان آورده است. برای این منظور در بعضی موارد مؤلف اشعار خود را نیز ذکر نموده است.

ترجمه اردوی مدارالافاضل در سه مجلد در کتابخانه ایندیا آفیس موجود است، اما ناقص است و تنها تا حرف «ک» را دارد. اطلاعات دقیق را در این زمینه

«اته» بدست داده است و دکتر محمدباقر نیز در نسخه چاپی مدارالافاضل آن را

نقل می‌کند.

پی نوشت:

* مقاله حاضر تلخیص شده، مکررات و قسمت‌های کمی از آن حذف گردیده است. ضمناً به علت مغشوش بودن نسخه‌های فارسی که در اختیار نویسنده بوده و ضمن مقاله به آنها استناد جسته، مترجم مجبور به انجام تصحیحاتی - ولوقیاسی - گشته و در موارد لازم نیز از کتاب ارزشمند زیر بهره برده است:

دکتر شهریار نقوی، فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱. مترجم.

۱ - برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به مقاله: امام مرتضی، «فارسی لغات کی تدوین مین هندوستان کاحصه». معارف، اعظم گره، ژوئن ۱۹۶۷، مقاله کوتاه ولی پربار دیگری وجود دارد که سیر فرهنگ نویسی را در هند روشن می‌سازد، با عنوان:

"India's/contribution To Persian Lexicography" by Prof.Manohar Sahai, "Anwar," Published in Indolranica,june,1958.

2 - " Contribution To Persian Lexicography," journal of the Asiatic Society of Bengal, Vol.37, 1968.

۳ - اثر جدیدی در زمینه فرهنگ نویسی است که در سال ۱۳۵۸ هـ/ ۱۹۳۹ م. در پنج مجلد در حیدرآباد به چاپ رسیده است.

۴ - فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱

۵ - همان کتاب، جلد پنجم، ص ۱

۶ - همان کتاب، جلد پنجم، ص ۱

۷ - نگاه کنید به مقاله وی با عنوان هندوستان کی قدیم‌ترین فارسی لغت یعنی فرهنگنامه قواس مولفه فخرالدین مبارک غزنوی» در مجله فکر و نظر، ژوئیه ۱۹۶۵.

۸ - برای کسب اطلاعات بیشتر درباره فرهنگهای فارسی و تاریخ لغت‌نویسی در ایران نگاه کنید به مقاله مرحوم سعید نفیسی با عنوان «فرهنگهای پارسی» که جزء یکی از مقدمه‌های برهان قاطع طبع دکتر محمد معین به چاپ رسیده است. بخش «ب» از این مقاله ۲۰۲ فرهنگ مختلف را برمی‌شمارد که به حد کافی تعداد زیادی از فرهنگهای تالیف یافته در هند را در بر دارد و آخرین آن هفت قلم غازی‌الدین حیدر است که در بنگال نگارش یافته است.

۹ - فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۱

۱۰ - درباره این لغتنامه مقاله پرباری از استاد نذیر احمد وجود دارد با عنوان «فرهنگ تحفه السعاده اور لغت علمی» که در مجله علوم اسلامیة، علی‌گه، ژوئن و دسامبر ۱۹۶۶. به چاپ رسیده است. در واقع این مقاله توصیفی بعضی خطاهای رساله تحقیقی دکتر شهریار نقوی را که درباره سیر فرهنگ‌نویسی فارسی در هند / و پاکستان / در ایران گذرانده است آشکار می‌کند. استاد نذیر احمد در این مقاله با دلایل معتبر ثابت می‌کند که استاد نذیر احمد در این مقاله با دلایل معتبر ثابت می‌کند که دو کتاب تحفه السعاده و لغت علمی نه دو اثر متفاوت بلکه در واقع هر دو یک فرهنگ هستند. (لازم به ذکر است که دکتر شهریار نقوی در صفحات ۶۵ و ۹۲ از کتاب خود فرهنگهای مذکور را تحت دو عنوان جداگانه مورد بررسی قرار داده است. مترجم)

- ۱۱ - نگاه کنید به: فرهنگ سروری، چاپ تهران، ص ۷: «... فرهنگ تحفه السعادت تالیف مولانا محمود بن شیخ ضیاء الدین محمد نیز در این سال بنظر رسید... الخ»
- ۱۲ - یک نسخه از تحفه السعاده نیز در کتابخانه رامپور موجود است.
- ۱۳ - نگاه کنید به: فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۱: «فرهنگ دیگر هند تحفه السعاده سکندری است که در زمان اسکندر بن بهلول شاه سنه ۸۹۴ هـ تا سنه ۹۲۳ هـ، تالیف شده الخ»
- ۱۴ - عنوانی را که مولف به فرهنگ خود داده است چیزی جز تحفه السعادت نیست: که شد از فضل ذوالجلال تمام داشته تحفه السعادت نام
- ۱۵ - اشعار مقدمه کتاب عبارتند از:
بر گذشته دهم ز ماه صفر
سنه تسعه ماه وست عشر
که شد از فضل ذوالجلال تمام
داشته تحفه السعادت نام
بهر آن تا برم چو تحفه عیان
پیش ممدوح خود سعید زمان
چو مشرف شود به یک نظرش
سعد گردون کند چو تاج سرش
- دکتر محمد باقر به خطا معتقد است که تحفه السعاده به نام سکندر لودی نوشته شده و به او تقدیم گردیده است مراجعه کنید به: مدارالافاضل، لاهور، مقدمه کتاب ص «دو»
- ۱۶ - سند این تاریخ همان اشعاری است که پیش از این (در زیر نویس شماره ۱۵، بیت اول) نقل کردیم.

17 - B. M. cat. no add. 7683, p. 493.

18. I. O. 2458. p. 1336.

- ۱۹ - مجله علوم اسلامیة، جلد هفتم، ژوئن و دسامبر ۱۹۶۶، ص ۱۰۵.
- ۲۰ - فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۲.
- ۲۱ - همان کتاب، جلد پنجم، ص ۱۲.
- ۲۲ - نگاه کنید به: «فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۲: چون ابناء زمان من از علماء و فضلا و امراء و سلاطین همه ذوق شعر دارند من هم بنای شاعری گذاشته سالها در توحید ذوالجلال و نعمت نبی ... شعر گفتم الخ»
- ۲۳ - همان کتاب، جلد پنجم، ص ۱۲
- ۲۴ - تحفه السعاده، مقدمه ص ۵ و ۶ و نسخه خطی رامپور که مورد مراجعه استاد نذیر احمد بوده است. مجله علوم اسلامیة، ژوئن و دسامبر، ۱۹۶۶، ص ۱۰۸.
- ۲۵ - مجله علوم اسلامیة، ژوئن و دسامبر ۱۹۶۶، ص ۱۱۷.
- ۲۶ - همان مجله، ژوئن و دسامبر ۱۹۶۶، ص ۱۱۷.

27 - B. M. II, P. 494.

28 - See No. 1726, P: 1008

- ۲۹ - نگاه کنید به: فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۳: «فرهنگ دیگر هند شیرخانی است نام دیگرش فوائدالصنائع است.»
- ۳۰ - رجوع کنید به: فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۳

- ۳۱ - ظاهراً خطا است و باید شاهنامه خوانده شود.
- ۳۲ - نگاه کنید به: فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۳
- 33 - Vide Marshall No, 1694, P. 444, E. Bod. No 1726, P. 1008, Iv ASB Cur, No. 522, P. 374.
- ۳۴ - به گفته مولف فرهنگ نظام این اثر دوبار از طرف انتشارات نول کیشور در لکهنو به چاپ رسیده است. به غیر از چاپ لکهنو چاپ دیگری نیز از طرف انتشارات نول کیشور در کانپور منتشر شده است. این فرهنگ دو جلد است که جلد اول آن تا حرف «ض» در سپتامبر ۱۸۸۳ و نوامبر ۱۸۹۹ دوبار به چاپ رسیده است. جلد دوم نیز از حرف «ط» تا حرف «ی» در نوامبر ۱۸۹۹ چاپ و منتشر گشته است. از این فرهنگ لااقل شش نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره موجود است.
- ۳۵ - نگاه کنید به: موید الفضلاء جلد اول، ص ۳: «...و از این رو که فضلا را بینایی در علم و فضل از این کتاب حاصل می شود، باید که این را یمین الافاضل خوانند پس هرچه در این کتاب است موید فاضلان است در حل مشکلات و فتح مغلفات و مقوی شاعران است در سخنرانی و فهم معانی ... الخ»
- ۳۶ - فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۲.
- 37 - "contribution to persian Lexicography" Jour nal of the Asiatic Society of Bengal. 1868, P.g.
- ۳۸ - نگاه کنید به: فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۳ می نویسد: «در کتابش نام پادشاه عصر و تاریخ تالیف نیست».
- ۳۹ - صاحب فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۳ می نویسد: «و حالات مولف از جایی بدست نیامد».
- ۴۰ - محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی، متخلص به سروری و صاحب فرهنگ مجمع الفرس نیز ضمن اشاره به شانزده منبع مورد استفاده خود، موید الفضلاء را نیز جزء این منابع نام می برد.
- ۴۱ - نگاه کنید به: مدار الافاضل، مقدمه کتاب، ص ۳: «تحفه السعادت اسکندری و موید الفضلاء که این هر دو کتاب خصوص موید الفضلاء بسیار خوب واقع شده و در غایت جامعیت است.»
- ۴۲ - سته سنایی عبارت است از: «حدیقه الحقیقه، طریق التحقیق، سیرالعباد، کارنامه بلخ، عقل نامه و عشق نامه».
- ۴۳ - در فهرست کتابخانه بانکپور (شماره ۷۹۳، ص ۱۸) «ظهوری» نوشته شده که احتمالاً نادرست است.
- ۴۴ - موید الفضلاء، جلد اول، مقدمه، ص ۳
- ۴۵ - مدار الافاضل، چاپ لاهور، مقدمه
- ۴۶ - این لغتنامه در فهرست کتابخانه بانکپور (شماره ۹۹۴ ص ۱۹) فرهنگ شیخ عبدالرحیم بهاری نیز نامیده شده است. فرهنگ مذکور در سال ۱۲۶۴ ه / ۱۸۴۰ م در کلکته به چاپ رسیده است. در سال ۱۲۹۳ ه / ۱۸۷۶ م. نیز به اهتمام مولوی محمد سدیدعلی رضوی متخلص به غالب لکهنویی در دو مجلد از طرف انتشارات ثمر هند در لکهنو منتشر گشته است.
- ۴۷ - جمال الدین حسین اینجو وی را عبدالرحیم بهاری نامیده است (فرهنگ جهانگیری، جلد

اول، مقدمه، ص ۵)، نیز بنگرید به مقاله بلاکمن: "Contribution to Persian Lexicography" Jourandal of the Asiatic Society of Bengal, 1868, vol. 37.No. 4, p.9.

- ۴۸- کشف اللغات، مقدمه جلد اول، ص ۳
- ۴۹- به احتمال قوی مقصود فرهنگ علی نیک پی است که جهانگیری نیز آن را جزء مأخذ خود نام می‌برد. رک. الذریعه، جلد ۱۶، ص ۲۰۸ و مقاله سعید نفیسی در مقدمه برهان قاطع. مترجم
- ۵۰- ظاهراً مقصود شمس‌الدین محمد فخری مولف کتاب معیار جمالی است. مترجم
- 51 - Biochmann, "contribution to Persian Lexicography", P. 10
- ۵۲- حتی در خود کتاب نیز شاهدی درباره آن یافت نمی‌شود و در این زمینه در چاپ لکهنو نیز ذکری از تاریخ تالیف نرفته است.
- 53 - Biochmann op. Cit. , p.10
- ۵۴- استاد فاضل [نذیر احمد] بعدها به نتیجه‌ای متفاوت و مناسب‌تر رسید و شخصاً به نگارنده فرمود که احتمالاً اشاره به اکبرشاه در فرهنگ مویذ الفضلا بعداً اضافه گردیده و لذا جعلی است.
- ۵۵- نگاه کنید به مقاله ایشان: مدارالافاضل کی ترتیب نوپرایک نظر، تحریر، شماره ۳، ۱۹۷۲، ص ۶، و مؤیدالفضلا، نول کشور، کانپور، ص ۱۵۹.
- ۵۶- فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۲
- ۵۷- نیز بنگرید به فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۴: «کشف اللغات اول فرهنگی است که در آن الفاظ تصوف آمده»
- ۵۸- کشف اللغات، مقدمه، ص ۳
- ۵۹- فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۴
- ۶۰- کشف اللغات، مقدمه، ص ۲
- ۶۱- همان کتاب، ص ۳
- 62 - Blochmann, "Contribution To Persian Lexicography"
- به نقل از فهرست نویس کتابخانه بانکپور
- ۶۳- یک نسخه از این فرهنگ با خطی پاکیزه و مرتب که ظاهراً تاکنون به چاپ نرسیده است در مجموع نسخ خطی دانشگاه اسلامی علیگره (تحت شماره ۱۸ لغتنامه‌های فارسی) وجود دارد. این نسخه در تاریخ ۳۰ ذی‌القعدة ۱۲۳۸ هـ / ۸/۰ اوت ۱۸۱۳ م. برای شخصی بنام «بابویو جاگرلعل» نوشته شده است. کاتب خود را «رام غلام» می‌نامد. مولف فرهنگ نظام به نسخه خطی دیگری در حیدرآباد اشاره می‌کند و نسخه خطی خود را مغلو و ناقص می‌خواند. در فرهنگ نظام بخشی از مقدمه این کتاب نیز آورده شده است که با تطبیق و مقایسه آن با نسخه خطی علیگره اختلافاتی را در جای جای آن مشاهده خواهیم کرد. در مقدمه لغتنامه دهخدا ص ۱۸۵، اشاره کوتاهی به این اثر شده است. نویسنده بزم تیموریه این فرهنگ را جامع اللغات می‌نامد و سخن وی درست است زیرا مولف فرهنگ خود به این واقعیت اشاره دارد.
- ۶۴- فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۶-۱۵
- ۶۵- مقدمه مجموع اللغات، برگهای
- ۶۶- نگاه کنید به مقدمه برگ 2a: «در عهد ... جلال‌الدین محمد اکبرشاه ... سنه اربع و تسعون و تسعماء این رساله را مجموع اللغات نام نهاده ...»
- ۶۷- فرهنگ نظام، جلد پنجم، ص ۱۶
- ۶۸- همان کتاب، ص ۱۶

۶۹- در ماده تاریخ «فیض عام» که مولف ضمن بیتی به مناسبت خاتمه کتاب سروده است، تاریخ تالیف را سال ۱۰۰۱ هجری (۱۵۹۳ میلادی) ذکر می‌کند، بیت مذکور از این قرار است: پی سال تاریخ او از قضا خردگفت فیضی بگو «فیض عام»

در مقدمه کتاب (طبع دکتر محمدباقر، لاهور، پاکستان) بیت دیگری افزوده شده است: چو این نامه را خامه تیزرو به پایان رساند از سیر اختتام پی سال تاریخ او از قضا خردگفت فیضی بگو «فیض عام»

استاد محمدباقر تواریخ ۷ ذی‌الحجه ۱۰۰۱ هجری و ۴ سپتامبر ۱۵۹۳ میلادی را برای تألیف کتاب ذکر می‌کند.

۷۰- ما نام مولف را چنین ذکر نمودیم زیرا اکثر منابع او را به همین صورت نامیده‌اند اما چنانکه از شعر ذیل که سروده خود مولف است برمی‌آید نام او الله داد است (نه اله‌داد). کجا یارای شعر و شاعری بوده است در مدحش اگر فیضی نمی‌بخشید الله داد فیضی را

منابع زیر نام مولف را اله‌داد ذکر کرده‌اند اما با وجود گواهی خود مولف ظاهراً این اقوال ضعیفند:

H. Blochmann, "Contribution to persion lexicog raphy", J, A, S, 1868, vol. 37, pp. 10-11,

Rieu II No. Add 6643, P. 496, Marshall, No. 700, p. 200, Bk. No. 795, p, 21, E101 No. 2472,

p. 1340, Bodician Part I No. 1727. p. 1008: Buhar I No. 245, p. 192.

۷۱- دکتر محمدباقر در مقدمه مدارالافاضل می‌گوید که علیشیر سرهندی، پدر فیضی، شخص فاضلی بود و نظام‌الدین احمد هروی نویسنده تاریخ مشهور طبقات اکبری از شاگردان او بشمار می‌رفت.

72 - Article Published in j. A.S. vol. 37, 1868.

۷۳- برای مثال نگاه کنید به مقاله بلاکمن و همچنین به سخنان دکتر محمدباقر در مقدمه مدارالافاضل.

۷۴- نگاه کنید به: مدارالافاضل، چاپ لاهور، ص «ب»

۷۵- استاد نذیراحمد در مقاله خود با عنوان «مدارالافاضل کی ترتیب نوپرایک نظر»، تحریر، شماره ۳ سال ۱۹۷۲، یک ارزیابی انتقادی از این فرهنگ به عمل آورده است.

۷۶- چاپ لاهور، ص «الف»

77 - Rieu II No. Add. 6643, P. 469. Marshall, No 700, P.200.

۷۸- مدارالافاضل، چاپ لاهور، ص «ب»

۷۹- همان کتاب، ص ۲ و ۳

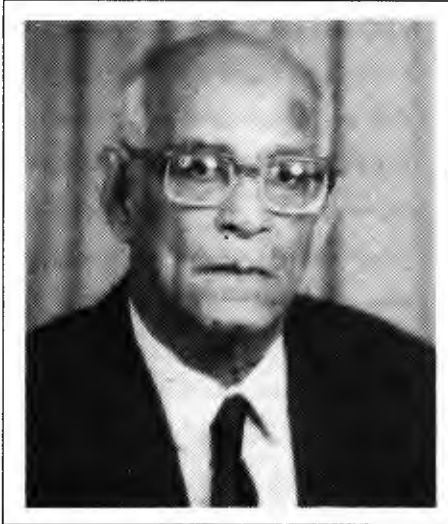
۸۰- در قسمتهای مختلف مدارالافاضل نام این فرهنگ «پنج بخشی» ذکر شده است اما استاد نذیر احمد معتقد است که نام دیگر زبان گویا، «هفت بخشی» است. رک. «مدارالافاضل کی نوپرایک نظر». تحریر، ۱۹۷۲، ص ۱۱.

۸۱- نگاه کنید به: «مدارالافاضل، لاهور، جلد اول، ص ۳. «...که این هر دو کتاب خصوص مؤیدالفضل بسیار خوب واقع شده و در غایت جامعیت است.»

۸۲- نگاه کنید به «مدارالافاضل کی ترتیب نوپرایک نظر»، تحریر، ۱۹۷۲، ص ۱۶-۱۱.

بخش دوم

گفتگوها



مشاهیر شرق؛ کتمان غرب

گفتگو با

دکتر عبدالنعیم محمد حسنین

دکتر عبدالنعیم حسنین: به نام خدا بنده ۶۹ سال پیش در شهرستان «اسیوط» در جنوب مصر زاده شدم. در سال ۱۳۲۳ هـ ق نیز از دانشکده ادبیات قاهره در رشته زبان عربی و زبانهای شرقی، فارغ التحصیل شدم. از سال ۱۳۲۱ به تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی پرداختم و اکنون پنجاه سال است که به عنوان دانشجو، استاد و رئیس دانشکده، سرگرم کار هستم. من نخستین دانشجوی مصری دوره دکتری ادبیات فارسی در «دانشگاه تهران» بوده‌ام (یعنی در سال ۱۹۴۸ میلادی) و از آن پس، «ایران» را وطن دوم خود می‌دانم.

در این پنجاه سال، ما به زبان و ادبیات فارسی خیلی اهمیت داده‌ایم. از این رو در دانشگاهها و دانشکده‌های گوناگون، زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود و شاگردان و همکاران دانشگاهی ما در این زمینه، فعالیت می‌کنند.

استاد دکتر عبدالنعیم محمد حسنین نامی آشنا در عرصه آموزش و تدریس ادبیات پارسی است. او پس از استاد عبدالوهاب عزام موثرترین فرد در پایه‌گذاری زبان فارسی در دانشگاههای مصر است.

دکتر حسنین با وجود کسالت شدید به گرمی مرا در منزل خود پذیرفت. آثار بیماری در چهره‌اش هویدا بود و بلورهای عرق خیر از رنجی می‌داد که بی‌آنکه بر زبان آورد صبورانه متحمل می‌شد. با این حال با حوصله به سوالات پاسخ داد. ضمن آرزوی سلامت برای این استاد ارجمند متن گفتگو از نظرتان می‌گذرد.

● شما به عنوان یکی از بنیانگذاران آموزش زبان پارسی در مصر، شخصیتی شناخته شده هستید. نخست از زندگی و آثارتان بگویید.

● اگر ممکن است برخی از این همکاران را نام ببرید.

دکتر حسنین: در قاهره دکتر شتا و دکتر سباعی، و در دانشگاه الازهر دکتر نورالدین و بسیاری دیگر - که نامشان را به خاطر ندارم - از شاگردان بنده بودند. در رشته زبان فارسی بیشتر از چهل نفر استاد و دانشیار در مصر هستند که همگی از شاگردان من بوده‌اند. زبان فارسی در مصر رواج بسیار داشته و روابط فرهنگی ما همیشگی بوده است. چنین روابطی، زمانی بهتر می‌شود که ایران در زمینه تبادل استاد و غیره ما را یاری کند. پیش از قطع روابط سیاسی ماهر سال با دانشجویان سال چهارم و فوق لیسانس و به اتفاق استادان، (طبق توافق نامه‌ای بین دانشگاه تهران و دانشگاه‌های مصر) به ایران می‌رفتیم. متقابلاً دانشجویان ایران نیز از مصر و الازهر دیدن می‌کردند.

در حدود چهل کتاب درباره زبان و ادبیات فارسی تصنیف، ترجمه، یا تصحیح کرده‌ام. مانند کتاب «راحة الصدور» راوندی و کتابهای سید جمال‌الدین اسدآبادی، «تاریخ سلجوقیان»، «تاریخ مغول»، «دوره‌های مختلف تاریخ ایران» و همچنین تألیف «دستور زبان فارسی» و مقالاتی به زبان فارسی در مجله «دانش و آموزش» و پرورش، مقاله‌هایی هم به زبان عربی، نوشته‌ام.

● مدرک لیسانس زبان فارسی را در چه زمانی گرفتید؟

دکتر حسنین: در سال ۱۹۴۴ از دانشگاه قاهره. در آن زمان، فقط در دانشگاه قاهره دوره لیسانس زبان فارسی تدریس می‌شد. در «اسکندریه» نیز، شاخه‌ای از همین دوره بود که ما برای تدریس به آن جا می‌رفتیم.

این زبان در اسکندریه، از سال ۱۹۴۷ و در «عین‌الشمس» از سال ۱۹۵۰ به بعد تدریس می‌شد، و ما نخستین استادانی بودیم که از قاهره به «عین‌الشمس» منتقل شدیم.

ما در قاهره «عین‌الشمس» استاد معروفی داشتیم به نام دکتر عبدالوهاب عزام. ایشان نخستین کسی بودند که دکترای ادبیات فارسی از لندن گرفته بودند. پایان نامه ایشان هم «شاهنامه فردوسی» بود.

مسئولان، قبلاً کسانی را که مایل به اخذ مدرک دکترای زبان و ادبیات فارسی بودند به لندن و پاریس می‌فرستادند؛ اما ما اولین کسانی بودیم که برای تکمیل تحصیلات، ما را به تهران فرستادند.

وزیر فرهنگ وقت، دکتر طه حسین، نظر حکیمانه‌ای داشتند. ایشان معتقد بودند کارشناسان ادبیات شرقی مانند ترکی، فارسی و ... را برای گرفتن تخصص باید به همان کشور فرستاد. البته ما را پس از دوره آموزشی دو ساله‌ای در مدرسه زبانهای شرقی و آفریقایی لندن در اواخر سال ۱۹۴۸ به تهران فرستادند.

در این مدت، دانشگاه «عین‌الشمس» تأسیس شده بود و به ما گفته شد که اگر بخواهیم، می‌توانیم به دانشگاه

حافظ و سعدی و یا نظامی گنجوی، به درجهٔ اشتهار غریبها نرسیده‌اند؟
 دکتر حسنین: دلیل آن روشن است، زیرا سیاست در این مسائل دخالت داشته که ما به آن «عقدۀ الغرب» یا «عقدۀ فرنگی» می‌گوییم. یعنی همان چیزی که ما را در برابر غرب تضعیف و غرب را قویتر می‌کند.

در صورتی که می‌دانم نظامی بیشتر از شکسپیر می‌زیسته و بهتر از او هم می‌سروده است. اما چون شرقی و مسلمان بوده مشهور نشده است.

● شما چگونه به زبان و ادبیات فارسی علاقه‌مند شدید؟

دکتر حسنین: زبان فارسی یک زبان اسلامی است؛ و ایران بدون شک خدمت‌های بزرگی به فرهنگ و تمدن اسلامی کرده است. ایرانیان بزرگی در فلسفه و حدیث و تفسیر و حتی در دستور زبان عربی کوششهای بسیار کرده‌اند. پس اگر به فرهنگ اسلامی وفادار هستیم، باید کسانی را که به این فرهنگ خدمت کرده‌اند، بشناسیم. افزون بر این، ادبیات فارسی ویژگی دیگری هم در معنا و هم در شیوه دارد و در واقع یک ادبیات عالی و جهانی است. گرچه تنها آثار خیام به زبانهای اروپایی ترجمه شده است ولی بیشتر شاعران و بزرگان ایران لایق شهرت جهانی هستند.

من می‌دانم هر کسی که در ایران زندگی کرده و با ایرانیان معاشرت داشته این کشور را دوست خواهد داشت. من در هزارهٔ

«عین‌الشمس» منتقل شویم. این دانشگاه به قولی قدیمی‌ترین دانشگاهی بود که رشتهٔ ادبیات فارسی در آن جا تدریس می‌شد.

● استادان شما در تهران چه کسانی بودند و چه کسانی از لندن تا تهران همراه شما بودند؟

دکتر حسنین: استاد راهنمای من، شادروان سعید نفیسی بود و از محضر برخی از استادان بزرگ نیز، مانند استاد فروزانفر، دکتر قریب، محمد تقی بهار، قزوینی، بهمنیار، خطیبی و مقدم، کسب فیض کرده‌ام.

من همراه آقای دکتر صیاد که از استادان دانشگاه «عین‌الشمس» هستند، به تهران رفتم. در آن زمان دانشگاه تهران، هم به دانشجویان ایرانی دکترای داد و هم به دانشجویان خارجی، اما محافل علمی اروپا مدرک دکترایی را که به دانشجویان خارجی داده می‌شد به رسمیت نمی‌شناختند، از این رو، ترجیح دادیم از مصر دکترای بگیریم و من نخستین کسی بودم که دکترای خود را از دانشگاه «عین‌الشمس» گرفتم. اولین مدرک دکترای من از «قاهره» را نیز استاد عبدالوهاب عزام گرفته بود.

رسالهٔ من در مورد نظامی گنجوی و مثنویهای «پنج‌گنج» بود و معقدم که اگر نظامی اروپایی بود مطمئناً شأن جهانی به خود می‌گرفت. زیرا نظامی پیش از شکسپیر داستان‌سرای کرده است.

● استاد از نظر شما چرا بزرگان شرق، مثل

دیدن کنم. البته دانشگاهها در این کار، مرا تشویق کرده و کمکهای زیادی به من می‌کردند. در طی این بازدیدها به دیدن آقای شهریار رفتم که پس از آن نیز این دیدار ادامه یافت.

با آقای عباس اقبال آشتیانی که مجله «یادگار» را منتشر می‌کردند نیز آشنایی زیادی داشتم. ایشان بعداً مستشار فرهنگی در دمشق شدند. به مصر هم می‌آمدند.

● جناب عالی به عنوان بنیانگذار رشته زبان و ادبیات فارسی در مصر چه اقداماتی برای پیشرفت این زبان در سالهای اخیر داشته‌اید؟

دکتر حسنین: در مصر این توانایی بود که برای هر زبان، یک رشته پایه‌گذاری شود. از این رو وقتی دانشگاه ابراهیم پاشا (عین‌الشمس) در مصر تأسیس شد، یکی از استادان، مرحوم دکتر ابراهیم امین شواربی - که نخستین استاد مصری است که دربارهٔ حافظ رسالهٔ دکتر نوشته - پذیرفتند که به «عین‌الشمس» منتقل شوند. به محض انتقال، ایشان پیشنهاد کردن رشته‌ای برای زبانهای شرقی تأسیس شود که پذیرفته شد. قبل از آن هم چند کرسی متعلق به دکتر عزام دکتر خشاب و دکتر ابراهیم شواربی (قبل از انتقال ایشان) وجود داشت. همین آقای دکتر شواربی استاد راهنمای من هم بود.

ما از شصت و شش سال پیش در دانشگاه قاهره کرسی زبان و ادبیات فارسی داشتیم. از پنجاه سال پیش چند کرسی دیگر

فردوسی هم گفته‌ام که ایران را وطن دوم خود می‌دانم.

در سال ۱۹۴۲ که دکتر عزام زبان و ادبیات فارسی را تدریس می‌کردند و من در سال دوم رشتهٔ زبان عربی و زبانهای شرقی تحصیل می‌کردم، ایشان ما را تشویق کردند که زبان فارسی را بیاموزیم. بنده از آن موقع نظامی گنجوی را برای رسالهٔ خود انتخاب کردم.

● استاد، بد نیست خاطره‌ای از دوران تحصیل خود در تهران برای خوانندگان ما نقل کنید.

دکتر حسنین: از دو سالی که در تهران بودیم خاطرات شیرین به یاد دارم. حتی پس از بازگشت هم ارتباط ما با دوستان ایرانی و دانشجویان و استادان قطع نشد. ما نیز از بعضی استادان ایرانی دعوت کردیم که به مصر بیایند مثلاً مرحوم سعید نفیسی در سال ۱۹۵۲ به مصر تشریف آوردند و در حدود سه ماه در دانشگاه قاهره تدریس کردند. از استاد بدیع‌الزمان فروزانفر هم دعوت کردیم که متأسفانه پیش از تشریف آوردن به دیار باقی شتافتند. همچنین از آقای دکتر شهیدی و دکتر محقق. هر سال تقریباً یکی از استادان به مدت دو یا سه ماه به مصر می‌آمدند و دانشگاه هم از این دعوتها استقبال می‌کرد.

من در زمان تحصیل کوشش می‌کردم که از همهٔ نقاط ایران و تمام استانهای ایران مانند مشهد، تبریز، شیراز، اصفهان و ...

قابل فهم باشد ؟

دکتر حسنین: از بیست سال پیش مرکز صحافی ای بوده که هنوز هم هست؛ اما این فعالیتها به تأثیر از سیاست کمتر شده و رئیس این انجمن دکتر نورالدین العلاء، در ترتیب دادن گردهماییها، همایشها، و چاپ رسالات دکتر کمکهای زیادی کردند، که به علاقه‌مندان کمک می‌کرد. البته الان نیز به اصطلاح درها باز است،

● چه مقدار کتاب از ایران - چه آثار گذشتگان و چه آثار معاصران ایرانی - در زمینه ادبیات و هنر به زبان عربی ترجمه شده است؟

دکتر حسنین: زیاد است. ما در فوق لیسانس کوشش می‌کنیم که از همه دورانها، رساله‌های گوناگون نوشته شود، از دوره‌های سامانی، غزنوی، سلجوقی، مغول، صفوی، قاجار، پهلوی و حتی از این دوره. از چهل سال پیش در دانشگاهها رساله‌های گوناگون درباره تمدن ایران، تاریخ ایران، ادبیات ایران و شعرای بزرگ ایران نوشته می‌شد.

● آیا مردم مصر نیز رغبت و علاقه دارند که این کتابها را بخوانند؟

دکتر حسنین: تصور می‌کنم که این وظیفه انجمنهای ایرانی باشد که آثار ایرانی و داستانهای ایرانی را ترجمه کنند.

شاید هنوز فرصتی نبوده که انجمنی

چنین کاری بکند. ولی خوب، بار دیگر پس از قطع روابط این مسائل متوقف شد. حالا

در قاهره بود (عزام، خشاب، شواربی) و از چهل و دو سال پیش هم در دانشگاه «عین‌الشمس» چند کرسی داشتیم که بعداً شماری کرسی دیگر به آن افزوده شد. از بیست سال پیش در «الازهر» کرسی اهمیت بیشتری یافته است.

● به طور کلی رشد کمی و کیفی زبان فارسی در مصر چگونه بوده است؟

دکتر حسنین: پیش از قطع روابط سیاسی بین مصر و ایران، دانشجویان هر ساله در «عین‌الشمس» بیش از هزار نفر بودند و این رقم قابل توجهی است، زیرا در زمان روابط سیاسی، متخصصان زبان فارسی در ادارات دولتی (وزارت امور خارجه، اطلاعات، مجلس، رادیو و تلویزیون) بسیار مطرح بودند. اما قطع روابط، از تعداد دانشجویان کاسته است.

● شما که عمری را در زمینه آموزش زبان فارسی گذرانده‌اید، شیوه آموزش زبان فارسی را در کشورهای دیگر چگونه می‌بینید.

دکتر حسنین: اکنون خیلی پیشرفت کرده است. در گذشته، تنها وسیله یادگیری تلقین بود ولی الان نوارها، تلویزیون، ویدئو و مطبوعات در آموزش زبان فارسی بسیار مؤثر است.

● چگونه می‌توانیم زبان فارسی را مردمی کنیم. به این اعتبار که برای مردم عامه نیز

غربی و اشراف این تبلیغات نسبت به آثار شرقی اشاره کردید. به نظر شما چرا ما نسبت به آثار خودمان ناباور هستیم؟

دکتر حسنین: من در گفته‌هایم همیشه از روش ایران خیلی تعریف کرده‌ام و گفته‌ام که ایران کارهای مهمی در این زمینه کرده و گمان می‌کنم در مصر هم چنین باشد. امروز در بیشتر کشورهای اسلامی ماهیت و هویت غرب روشن شده و امیدواریم که در سالهای آینده بیشتر محقق شود.

● استاد، چطور می‌توانیم جوانها را علاقه‌مند کنیم تا به آثار خودشان بیشتر اهمیت بدهند و تبلیغات غرب خیلی بر آنها تاثیر نداشته باشد؟

دکتر حسنین: تبلیغات غرب اکنون خنثی شده است. حالا روش غرب پوشیده نیست. حتی افراد کم سواد، وقتی روزنامه‌ها را می‌خوانند و روش آمریکا را برای نمونه در عراق و بوسنی و هرزگوین می‌بینند به راحتی می‌توانند حقیقت را درک کنند.

البته وظیفه‌ی استادان، نویسندگان و روشنفکران است که جوانان با استعداد را آگاه کنند.

● شما در مورد تمدن مصری و ایرانی هم کاری کرده‌اید؟ درباره‌ی تمدن مصری و تفاوت آن با تمدن ایران توضیح دهید.

دکتر حسنین: مقاله‌ای نوشته‌ام که در ایران هم چاپ شده است. درباره‌ی تمدن ایران پیش از اسلام و زمانی که کامبیز [کوروش] مصر را

درها باز است ولی فعالیتها چندان قابل توجه نیست. گمان می‌کنم که مردم استقبال خواهند کرد.

● در مطبوعات ایران درباره‌ی ادبیات و هنر مصر زیاد نوشته می‌شود. رویدادهای مصر نیز برای مردم ایران جاذبه دارد. با توجه به پیشینه‌ی فرهنگی و تمدن اصیل این کشور، این علاقه از طرف کشور مصر کمتر دیده شده است.

دکتر حسنین: در این جا نیز به ایران و نویسندگان ایران علاقه‌مند هستند. همه‌ی مردم هر چه در مورد ایران در روزنامه نوشته شود می‌خوانند.

● مطبوعات مصر چقدر علاقه‌مند هستند که آثار و داستانهای ایرانی معاصر، مانند شعر و قصه و هنر پس از انقلاب را منعکس کنند؟

دکتر حسنین: روزنامه‌ی «الاکخبار» روزهای دوشنبه صفحه‌ای درباره‌ی ادبیات شرقی و بویژه زبان و ادبیات فارسی دارد. در «الاهرام» نیز گاهی چیزهایی می‌نویسند. من یقین دارم پس از جنگ خلیج فارس مردم به مسائل ایران علاقه‌ی بیشتری پیدا کرده‌اند.

من همیشه گفته‌ام کار فرهنگی از سیاست جداست. زیرا فکر ما فرهنگی است و همیشه دوام دارد.

● در صحبتهایتان به استیلا و غلبه‌ی غرب بر افکار شرقی بویژه در زمینه تبلیغات آثار

می‌شود. در برخی از کشورهای خیلی عقب‌مانده آفریقایی ما می‌بینیم که نان ندارند اما تلویزیون دارند! زیرا تلویزیون وسیله‌ای از وسایل اشغال فکری است.

غرب اکنون کوشش می‌کند که فکر و اندیشه اهل شرق را با هر وسیله‌ای تحت تأثیر قرار دهد.

خوشبختانه در بسیار از کشورها جوانان به حقیقت غرب پی برده‌اند. بنده معتقدم که فعالیتهای غرب خنثی شده و خواهد شد و دیگر کسی این تبلیغات غرب را باور نمی‌کند.

● می‌بینیم که ابزارهای جدید غرب از راه رواج فساد، بی‌ریشه کردن فرهنگها، بی‌مصرف نشان دادن فرهنگ خودی و ترویج اماکن فساد از طریق سینما و غیره جلوه می‌کند. با توجه به اینکه جامعه مصری بافت مذهبی دارد، شما راه حل را در چه می‌دانید؟

دکتر حسنین: وظیفه ما روشنفکران و رهبران دینی و اسلامی این است که کوشش کنیم تا حقیقت اسلام روشن شود. در همایشی که بیست سال پیش با استادان ایرانی، فرانسوی، انگلیسی، آمریکایی و مصری در نجف اشرف به مناسبت تأسیس ساختمان جدید دانشکده فقه نجف برپا شده بود، از بنده خواستند که سخنرانی کنم. من بدون مقدمه گفتم:

هر که به اصل اسلام تعلق داشته باشد، هیچ اختلافی بین شیعه و سنی

فتح کرد و قصد داشت کانالی بین دریای مدیترانه و دریای سرخ (جایی که اکنون کانال سوئز هست) ایجاد کند. یعنی نخستینی کسی که می‌خواست کانال را ایجاد کند، کامبیز [کوروش] بوده است. شکی نیست که تمدن مصری از تمدن ایرانی بسیار استفاده و اقتباس کرده است، چنانکه تمدن ایران نیز از مصر کهن. همانند آن ستونهایی که در «تخت جمشید» می‌بینیم در لکتور (لکتوم) مصر نیز هست. همان ستونهایی که بر فراز آن یک گاو نر است و البته این ارتباطی است که پس از اسلام بیشتر شده است.

● پیشینه تاریخی ایران و مصر به چه دوره‌ای باز می‌گردد و این ارتباط پس از اسلام چگونه بوده است؟
دکتر حسنین: در آن مقاله، همه این مباحث به تفصیل نوشته شده و این ارتباط از دوران کهن تا قرون وسطا و تا امروز مطرح بوده است.

● امروز غرب تا اندازه‌ای متوجه شده که سلاحهای پیشین خیلی موثر نیست و این تبلیغات دیگر اثر گذشته را ندارد و راههای دیگری پیشه خود کرده که در ایران به «تهاجم فرهنگی» موسوم است. در این باره نظر شما چیست؟

دکتر حسنین: ما این را «جنگ فکری» می‌نامیم. یعنی صرفنظر کردن از اشغال نظامی و پرداخت به اشغال فکری که برای نمونه از طریق تلویزیون و غیره انجام

مردم نیز این استعداد را دارند که به چنین همبستگی‌ای روی آورند.

● استاد، دربارهٔ نزدیکی و تقریب بین مذاهب، در ایران مؤسسه‌ای هست که کارش یافتن ریشه‌های مشترک و همگون بین مذاهب اسلامی است. شما در این مورد چه نظری دارید؟

دکتر حسنین: در مصر نیز این نزدیک کردن مذاهب وجود داشت و مجله‌ای به نام «التقریب» هر ماه منتشر می‌شد که البته این مسأله باید در جهان اسلامی رواج پیدا کند یعنی به نوعی از وحدت اسلامی و تقریب بین مذاهب صحبت شود چون ما می‌بینیم که در حقیقت تفاوت چندانی بین مذاهب وجود ندارد.

من فقه شیعه را خوانده‌ام و در سخنرانی‌ای که در نجف اشرف داشتم گفتم که فرق زیادی بین مذاهب اسلام نمی‌بینم.

● موقعیت کنونی را چگونه می‌بینید؟
دکتر حسنین: من عقیده دارم که امید از صفت‌های مؤمن و یأس و ناامیدی از اوصاف کافران است. پس از سفر به ایران بعد از انقلاب اسلامی و کشورهای دیگر اسلامی، می‌بینم که تعلق و وابستگی جوانان به دسته‌های دینی بیشتر شده است. شک نیست که بخش بزرگی از جوانان دیندار شده‌اند و این بسیار جای امیدواری دارد.

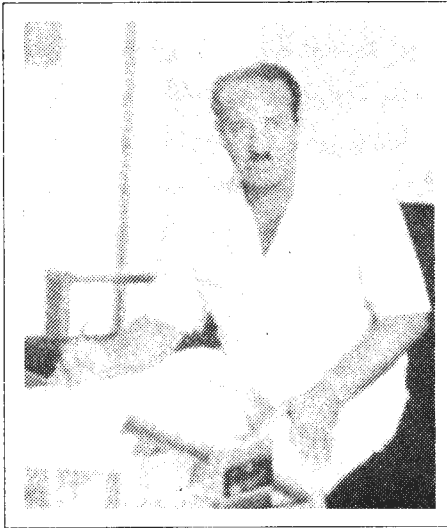
● سپاسگزاریم.

نمی‌بیند، زیرا ما در اصول اسلام - یعنی در یکی بودن خدا، در آخرین پیامبر بودن محمد (ص)، در نماز و رکعت‌های آن و در زکات و ... - هیچ اختلافی نداریم. پس چرا باید اختلاف و دوگانگی کنیم؟ و گفتم که باید در برابر تبلیغات غرب ایستاد.

این وظیفهٔ استادان و روشنفکران و ائمه دین است که به این رسالت عمل کنند. حقیقتاً در مصر این مسائل وجود ندارد. هر که در مصر زندگی کرده احساس می‌کند که مصریها اهل بیت را مثل ایرانیها و یا حتی بیشتر از ایرانیها دوست می‌دارند، این نیازی به شرح ندارد. ما می‌توانیم - اگر اخلاص داشته باشیم - تبلیغات غرب را خنثی کنیم.

● پس از انقلاب توسط امام خمینی (ره) مسأله وحدت و همبستگی بین مسلمانان مطرح شده است. در این خصوص چه نظری دارید؟

دکتر حسنین: این موضوع، یعنی همبستگی اسلامی امروز به واقع مطرح شده است. یعنی امروز در نشریات مصری‌ای که می‌خوانیم، همه جا صحبت از وحدت اسلام است. یعنی مسلمانان در همهٔ کشورهای اسلامی این استعداد را دارند که از همبستگی اسلامی بهره ببرند. پس باید مسوولان، چه استادان دانشگاه چه ائمه و چه روشنفکران و نویسندگان، دربارهٔ همبستگی اسلامی گفتگو کرده و اهمیت وحدت و همبستگی اسلامی را بیان کنند.



جایگاه زبان فارسی در ادبیات جهان

گفتگو با
دکتر ابراهیم الدسوقی شتا و
دکتر محمد علاءالدین منصور
در مصر

گرفته شده است، و فرهنگ و ادبیات ایران تأثیر بسزایی در ادبیات عثمانی داشته و این تأثیرات طبعاً به کشورهایایی که تحت سلطه عثمانیان بوده‌اند نیز سرایت کرده است.

زبان فارسی یکی از زبانهای درسی در مصر بود، و افزون بر تدریس این زبان در نخستین چاپخانه مصری (چاپخانه «بولاق» که در آغاز قرن نوزدهم تأسیس شد) تعدادی از کتابهای فارسی، در مصر، چاپ شده است. برای نمونه می‌توان از «گلستان»، «بوستان»، «مثنوی مولانا» و «عطار» نام برد.

پس از انحلال و فروپاشی امپراتوری عثمانی و تسلط انگلیس، بیشتر امرای خاندان سلطنتی مصر زبان فارسی می‌دانستند و نسخه‌های خطی فارسی را در کتابخانه‌های سلطنتی نگهداری می‌کردند. این نسخه‌ها، پس از برچیدن بساط خاندان سلطنتی جزو کتابخانه‌های ملی شد. یک مکتب ادبی در مصر همانند

دکتر محمد علاءالدین منصور دانشیار زبانهای خاوری دانشگاه قاهره است. او چندین کتاب پیرامون ادبیات فارسی منتشر کرده و به زبان فارسی نیز مسلط است.

گفتگویی که در پی می‌آید، در دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره و با مشارکت استاد دکتر الدسوقی شتا انجام شده است.

● پیشینه تاریخی زبان فارسی در مصر را چگونه می‌بینید؟

دکتر الدسوقی شتا: زبان فارسی از زمانهای کهن در مصر مطرح بوده و تماس ملت‌های ایران و مصر هیچ‌گاه قطع نشده است. حتی پیش از یادگیری زبان فارسی در مصر و مسأله ایران شناسی این رابطه برقرار بوده است. زیرا فرهنگ ایرانی و زبان فارسی یک رشته از زبان و فرهنگ عثمانی بود که در آن زمان بر ملل شرق غلبه داشت. همه می‌دانیم که زبان عثمانی تا حدودی از زبان فارسی

را در آن جا تأسیس کرد. این دانشگاه مدرکی معادل لیسانس به دانشجویان می‌داد. ما نیز در دانشگاه قاهره از سال ۱۹۵۴ مدرک لیسانس می‌دهیم. از نسل سوم دانشگاه قاهره می‌توان از دکتر احمد ساداتی و دکتر محمد طقفانی (کارش در مورد «مثنوی مولانا» ست) نام برد.

دکتر احمد ساداتی متخصص زبانهای ترکی و بسیار علاقه‌مند به زبان فارسی بود. وی اندیشه عثمانی را با اندیشه فارسی مقایسه می‌کرد. درباره تقسیم واژه‌های عربی داخل شده در زبانهای شرقی، دکتر فؤاد سیاح و استاد حسنین از استادان نسل سوم، کار کرده‌اند. از نسل چهارم، دکتر سدایی در «قاهره» و دکتر بدیع و دکتر امین عبدالمجید (ایشان به دانشگاه راه پیدا نکردند و دکتر ایشان را در دوران پیری و در بیرون از دانشگاه به پایان رساندند.) در هر حال این افراد در «عین‌الشمس» خدمات شایانی به ادبیات فارسی و ایران شناسی کردند که بنده هم جزو آنها بودم. البته این استادان تا درجهٔ پروفیسوری ارتقاء یافته‌اند. کسانی هم هستند مثل استاد مساعد و دکتر آوا و دکتر ماریان ظهیری و در «عین‌الشمس» دکتر ملکه و دکتر دامله، که همگی استادیار هستند.

از نسل سوم دکتر طه نظر در «اسکندریه» افزون بر افتتاح رشته‌ای جدید، مدرسهٔ «لغات‌الشرقیه» را راه‌اندازی کرد که این مدرسه دانشجویان را برای مدرک لیسانس تربیت می‌کند.

مکتب بازگشت ایران بوده که در رأس آن محمود سمیع بارودی قرار داشته است. این مکتب از ادبیات فارسی بهرهٔ فراوان برده است، زیرا آنها زبان عثمانی و برخی نیز زبان فارسی می‌دانستند. شاعر معروفی هم از خاندان تیموری داشتند که در اشعارش تأثیر او از فارسی بسیار نمایان است این مکتب نیاز به تحقیق در ادبیات تطبیقی دارد تا میزان تأثیرات ادبیات فارسی بر روی آن مشخص شود.

در سال ۱۹۳۳ در دانشگاه قاهره - که گهواره ادبیات فارسی در مصر به شمار می‌رود - دکتر عزام رسالهٔ دکتریش را دربارهٔ نسخهٔ عربی «شاهنامه» گذراند و این نخستین دکترای زبان فارسی در مصر بود. دکتر عزام دانشکده‌ای تأسیس کرده به نام «لغات‌الشرقیه» که در آن زبان فارسی تدریس می‌شود - البته در آن زمان دانشجویان بالاتر از لیسانس را می‌پذیرفتند. این دانشکده فارغ‌التحصیلان بخش عربی، تاریخ، و فلسفه را می‌پذیرفت و معادل فوق لیسانس به آنها می‌داد.

از این دانشکده نسل دوم استادان زبان فارسی فارغ‌التحصیل شدند، از آن جمله دکتر یحیی خشاب، ابراهیم امین شواربی که زمینهٔ کارش در آثار ناصر خسرو و امیران سامانی بوده و شواربی غزلیات حافظ را به نام «آوای شیراز» ترجمه کرده که در ایران نیز چاپ شده و نایاب است.

از نسل دوم دکتر شواربی به دانشگاه «عین‌الشمس» رفت و بخش زبانهای شرقی

«الموت» و حسن صباح نوشته است. فکر می‌کنم در مصر دانشگاهی وجود نداشته باشد که زبان فارسی در آن به نوعی مطرح نباشد. از این سیزده دانشگاه که - از «اسوان» (جنوب) تا «اسکندریه» (شمال) در مصر هستند، زبان فارسی در همه جا وجود دارد. چند سال قبل پیشنهاد داده شد که زبان فارسی را به عنوان زبان دوم، در دبیرستانها تدریس کنند اما به علت کمبود دبیر از این کار صرف نظر کردند.

دکتر منصور: ارتباط زبان فارسی و زبان عربی مسأله بسیار مهمی است که بعد از ظهور اسلام این اهمیت، بیشتر شده است. اگر تأثیر زبان فارسی را در لغات عربی بررسی کنیم به موارد جالبی بر می‌خوریم یکی از استادان ایرانی (آقای آذرنوش) پژوهشی انجام داده و بعضی الفاظی پیدا کرده مثل «اعظم»، که ابتدا فکر می‌کنیم واژه عربی اصیل است، اما با این بررسی و پژوهش در می‌یابیم که واژه فارسی است. می‌خواهم بگویم که زبان فارسی تا ژرفای زبان ادیبانی و مصری ریشه دوانیده است.

از رادیو و تلویزیون مصر برنامه‌ای پخش می‌شود به نام «معلوم» که اصل الفاظ عامیانه غنی‌ای را که در مصر وجود دارد، بررسی می‌کند و من دست کم در ده برنامه حضور داشته‌ام. در آن برنامه واژه‌هایی مانند «بوسه»، «خوشاب» (نقل خیسانده با آب) «آفرین»، «بیمارستان»، «فنگریک» (که از اصل توانگر فارسی است) «بخشش» را که تا عمق زبان عامیانه مصری نفوذ کرده‌اند

در مصر شاید دست کم صد نفر دکتر زبان و ادبیات فارسی وجود داشته باشد اعم از پروفیسور، استادیار و دانشیار که در همه زمینه‌های ادبیات فارسی و تاریخ ایران کار کرده و می‌کنند. پایان نامه‌هایی از فوق لیسانس و دکترای موجود است که چاپ نشده و اگر چاپ شود یک کتابخانه ایرانی در این دیار تشکیل می‌شود که در آن، متون تاریخی و عرفانی ترجمه شده، سانسکریت، ادبیات تطبیقی، ادبیات معاصر و کلاسیک و تقریباً همه رشته‌های ایران شناسی و فرهنگ ایران وجود خواهد داشت.

در «الازهر» زبان فارسی به عنوان زبان دوم در بخشهای فلسفه و تاریخ و زبان عربی در دانشکده آثار اسلامی پذیرفته شده است. تعداد دانشجویانی که متخصص زبان فارسی هستند به دوست نفر می‌رسد و کسانی که به عنوان زبان دوم فارسی را یاد می‌گیرند چه در قاهره، چه در دانشکده آثار اسلامی، و چه در دانشکده علوم به هزارها نفر می‌رسد.

حضور زبان و ادبیات فارسی در فرهنگ و زبان مصر خیلی آشکا راست. اما آنهایی که به تنهایی کار می‌کنند، در پیشرفت این زبان تأثیر منفی می‌گذارند.

کسانی هم بیرون از دانشگاه هستند که به زبان و ادبیات فارسی علاقه دارند و در این زمینه کارهایی هم انجام داده‌اند، از جمله دکتر بدوی، دکتر امین عبدالمجید، سید محمد غرابی (که «سیاستنامه» خواجه نظام‌الملک را به زبان عرب ترجمه کرده است و کتابهایی هم در درباره «اسماعیلیه»،

بررسی می‌کنند. در استان خراسان ایران «نان کماج» پخته می‌شود، ما هم در روستاهای شمال همین نان را به نام «کماخ» داریم.

○ این واژه‌ها چگونه وارد زبان عربی شده‌اند؟

دکتر شتا: بعضی عقیده دارند که این واژه از راه عثمانی آمده اما من این عقیده را نمی‌پذیرم زیرا در زبان عثمانی آنها را به کار نمی‌برده‌اند. چند مرحله تاریخی وجود داشته. معلوم است که مصر چند بار زیر یوغ خاندان ترک بوده (ترک فارسی زبان) مثل سلوک و مقریزی، می‌دانید که برخی از ترکها فارسی زبان بوده‌اند. مثلاً وقتی «جامع التواریخ» رشیدالدین فضل‌الله را می‌خوانیم، درمی‌یابیم که عده زیادی از ایرانیان مقیم مصر، در زمان مغول به مصر آمده‌اند. عده زیادی هم در زمان فتنه محمدعلی باب، در زمان خونریزیهای ناصرالدین شاه یا هرج و مرج و کشمکش میان ایران و مصر آمدند. برخی از آنها هنوز هم هستند. کاظم اصفهانی، و رئیس دانشکده «اعلال جهان رشتی» (در مصر) که در ابتدای قرن کنونی دو مجله فارسی منتشر می‌کردند از آن جمله‌اند.

عبدالمحمد خان نامی (که پسرش به نام مؤدب زاده در نود سالگی استاد ادبیات فارسی در دانشگاه آمریکایی قاهره بود) خودش صاحب امتیاز دو روزنامه بود: «پرورش» و «چهره نما» که در مصر منتشر می‌شد در محلی به نام «رأس الحسین» جواهر

فروشیها و دکانهایی است که منحصرأ در دست ایرانیها (خراسانیها و یزدیها) اداره می‌شود. اغلب فرش فروشها در مصر از نژاد ایرانی هستند. مثلاً خاندان همسر عبدالناصر از خانواده‌های ایرانی بوده که پدرش فرش فروشی داشته است. البته شاید هیچ کدام از ایشان یک واژه فارسی هم نداند اما نژاد و اسم فامیل آنها به ایران می‌رسد.

اگر در این مصاحبه بخواهیم رؤوس مطالب را گفته باشیم باید بگوییم که بخشی از کار باید به مجلات ایرانی اختصاص یابد، بخش دیگر به مهاجرت ایرانیها به مصر در قرن هفتم هجری باز می‌گردد. یک بخش به ادبیات معاصر ایران مربوط می‌شود، اگر «سیاحتنامه» ابراهیم بیگ را خوانده باشید، قهرمان داستان کسی بوده از نژاد ایرانی که در مصر پرورش یافته و بعد به ایران رفته است.

○ ما هم در زبان فارسی واژه‌های عربی فراوان داریم. در ایران دو نوع نگرش هست، عده‌ای معتقدند که زبان فارسی را باید از زبان عربی پیرایش کرد و عده‌ای می‌گویند زبان عربی، زبان فارسی را ارتقا می‌دهد و باید باشد. آیا چنین نگرشی در این جا (مصر) هم وجود دارد؟ آیا کسانی در این جا هستند که بگویند زبان فارسی کیفیت زبان عربی را پایین می‌آورد؟

دکتر شتا: ما واژه‌های فارسی را پذیرفته‌ایم همین طور که واژه‌های ترکی و شاید واژه‌های دیگر از ریشه فرانسوی را پذیرفته‌ایم. چرا که نسبتش در زبان ما خیلی

کم است و بر زبان عربی غالب نیست. عده‌ای می‌خواستند زبان عامیانه بنویسند (ساده نویسی) و این درست نبود، زیرا ما از لحاظ زبان و لهجه سیزده یا چهارده کشور هستیم، حالا اگر نویسنده مصری با گویش مصری بنویسد و لبنانی با گویش لبنانی، زبان عربی به چهارده زبان تبدیل می‌شود، و از شهرت نویسندگان هم کاسته می‌شود، زیرا این مایه شهرت نویسنده عرب مصری است که آثارش در عربستان و عراق و لبنان خوانده شود و اگر مسأله ساده‌نویسی شکل می‌گرفت، زبان جبران ناپذیری به زبان عربی وارد می‌شد.

بد نیست پیامی از من به کسانی که می‌خواستند فارسی را از عربی جدا کنند برسانید: آقایان این تجربه قبلاً در ترکیه بوده، ترکها آمدند واژه‌های فارسی و عربی را از زبان ترکی برداشتند. نتیجه چه شد؟ کتابی که به زبان عثمانی در سال ۱۹۲۶ نوشته شده در سال ۱۹۲۸ خوانده نمی‌شود، مگر اینکه کسی بیاید این متن را به زبان جدید برگرداند. من به چشم خود دیدم که ۲۵ سال قبل استادی در اسلامبول در کلاسی، رمانی از سال ۱۸۵۹ (قرن نوزدهم) می‌خواند و به سختی معماهای این رمان را برای دانشجویان ترک شرح می‌داد، یعنی در یک ساعت فقط سه سطر از آن را خواند و شرح داد.

به این آقایان بگویید، ما اگر فارسی ناب را بر کرسی بنشانیم آیا ممکن است بعد از ده یا بیست سال کسی مولوی و حافظ و

سعدی و بیهقی و رودکی را بفهمد. مایه افتخار ملت ایران و تنها افتخاری که شما ایرانیان دارید اینها هستند. نویسندگان شما، امثال جمالزاده، با بهره‌گیری از منابع و پیشینه فرهنگی و ادبی زبان فارسی توانسته‌اند منشأ اثر باشند، حتی هدایت (کسی که در اسلام نفاق کرده) و اما خیلی هم از آن استفاده کرده نیز همین گونه است.

یعنی نباید سیر ادبی منقطع شود. آن آقایان بهتر است به فکر تواصل میراث فرهنگی باشند. اکنون ترکیه، که گذشته ادبی شصت ساله دارد نمی‌تواند نویسنده بزرگ پرورش دهد. مسلماً مسأله تأثیر و تأثر بین زبان عربی و زبان فارسی در روزگار پس از انقلاب اسلامی ارتقا خواهد یافت و امیدواریم که انقلاب اسلامی به اصل زبان و فرهنگ اسلامی نظر کند. چنان که از دکتر شتا شنیدیم زبان عربی به عنوان زبان دوم در دبیرستانهای ایران تدریس می‌شود. این تأثیر و تأثر چنان که گفتم در زمان تسلط فرنگیها بر ایران و مصر و تمام کشورهای عربی شدت و ضعف داشته است.

آرزو داریم که بعد از انقلاب اسلامی، توجه تمام مسلمانها به اسلام و مسأله فرهنگ اسلامی در عصر حاضر شرایط بهتری بیابد.

اگر از جنبه روحی به مسلمانها بنگریم می‌بینیم که اسلام دوباره احیا خواهد شد و فرهنگ نهضت اسلامی قدرت خواهد گرفت.

نمونه‌های نثر مرصع مثل «بر دار کردن حسنک وزیر»، جای خود دارد. احساساتی بودن نویسنده و شاعر فارسی موجب می‌شود که مخاطب به سرعت با آن آشنا شود و با آن انس بگیرد. مؤلف و شاعر ایرانی تنها یک روحیه ندارد. مثلاً در طنز و یا قصه، خیلی آشکار، دو روحیه دارد. این تغییری شگرف است و گوناگونی و تنوع را در ادبیات و شعر فارسی می‌رساند. برای نمونه نویسنده «وغ و غ صاهاب» به قدری در این داستان غمگین و گرفته می‌نماید که به نوعی نمی‌توان و پذیرفتنی نیست که او را با آثار دیگرش که حالت طنز دارد یکی بدانیم - که ما به آن اتصال افق و در فارسی گشایش افق بینش می‌گوییم - فردوسی شصت هزار بیت و یا شاعران دیگر حدود یک میلیون بیت سروده‌اند که این، حالات متفاوت آنها را نشان می‌دهد.

منظورم این نیست که سطح این اشعار پایین بوده و افت و تنزل داشته است. اتفاقاً در سطح عالی و بالایی هم هست. حتی در آثار نویسندگان ایرانی نژاد که به عربی می‌نویسند، ممکن است این ویژگی را ببینید. مانند محمدبن جریر طبری صاحب آثاری مثل «تاریخ طبری». آثاری از نویسندگان و شاعران ایرانی داریم که بسیار مفصل هستند و در چندین جلد با شرح و بیان مفصل وجود دارند که این، نوعی پرحوصلگی (نه پرگویی) و گشایش افق بینش است. این ویژگیها کافی است که زبان فارسی را در سطح عالی از ادبیات جهان قرار

مثلاً در زمان سعدی به رغم اینکه عربها زیر تسلط صلیبیها بودند جهان اسلام یک جهان بوده، یعنی سعدی شیرازی در مبارزه با صلیبیها شرکت می‌کرد - و حتی با یک زن شامی ازدواج کرد - و آزادانه به مصر و مغرب و ایران می‌رفت و در تمام کشورهای اسلامی سیاحت می‌کرد.

○ به نظر شما زبان فارسی چه ویژگیهایی دارد؟

دکتر شتا: اصولاً فارسی، زبانی دوست داشتنی است و هر کسی که زبان فارسی را یاد می‌گیرد آن را دوست دارد. بهترین ویژگی زبان فارسی آن است که این زبان پیچیدگیهای دستوری ندارد. می‌دانید که آسانترین دستور زبان، دستور زبان فارسی است و کسی که هوش متوسطی داشته باشد در مدت سه یا چهار هفته می‌تواند این دستور زبان را یاد بگیرد.

دومین ویژگی ادبیات فارسی، شعر آن است که خیلی احساساتی است. یعنی شاعر شعر می‌سراید و حتی هنگامی که مدیحه سرایی می‌کند می‌بینید که تنها برای امرار معاش شعر نمی‌سراید، بلکه برای دل خود شعر می‌گوید. شعر او از دل برخاسته است.

اوج شعر فارسی در سروده‌های اسلامی است. شعر اسلامی خیلی عمیق و آسان و پر مایه است.

شیوه جمله نویسی فارسی که باید با فعل به پایان برسد، خیلی مهم است.

دهد.

دکتر منصور: دکتر شتا ملاحظه جالبی کرده بویژه در مورد احساس و صدق احساس که مسلماً ریشه‌های تاریخی و طبیعی در ملت ایران قبل و بعد از اسلام دارد. این ویژگی شاید جز در ایران در هیچ جا نباشد. به طوری که وقتی کسی شعر می‌خواند آن را به آسانی می‌فهمد و از آن تأثیر می‌پذیرد، صدق احساس و صدق عقیده حتی در آوازهای ایرانی پدیدار است. به حدی که این صدق احساس ملت ایران برای فرهنگ اسلامی و یا حتی فرهنگ بشری، ویژگی مهم است. زیرا اکنون ما نیازمند صدق احساس هستیم، بویژه در این زمان که بشر می‌کوشد که به مادیات دست یابد.

من فکر می‌کنم که حتی ارتباط بشر با آفریدگار، باید بر صدق احساس باشد. باید ارتباط اصناف بشری و مردم بر صدق احساس باشد. این ویژگی فعلاً در ادبیات و نوشته‌های فارسی و آوازهای آن پدیدار است.

○ درباره شیوه‌های آموزش زبان فارسی برای کسانی که فارسی، زبان مادری آنها نیست، چه شیوه‌ای مناسب است و سبک شما در آموزش چیست؟

دکتر شتا: از هنگامی که ما به آموزش زبان فارسی مشغول شدیم، خواندن و نوشتن مبنا قرار گرفت. یعنی دانشجو باید بخواند و ترجمه کند. در سالهای اخیر، سیستم آموزش زبان فارسی بویژه در این جا بکلی دگرگون

شده است. یعنی ما در اساسنامه، مواد و واحدهای درسی داخل کردیم که مخصوص زبان است یعنی علاقه‌ای به ادبیات و تاریخ ندارد و مخصوص یاد دادن زبان است، ما در این واحدهای درسی از وسایل جدید مانند نوارها و مجله‌های زبان شناسی استفاده می‌کنیم. برنامه اخیر که خیلی هم مورد استفاده بوده است برنامه «ازفا» نام دارد. چند کتاب را در یک نوار آورده‌اند و یکی از استادان ایرانی به نام یدالله ثمره آن را خوانده است. کتاب و نوارهایش برای هر سال وجود دارد که دقیقاً گویش و لهجه ایرانی دارد و شنونده با همان لهجه زبان فارسی را یاد می‌گیرد. این برنامه رسمی است از طرف ایران برای همه کشورهای؛ نسخه ترکیه در اسلامبول، نسخه عربی در مصر و یا نسخه انگلیسی، این برنامه بین‌المللی شده است و ما از آن استفاده می‌کنیم.

تا هنگامی که روابط بین مصر و ایران برقرار بود هر تابستان دانشجویان حائز رتبه خوب و علاقه‌مند و واجد شرایط، برای یک ماه به ایران فرستاده می‌شدند. پیشرفت در زبان فارسی امکان‌پذیر نیست مگر با مصاحبت با اهل زبان و مسافرت به نقاط ایران و دیدنیهای آن جا.

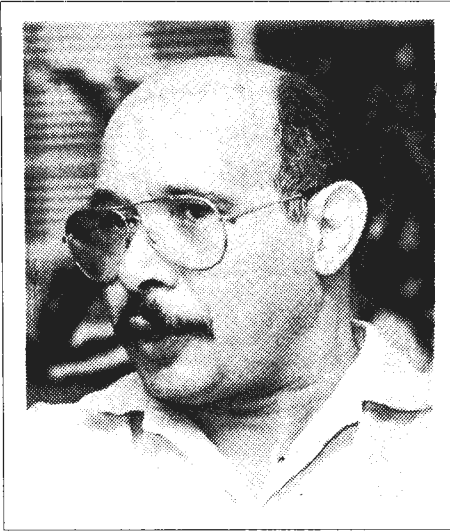
بهرتر است در همین دیدار با شما، فرصت را مغتنم بشمارم و بگویم که چرا شما استادان زبان فارسی را - که بی‌شمار هستند - به مصر نمی‌فرستید که بیایند این جا و در قاهره یا عین‌الشمس و یا الازهر تدریس کنند. ما می‌دانیم که دانشگاههای

دارد. اما کیفیت چندانی ندارد، شما باید سعی کنید که کمیت آن را همراه با کیفیت بالا ببرید. اغراق آمیز نیست که بگوییم وضعیت زبان و ادبیات فارسی در این جا اگر مثل ایران نباشد کمتر از کشورهای دیگر مانند هندوستان و یا شوروی سابق نیست.

این جا، هم استعداد، هم پیشینه و هم خوانندگان و علاقه‌مندان فراوان دارد و در مجموع طرفداران زیادی دارد که زیادتر هم می‌شوند. به هر حال اگر دولت ایران هم، مطابق یک برنامه‌ریزی به این مسأله توجه کند، می‌توان گامهای مفید و مؤثری برای پیشرفت و گسترش زبان فارسی در این سرزمین برداشت.

© سپاسگزاریم.

بزرگ اروپایی استادان ایرانی بسیاری دارند. ما جوانی ایرانی می‌شناسیم که یازده سال در این جا بود. دانشجوی دوره دکترا بود و در این جا تدریس می‌کرد. زبان عربی را بسیار فصیح صحبت می‌کرد و شما اصلاً نمی‌توانستید تشخیص دهید ایرانی است یا مصری. یا آقای ثابت خورشیا (با حقوق بسیار کم) الان در دانشگاه اسکندریه استاد زبان فارسی است می‌خواهم بگویم زمانی که ما می‌خواهیم از این گونه اشخاص استفاده کنیم، آنها به ایران بر می‌گردند. چه خوب است که این آقایان از طرف ایران به قاهره برگردانده شوند و این می‌تواند خدمت شایانی برای گسترش زبان فارسی باشد. من چند بار در جلسه وزارت فرهنگ و ارشاد فارسی در مصر هوادار و طرفدار بسیاری



مضامین اسلامی؛ اوج شعر فارسی

گفتگو با

دکتر ابراهیم الدسوقي شتا

اشاره:

دکترالدسوقي شتایکی از بزرگترین نویسندگان و پژوهشگران مصر است که در زمینه ادبیات و فرهنگ فارسی فعالیت می‌کند. او بیش از سی کتاب و دهها مقاله درباره ویژگیهای شعر فارسی، متون عرفانی و دیگر مقولات ادب و هنر ایران نوشته است. اخیراً ترجمه او از کتاب بازگشت به خویش اثر زنده یاد دکتر علی شریعتی با استقبال فراوان مردم مصر مواجه شده و تنها در چاپ اول، بیش از هفتاد هزار نسخه از این کتاب به فروش رفته است. گفتنی است که گفتگو با او در دو مرحله - در قاهره و تهران - انجام گرفته است.

با سپاس از ایشان و استاد دکتر سید جعفر شهیدی که در این مصاحبه شرکت کردند، متن گفتگو را می‌خوانید.

● استاد، از اینکه فرصتی را در اختیار ما و خوانندگان گذاشتید تا درباره وضعیت ادب

و فرهنگ اسلامی و پارسی در مصر، به سخن بنشینیم، سپاسگزاریم. چنانچه پیش از آغاز گفتگو درباره خودتان، آثار و پیشینه علمی تحقیقی، بفرمایید متشکر می‌شویم. دکتر الدسوقي شتا: من در سال ۱۹۴۱ در شهر «شیخ» - یکی از شهرهای شمال مصر - متولد شدم.

از سال ۱۹۵۸ در بخش زبانهای تخصصی، به فراگیری زبان فارسی مشغول بودم و پس از چهار سال از دانشکده ادبیات، فارغ‌التحصیل شدم. موضوع رساله فوق لیسانس من «کشمکش میان سلطان سلیم عثمانی و شاه اسماعیل صفوی و تأثیر آن در ادبیات» بود که در سال ۱۹۶۷ به پایان رسید. رساله دکترای بنده نیز درباره «حدیقه سنایی و تحقیق تحلیلی درباره آن و تأثیر آن در ادبیات فارسی» بود که در سال ۱۹۷۲ انجام شد. از همان سال تا سال ۱۹۷۷ با عنوان استادیار در دانشگاه «قاهره»، و پس از آن با

اشعاری از اوست. سال ۱۹۷۹ نخستین کتاب به زبان عربی دربارهٔ انقلاب اسلامی ایران به نام «الثورة الايرانية». ۱۹۸۰ تألیف کتابی با نام «انقلاب ایران، ریشه‌ها و ایدئولوژی» (که ابتدا ریشه‌های مذهبی و سپس ریشه‌های تاریخی انقلاب ایران را بررسی می‌کند و شامل منتخباتی از سخنان دکتر شریعتی و امام خمینی (ره) و دیگران است). پس از چند سال نیز، در کشور لیبی و گرفتار نوشتن «المعجم الفارسی الكبير» بودم. ظاهراً در سال ۱۹۸۱ بود که جلد دوم «انقلاب» را تمام کردم ولی تا سال ۸۶ منتشر نشد زیرا ناشران از پذیرفتن مسئولیت انتشار آن واهمه داشتند. در سالهای ۸۱ تا ۸۶ جلد دوم «ریشه‌ها و انقلاب ایران»، با نام «الثورة الايرانية الصراع الملحمه النصر» در لیبی منتشر شد که دربارهٔ انقلاب ایران، کشمکش، حماسه و پیروزی آن بود. در همان سال، کتاب «جنبش اسلامی در ترکیه» و نیز کتاب «بازگشت به خویشتن» دکتر شریعتی را منتشر کردم - که پرتیراژترین کتاب سال بود - خوب است بگویم که در مجله‌ای آمریکایی نوشته شده بود که هشتاد هزار نسخه از این کتاب، در یک سال، فروخته شده است. در سال ۸۵ نیز ترجمه از عربی به فارسی «الهدی العسکری» از انتشارات «آستان قدس رضوی» را انجام دادم. از کتابهایی که در سالهای ۸۶ به این سو نوشته‌ام یکی فرهنگ بزرگ فارسی در ۱۳۰۰ صفحه به نام «المعجم الفارسی الكبير» که شامل دست کم ۱۰۰ یا ۱۲۰ هزار واژه است

درجهٔ دانشجویی تدریس کردم. از سال ۱۹۸۲ به مقام استادی رسیدم و در سال ۱۹۹۰ ریاست یکی از گروه‌های دانشگاه را پذیرفتم. آثار و تألیفات بنده به ترتیب تاریخ انتشار به قرار زیر است:

سال ۱۹۷۴ ترجمهٔ «کشف المحجوب» هجویری به زبان عربی و سال ۱۹۷۵ «داستانهای صادق هدایت» که در بر گیرندهٔ چهارده داستان از این نویسنده است. سال ۱۹۷۴ «جامع‌الحکمتین» ناصر خسرو - ترجمه و مقدمهٔ طولانی، دربارهٔ اسماعیلیه و اندیشه‌های ناصر خسرو - را منتشر کردم. سال ۱۹۷۶ در کنگرهٔ امیر خسرو دهلوی در دهلی نو شرکت کردم و بحثی پیرامون زبان فارسی که عنوانش «عشق نزد امیر خسرو دهلوی» بود ارائه کردم. (باید بگویم که در آن سفر من در معیت هیأت نمایندگی ایران به ریاست دکتر ذبیح‌الله صفا بودم). سال ۱۹۷۷ کتاب کوچکی دربارهٔ فقه، (تألیف) و یک کتاب دیگر که رمان فارسی است دربارهٔ «الروایة التاريخية» که شامل تحلیل و تحقیق هشت جلد رمان از ادبیات معاصر فارسی است:

۱ - «گل‌هایی که در جهنم می‌روید» از محمد مسعود ۲ - «زیبا» از حجازی ۳ - «تنگسیر» از صادق چوبک ۴ - «نون والقلم» از جلال آل احمد ۵ - «شوهر آهو خانم» از افغانی و ... کتابی دربارهٔ عرفان از قطب‌الدین عتقا که تاریخ معاصر ایران است. سال ۱۹۷۸ کتاب «اشعارالتاریخ الحدیث»، که اشعار فارسی معاصر و شامل مقدمه‌ای در مکتب نیما و

عرب افرادی مانند مولوی و سنایی نیست؟
به راستی چرا؟

دکتر شتا: شاعر فارسی رک و صریح است. ببینید! می‌بینیم از فردوسی به بعد ... (فردوسی ۶۲ هزار بیت دارد) رودکی چند بیت داشته و از دست رفته است؟ یا مثلاً سنایی در «حدیقه الحقیقه» یا مولانا و عطار چند بیت داشته‌اند؟ آیا آنچه به دست ما رسیده همه آثار ایشان است؟ این یک چیز را بیان می‌کند و انسان ناگزیر است که بگوید: این سابقه تمدن ایران است.

البته فرق است میان شاعری که سابقه‌اش طولانی است. مثلاً معلقه (معلقات سبع) - ممکن است عرب زبانان از من گله مند شوند ولی این حقیقت است - چه چیز را بیان می‌کند؟ یا مدح کسی است که از او چیزی می‌خواهم یا ذم کسی است که به من چیزی نداده است! می‌بینید وسعت فکر، وسعت اندیشه، جهان بینی و انساندوستی را؟!!

○ فصل مشترک ادبیات عرب و پارسی، جنبه‌های ارزشی این دو فرهنگ است، فرهنگی که مشحون از معارف و علوم اسلامی است.

چنین به نظر می‌رسد که سلطه فرهنگی غرب بیشترین تلاش را برای تهی کردن این دو فرهنگ از مبانی ارزشی آن داشته است. در این باره چه نظری دارید؟
دکتر شتا: تهاجم فرهنگ غربی در ایران اگر چه دیرتر از کشورهای دیگر آغاز شده اما

و دیگری «جلد سوم دفتر مولانا» است، زیرا استاد من دکتر سپاسی، دفتر اول و دوم را تمام کرده بود و من ادامه کار استاد را پی گرفتم.

اما متأسفانه به قرن نوزدهم که رسیدیم همه پراکنده شدیم. هر کس به جای رفت. یکی رفت فرانسه، یکی انگلستان، یکی روسیه و ... شده‌ایم مانند تفنگی خالی از فشنگ و به قول یکی از شاعران کهن شما کسای مروزی، کارمان تمام شده و اکنون به گفته دکتر شریعتی شده‌ایم کوزه‌ای خالی، کاروانی بی‌اتنها. باید ببینیم ادبیات غرب و ادبیات استکباری چطور ما را فریفته و ما را از میراثمان دور کرده است.

چنین نگاهی تطبیقی خیلی مهم است. حتی ادبیات معاصر باید با نگاهی تطبیقی بررسی شود.

بسیاری از رمانهای فارسی و عربی، در یک یا دو نقطه با هم برخورد می‌کنند و ادبیات تلفیقی را به وجود می‌آورند. در شرح مولانا جهانی ژرف و گسترده از همه علوم اسلامی وجود دارد و اصلاً نمی‌شود بدون آگاهی از اصول و دانش مولانا آثار او را خواند و فهمید.

○ دنیای پر رمز و راز ادبیات عرب، مشحون از شعر و شاعری است. عرب، همواره، تأثیرات و تأثرات، مدایح و نصایح و گفتگوهای خود را به صورت منظوم مطرح کرده است، راستی تعجب برانگیز نخواهد بود که در بین نویسندگان و شعرای

آغاز آن با شدت و حدت زیادی بوده است. به این معنا که شکست روحانیون در انقلاب مشروطیت، میدان را برای غریبها خالی کرد. در مصر شکست روحانیون خیلی دیرتر از ایران روی داد. این روحانیون بودند که به دلایلی، حضور داشتند، عبدالرزاق آمد و نظام اسلام را نوشت.

حتی زمانی که صدام حسین یا ابن سعود آمدند و قصد داشتند که اماکن متبرک را نابود کنند روحانیون حضور داشتند به همین دلیل حجاب هیچ وقت در مصر از بین نرفت. اکنون در مصر حجاب وجود دارد.

از سوی دیگر شدت تهاجم و حمله غرب در ایران خیلی شدید بود، و روحانیون نیز در انقلاب مشروطیت شکست خوردند و در نتیجه در ایران یک جدایی صورت گرفت. نمود این نکته در ادبیات عهد رضا خان به خوبی دیده می شود. جاها و مکانهای فحشاء به وجود آمد و برخی از شعرا در اشعار خود هر چه می خواستند می گفتند و چون میدان را خالی دیدند هر چه خواستند کردند.

○ برگردیم به موضوع شعر و تأثیر آن در ادبیات عرب، برخی از بزرگان مانند ملک الشعراء بهار، به تأثیر داستان نویسی عرب در ادبیات ایران، در همان اوایل اشاراتی داشته اند. نظر استادان در این زمینه چیست؟ این تأثیرگذاریها چه در زمینه شعر و چه در زمینه نثر، به چه شکل بوده است؟

دکتر شهیدی: نمی شود حکم کلی داد. مسلم است که این دو ادب از یکدیگر متأثر شده اند. ولی من گمان می کنم از دوره عباسی به بعد تأثیر فرهنگ ایرانی در شعر عرب خیلی بیشتر از تأثیری است که شعر عربی در ادبیات فارسی داشته است، و حتی می توان گفت اصلاً اثر چندانی نداشته است. این فقط منوچهری است که، می خواسته خودش را در مقابل شاعرانی که سنشان از او بیشتر بوده مانند فرخی و عنصری قرار دهد.

می خواسته بگوید که من با این سبک کار می کردم مثلاً شعر شاعران غزنوی تحت تأثیر شعر عرب بوده است.

این یک امر مسلم است که وقتی دو فرهنگ همسایه هستند و بینشان ارتباط هم وجود دارد از هم متأثر می شوند. اما اینکه ما بخواهیم جدا کنیم و بگوییم شعر خراسانی بیشتر متأثر است از شعر عرب یا شعر عراقی، نه. به چه دلیل می توان گفت مثلاً سعدی بیشتر متأثر است؟ این را تأثیر نمی شود گفت. این فرهنگ مشترک است که به طور متقابل از آن فرهنگ، سیراب شده اند.

حالا آنها از یک خط و اینها از یک خط دیگر. تأثیر ممکن است از نظر واژگان باشد مثلاً باغ زیبا، رخ پرند، سلب، در شعر فرخی، که این واژه را گرفته است. گاهی ممکن است تأثیر از نظر معنا باشد. نمی شود حکم کلی داد. البته می شود، اما زمان می خواهد که در مورد هر کدام بیایند با شاعران قبل و معاصر خودشان اینها را

یکدیگر و نسبت نزدیکی این جریان با فرهنگ غربی در آثار داستانی، در دوره‌هایی خاص از زندگی این دو فرهنگ مشهود است؛ می‌خواستیم نظرتان را درباره ادبیات معاصر - یویژه ادبیات داستانی - بدانیم.

دکتر شتا: در ادبیات فارسی هم تأثیرها - و شاید شباهتهایی که میان این دو ادبیات در دوره معاصر است - از یک جا سرچشمه گرفته است و آن غرب است. زیرا پس از حمله غرب به ایران و مصر مسائلی مطرح شد که قبلاً در دو کشور نبود. شباهت زیادی که میان اثری از هدایت و داستانی از یحیایحقی نویسنده معروف مصر است مربوط به چیست؟

در آن داستان، جوانی برای انجام تحقیقی به پاکستان اعزام می‌شود. طرز رفتار او و کشمکش میان دو تمدن؛ تمدنی که شکست خورده و از مد افتاده و نیز تمدنی که پیروز شده است، در این دو داستان متجلی است.

«عروسک» هدایت و «ام هاشم» الحقی با آن تمدن و دین و مدنیت سر و کار دارند. البته هدایت مزاجی مخصوص داشت، قهرمان داستان او نامزدش را به گمان آنکه مجسمه است می‌کشد. الحقی هم در «ام هاشم» تلفیقی کرده است میان دین و مدنیت.

اینها جهان‌بینی داستان نویس مصری و داستان نویس ایرانی را نشان می‌دهد. اغلب ادبیات معاصر، بویژه ادبیات

مقایسه کنند و بعد بگویند این مقدار مضمون، مشترک است.

دکتر شتا: بله آقای دکتر شهیدی استاد ما گفتند که این فقط تقلید از شعر عرب، مربوط به شعر غزنوی بوده. مثلاً امیر معزی - که شاعر پس از منوچهری است و به سبک عربی هم شعر گفته - در بیتی از قصیده مشهورش می‌گوید:

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من
تا یک زمان زاری کنم بر ریع و اطلال و دمن
که همه‌اش تلفیقی از شعر عربی است. شعر عربی به این معنی است که مثلاً کسی، هم زبان انگلیسی و هم زبان فرانسه بداند و در سخن گفتنش یک کلمه از این و یک کلمه از آن استفاده کند.

بسنده «منشآت» خاقانی را که می‌خواندم دیدم که خاقانی در «منشآت»، شعر عربی بسیار دارد و حتی نام شاعران خیلی گمنام عرب را هم ذکر کرده است. تأثیر و تأثیری که درباره آن سخن می‌گوییم طبیعی است. این را نباید از لحاظ نژاد یا ارث یا چیز دیگر بررسی کنیم. این مسلم است که شعر عربی مؤثر بوده و تأثیری بسزا در شعر فارسی داشته است. البته شاعر فارسی از شاعر عربی، خیلی متمایز است.

دکتر شهیدی: مسأله «عرب» و «فارس» در بین نیست این فرهنگ اسلامی دو ملت است. تقسیم کردنها و ... مال دوره‌های بعد است.

○ تأثیرپذیری ادبیات پارسی و عرب از

آمد شاعران بسیاری شعر گفتند و مجموعه‌هایی چاپ کردند. این مسأله، در سبک شعری آنها اثر بسار گذاشت، نظیر مسألهٔ مظلومیت فلسطین و یا محرومیت و مظلومیت آفریقا، اینها که آمدند در مورد این انقلاب چیزی نوشتند و گرایشهایی داشتند. مثلاً چندی پیش از ماندلا با شعر تجلیل کردند. در مورد فلسطینیها هم به همین صورت است.

○ به نظر شما مسألهٔ وحدت وجود و وحدت شهود چگونه در آثار مولانا مطرح شده است؟

دکتر شتا: مولانا - به عقیدهٔ من - از مسألهٔ وحدت وجود یا وحدت شهود نگرانی نداشت. مولانا به گونه‌ای که گفتم شاعری است با چشمانی باز و انساندوست که نمی‌خواهد تنها خود را به بالا برساند. او می‌خواهد همهٔ مریدان و بشر را با خود به مرتبهٔ اعلیٰ بکشانند. خودش ادعایی نکرده که عارف یا والی یا صاحب کرامت است و یا اینکه به مرحلهٔ وحدت وجود یا وحدت شهود رسیده و این اصلی است که باید کارهای عرفانی از آن آغاز شود. کسی می‌آید و می‌خواهد که مولانا را به صورت یک عارف و صاحب کرامت نشان دهد. به فرض که مولوی این مثنوی را برای تاریخ و برای مریدان خود نوشت و به هر وسیلهٔ ممکن - حتی به داستانهای هجو آمیز - متوسل شد و کوشید تا این اندیشه‌ها را به آن طبقات از مردم که احتمالاً بی‌سواد هم هستند منتقل

داستانی، یا مربوط به فرهنگ غرب است یا مربوط به گونه‌ای دیگر از فرهنگ غرب - که مارکسیسم است - .

○ این پدیده که آبشخور شعر نو در تمام جهان، اساساً به اروپا بر می‌گردد، رأی بسیاری از منتقدین این سبک است ولی تردیدی نیست که شاعر امروز با توجه به این سبک در حال نزدیک شدن و بهره‌مند شدن بیشتر از ادبیات عرب و فرهنگ اسلامی است؛ حتی همین الان در شعر برخی شاعران پس از انقلاب، گرایشی به زبان شاعران عرب به چشم می‌خورد.

دکتر شتا: البته همین امر عامل تجدید گذشتهٔ ادبیات فارسی شده است. در دوره‌های دیگر ادبیات به اصطلاح جهت گیری عربی گرفته است. اما گمان نمی‌کنم که اقتباس و گرفتن معانی به این حد که شما می‌گویید رسیده باشد. چرا که مکتب «شعر نو» شما بسیار با سابقه‌تر از مکتب شعر نو عرب است. نیمای شما متعلق به سال بیست و یک و نیمای ما متعلق به سال چهل و اندی است.

دکتر شهیدی: در این کشور جریان اسلامی پیش آمده بنابراین پس از انقلاب، حسابش جداست، به هر حال گرایش اسلام و عرب نسبت به هم وجود دارد. در این باره می‌توان به ترجمهٔ آثار شاعران عرب چه فلسطینی چه مصری و ... در ایران پس از انقلاب، به فارسی اشاره داشت.

مثلاً از هنگامی که اسرائیل به وجود

استدلال و ترتیب مقدمات و اخذ نتیجه به جایی نمی‌رسد باید به جای توسل به قیاس منطقی، به خدا متوسل شد، باید درون خود را صاف کنیم تا نور خدا در آن بتابد. مولانا هم همین کار کرده ولی فرق او با غزالی در این است که او با عامه مردم سروکار داشته، و کوشیده حقایق را از راه قیاس تمثیلی نشان دهد و قیاس تمثیلی وسیله‌ای است که ذهن ساده، آن را قبول می‌کند. مثلاً فرض کنید بچه می‌رود سر حوض، مادر می‌گوید: دیدی علی رفت سر حوض، و درون حوض افتاد؟ اگر تو هم بروی می‌افتی و بچه قبول می‌کند. بنابراین مولانا این راه را برگزید که برای فهماندن و قبولاندن به مردم بهترین راه همین است. و گرنه اصل کاری که او می‌خواسته بکند مباحثی است مانند جبر و اختیار که مبحثی تازه نبوده بلکه مربوط به چند قرن پیش بوده است. به جایی می‌رسیم که می‌گوید نه جبری بوده‌ایم، نه اختیاری.

○ استاد شما اشاره کردید که یک تطوری، از فرهنگ‌نامه‌های عربی به فارسی پدید آمد، این چگونه تطوری است. جناب عالی بفرمایید شیوه کاری که روی فرهنگ‌نامه‌ها کردید چگونه است؟ آیا مرجع شما در فرهنگ لغتی که نوشتید، دو سه فرهنگ است مثلاً «لغتنامه» دهخدا و یا «برهان قاطع» یا اینکه برخی کلمات را خودتان از متونی که خوانده‌اید استفاده کرده‌اید و در فرهنگتان هم آورده‌اید؟
دکتر شتا: من ناگزیرم بگویم که فرهنگ کامل

کند کاری به وحدت شهود نداریم زیرا این کارها به واسطه خود ما متفکرین است و اصلاً نمی‌پذیریم که ممکن است یک شاعر عارف صوفی با این روح باز بیاید و مردمان را پرورش دهد؟ چرا اصلاً وحدت شهود و یا وحدت وجود. آن آقا تنها وجود برای خدا قائل بود و انسان می‌تواند خدایی باشد به اندازه نزدیک شدن خود با خدا.

○ پس جناب عالی بین این دو مکتب تفکیکی قائل نیستید و زبان ساده مولانا را برای تربیت مردم قبول دارید؟
دکتر شتا: تطبیق مبانی و معتقدات اسلامی با فرهنگ در این منطقه، در حوزه شرق اسلامی دیده شده است. شناساندن خدا به این مردم - که قرآن را قبول داشته‌اند - مسأله‌ای نبود، بلکه آنها کاملاً در اختیار پیامبر بودند و هر چه ایشان می‌فرمودند عمل می‌کردند. بعضی شدند مانند آن که سعدی می‌گوید: «یکی از علما را مناظره افتاد با تنی از محاربین - لعن الله - و حجت با او بر نیامد، سپر بینداخت و برفت. یکی گفتش که چه شد؟ گفت: حجت من قرآن است و او نمی‌پذیرد، شنیدن لاطائلات او چه فایده.» آنها برای چه آمدند؟ آمدند که بین مبانی اسلامی و فلسفه‌ای یونان تلفیقی بکنند. مدتی هم چنین کردند. اما این مردم را سیراب نکرد. این سینا آمد مردم راضی نشدند. تا آن جا که فلسفه یونان نمی‌توانست جویندگان تشنه حقیقت را سیراب کند. غزالی اثری دیگر آورد. گفت این نحوه

در مصر فرهنگهای قدیم فارسی خیلی زیاد است. «جهانگیری» وجود دارد. از فرهنگهای فارسی به انگلیسی نیز استفاده کردم، و رسیدم به این فرهنگهای معاصر و در رأس آنها «فرهنگ معین» که فرهنگی کامل و خیلی خوب است.

○ ببخشید، شما در این کنایات و موارد ترکیبی که در کتاب لغتتان ذکر کردید، جمله‌هایی به عنوان شاهد و مثال آورده‌اید یا نه؟

دکتر شتا: خیر، اگر شواهدی می‌آوردم خیلی زیاد و طولانی می‌شد. الان ۳۳۰۰ صفحه شده است. دست کم به ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ صفحه می‌رسد.

○ شما درباره ادبیات پس از انقلاب اسلامی و تأثیر متقابل دو فرهنگ عربی و فارسی سخن گفتید، در حالی که بخشی از تألیفات شما بر می‌گردد به ویژگی تشیع و نسبت آن با انقلاب اسلامی، کمی در این باره توضیح دهید.

دکتر شتا: ابتدا درباره ظهور تشیع کار کردم که البته از منابع شیعی استفاده کردم - نه مآخذ سنی - تا رسیدم به ریشه‌های مذهبی و تأسیس حوزه و بعد به ریشه‌های تاریخی انقلاب از واقعه رژی (تحریم تنباکو) تا انقلاب مشروطیت پرداختم و اینکه چگونه روحانیون نهضت را آغاز کردند و دیگران آمدند و انقلاب را اصطلاحاً دزدیدند و در پایان با مرتجعین ملی همکاری کردند و

فارسی به عربی در قدیم وجود نداشت - تا این زمان فقط کارهایی جزئی شده است - بنده خصوصاً فرهنگنامه فارسی به عربی را ندیده‌ام.

البته کتابها عربی به فارسی زیاد است. من در هندوستان دست کم سه چهار فرهنگ عربی به فارسی را دیدم. ولی فارسی به عربی نیست. یکی هست که به حرف «راء» رسیده ولی اسمش را نمی‌دانم. مرحوم فروزانفر یک جلد دارد. مثل «العمجم هندویی». خواندن ادبیات معاصر انگیزه‌ای شد تا این فرهنگ را جمع‌آوری کنم. زیرا اصطلاحات کنایی - در زبان فارسی - خیلی زیاد است و ترجمه تحت الفظی آنها هم اصلاً به نتیجه نمی‌رسد. مثلاً کسی بگوید «مردم کلاه سیاه به چوب زدند» یعنی چه؟ این معنای کنایی دارد. یا کسی بگوید «برم سر و گوشی آب بدم» یعنی چه؟ ترجمه تحت الفظی آن معنی نمی‌دهد.

در زبان فارسی از این قبیل اصطلاحات زیاد است. حتی اخیراً از یکی از دوستان ایرانی، تعبیری شنیدم که البته در فرهنگ نیاوردم اما یادداشت کردم. او می‌گفت: «کلاغ سیاه توی سرم لانه کرده است». این تعبیر معنایش این است که ازدواج کرده‌ام و عیالوار شده‌ام. خواستم فرهنگ ویژه «کنایات» از روی فرهنگهای عامیانه جمع‌آوری کنم، دیدم کاری به غایت سخت است. گفتم خوب چرا یک فرهنگ فارسی به عربی جامع و شامل این اصطلاحات ادبی جمع‌آوری نکنم؟

یک کتاب کوچک درباره جنبش اسلامی در ترکیه - از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۸۰ - یعنی بعد از آتاتورک و اقدامات او علیه اسلام و هلاک کردن آتاتورک و ... از من مرتباً می‌خواهند، جلد سوم کتاب را - که فعلاً درباره حکومت اسلامی در ایران است - بنویسم. ولی کمبود مآخذ فارسی - مآخذ عربی که الحمدلله زیاد است - مانع شده. اما اگر مآخذ فارسی ان شاء الله برسد این کار را خواهم کرد. خودم گمان می‌کنم که در قضایا خیلی بی‌طرف بودم یعنی می‌خواستم مردم مصر دور از تبلیغات مغرضانه و تبلیغات غربی حقایق را بدانند. و گمان می‌کنم به این نتیجه رسیدم که نقشه‌های دولت درهم و برهم شد. حتی خودم خندیدم و گفتم اگر از کتاب من (کتاب «معجم») خوششان نمی‌آید مصادره‌اش کنید. به هر حال من باید بگویم که کارهای انقلابی و کارهای مربوط به انقلاب اسلامی گروهی است و الان انجامش به تنهایی از دست کسی بر نمی‌آید. جزو کارهای پیچیده است، کسانی در مصر هستند و کار می‌کنند. در هر حال یاد گرفتن زبان فارسی برای همین هدف است.

○ تبیین شما از انقلاب اسلامی چگونه است؟

دکتر شتا: نظر من درباره انقلاب همان است که در همه جا می‌گویم: این انقلاب مهمترین رویداد دو قرن اخیر در کشورهای اسلامی است. فعلاً دیگران هم اقرار می‌کنند که انقلاب اسلامی سومین انقلاب مهم بعد از انقلاب

انقلاب به طور کلی از مسیر خود منحرف شد - و بعد به کشمکش بین شهید سید حسن مدرس و رضا خان - رسیدم در اوایل عهد رضا خان و حمله رضا خان به روحانیون و بعد به قدرت رسیدن مصدق و کاشانی و اینکه چطور شد مثلاً انقلاب مصدق به نتیجه نرسید. و هیچ نمی‌توان در این قسمت میان ملیت و اسلام تلفیقی قائل شد. بعد رسیدم به ایدئولوژی که متونی از شریعتی (معلم انقلابی) و از امام خمینی (ره) و سخنرانهای ایشان در تبعید و در سالهای شروع انقلاب - و یا برداشتهای اقتصادی از مؤلفین متعهد درباره اقتصاد اسلامی و این بود ریشه‌ها و ایدئولوژی. البته به چاپ دومش فصلی افزودم درباره حکومت اسلامی - از داشتهای حضرت امام خمینی (ره) از حکومت اسلامی و از «کشف الاسرار» تا حکومت اسلامی و «ولایت فقیه» هم فصلی اضافه کردم. جلد دوم از رویدادهای انقلاب؛ از رویدادهای خردادماه و تبعید کردن امام و نقش هر رشته و هر شاخه از شاخه‌های مبارزان ایرانی شروع کردم و بعد رسیدم به سال انقلاب، از همان مقاله «اطلاعات» و رویدادهای قم تا رویدادهای «سینما رکس» آبادان تا بازگشت امام از فرانسه و تأسیس جمهوری اسلامی ایران که خیلی هم دشوار بود - و به باندازه همان مآخذی که در دست داشتم توانستم کار کنم - چند متن از شریعتی ترجمه کردم از آن جمله متن «بازگشت به خویشتن» و «روشنفکر و مسؤولیت او در جامعه».

داشته باشد. این ملت، نجیب و اصیل است که سابقهٔ ممتد در تاریخ دارد و می‌باید که فعلاً این نقش را ایفا کند.

○ با هر انقلابی، ادبیات انقلاب زاده می‌شود؛ دانستن دیدگاه شما نسبت به وضعیت ادبیات انقلاب اسلامی جالب است.

دکتر شتا: والله این پرسش امروز بسیار مطرح است بعضی گفته‌اند که ادبیات آخرین جنبه‌های زندگی است که از انقلاب متأثر می‌شود یعنی شما باید کمی صبر کنید. اصلاً عمر انقلاب که سیزده سال است. هشت سال آن جنگ بود. یعنی عمر انقلاب پنج سال است. باید مدتی صبر کنیم. ما نمی‌خواهیم ادبیات توجیه شده مانند ادبیات مارکسیستی در همان آغاز دورهٔ لنین و استالین ارائه دهیم. می‌خواهیم نویسنده مسلمان باشد. هنرمند باشد و بعد بنویسد.

○ سپاسگزاریم.

فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه است و تنها انقلابی است که می‌شود اسم انقلاب روی آن گذاشت. چرا که به کودتاها هم عنوان انقلاب می‌دهند. البته می‌گویند در انقلاب ایران اسلام از نو زاده شده است. و از نوع شروع کرده به سهیم شدن در تمدن اسلامی. نه رهبری کردن تمدن اسلامی که زمان زیادی است این رهبری در دستش بوده و آن را از دست داده و بار دیگر امانت رهبری به دست ایران افتاده است. یعنی این مسؤولیتی سنگین است که سرنوشت اسلام در دست ایران باشد. این هم حقیقتی است که همهٔ مسلمانان خواه در مصر، خواه در الجزایر، خواه در سودان، خواه در جنوب آفریقا - اگر مسلمان وجود داشته باشد - چشمش به ایران است. و شاید شما در ایران این را احساس نمی‌کنید اما من خودم که در بیرون ایران و با اعراب - از نژادهای مختلف - برخورد دارم و نامه‌ها به من می‌رسد موقع خواندن می‌بینم که ایران دوباره چقدر، پیشرو شده و به اصطلاح باید نقش رهبری



زبان فارسی؛ زبان شعر

گفتگو با

خانم صفیه گلرخسار

شاعره معاصر تاجیک

□ اشاره:

خانم صفیه گلرخسار از شاعران و نویسندگان معاصر تاجیکستان است. او شیفته شاعران کلاسیک ادبیات فارسی است و عشق وافری به فرهنگ ایرانی دارد. با ایشان در شهر «دوشنبه» به گفتگو نشستیم و او با لهجه تاجیکی به پرسشهای ما پاسخ گفت. آنچه در پی می آید، ماحصل این گفتگوست.

* * *

بر آستان افتاده‌ام از آسمان اوجها
دریا همی‌گرید چو من در آستین موجها
اندر سر زانوی باد بی یاد خوابم می‌برد
حیف شناور بودم در خشکی آبم می‌برد
از کهکشان افتاده‌ام بر خرمن بیچارگان
که می‌کشم چون مور ره از خاکدان تا آسمان
تابوت دریا خالی است بر دوش سرد موجها
بر آستان افتاده‌ام از آسمان اوجها

● به عنوان نخستین پرسش بفرمایید شعر

تاجیکستان را چگونه می‌بینید و تحولات آن را در طول تاریخ چطور ارزیابی می‌کنید؟

صفیه گلرخسار: پاسخ به این سؤال نیاز به زمانی طولانی دارد، اما به طور خلاصه و با یک ارزیابی کلی می‌تون گفت در تاجیکستان اگر این بدبختی‌ها، این ماجراها و آوارگی‌ها نبود، همه مردم شاعر بودند، زیرا این طبیعت زیبا، این زمین بکر و این زندگی انسانها را و می‌دارد که شعر بگویند. در سده‌های میانه می‌گفتند زبان عربی زبان علم است، زبان ترکی زبان افسرهاست و زبان فارسی زبان شعر است، یعنی زبان فارسی تنها زبانی است که مناسب شعر گفتن است، اما متأسفانه در زندگی چیزهای دیگری هم هست. خوب شعر ما و شما تا آنجا که می‌دانیم از استاد رودکی سرچشمه گرفته است. البته پیش از رودکی خیلی شاعران دیگری هم بوده‌اند اما با شعر رودکی کمال آن

ظاهر می‌شود، چنان که می‌گوید:

اندر گذر باد چراغی که تو راست

ترسم که بمیرد از فراقی که تو راست

ببینید در تاریخ انسانیت زبانی به این بزرگی نیست. همچون آب دریا پخته و روان است و این زبانی است که در طول هزار و صد و چند سال شعرش را مانند شعر روز قبول کرده‌اند. البته شعر همچون نبض زمان در هر دوره‌ای تغییر می‌کند و در پی این روزهای سخت و فاجعه‌آمیز که بر سر تاجیک آمد بار دیگر فهمیدم که بزرگان ما را فاجعه‌های بزرگ به وجود می‌آورند. البته این فاجعه ما را چند شکسپیر دیگر باید در قالب تراژدی بیان کنند و این طور فاجعه‌ها را ما شاعران امروز نمی‌توانیم بنویسیم. وقتی که درخت را برق می‌زند و خشک می‌شود، دیگر از جای خشکش امید ثمری نمی‌توان داشت، بلکه قطره‌های دیگر پیدا می‌شود از این درخت یا چیز دیگری از ریشه سبزش می‌روید.

به همین سبب در این باره از رودکی الهام می‌گیریم، از فاجعه‌ای که در بر هم خوردن حاکمیت دولت سامانیان مشاهده می‌کرده است. همچنین فردوسی که غمنامه رستم و سهراب را بیان می‌کند.

همه اسرار شعر ما و شما در این است که در محیطی که گشاده و وسیع نبود، زندگی ترویج شد و اینکه اشعار سخنسرایان بزرگ چرا میان تاجیکها و بویژه مادران تاجیک محبوبیت دارد، به نظر من بدین سبب است که زن تاجیک همیشه پرورنده

مردم بزرگی بوده و شاعر تربیت می‌کرده، او می‌داند که بزرگی شاعرانی چون حافظ و بیدل در چیست. هر دو صاحب مکتب بوده‌اند.

سیاست «شاهنامه» که بزرگترین سیاست عالم است و در شمار بزرگترین کتابهای عالم است، نمرده، زیرا اثر یک نابغه بوده. دوستان هم‌قلم و شاعران خوب مرا ببخشند، اما گمان می‌کنم که سده بیستم، سده خیانت سیاست به ادبیات است. در این تظاهرات، در این کشاکش‌ها و دعواها شعارهایی می‌تواند تولید شود که برخاسته از خرد است و فلسفه این خرد بیش از همه در هنر و صنعت نمودار می‌گردد که ما امکان کمی برای آموزش آن یافته‌ایم.

○ در صحبت‌های خود به برخی شاعران بزرگ پارسی از جمله حافظ و بیدل اشاره کردید، اشعار این دو سراینده را چگونه می‌بینید، تا چه حد در میان مردم تاجیکستان نفوذ داشته و کدام یک از مقبولیت بیشتری نزد توده مردم برخوردارند؟

گلرخسار: حافظ آدم را در عالم سروده و بیدل عالم را در آدم. حافظ استادان بزرگی چون رودکی، فردوسی، خیام، ابن سینا، خواجه و ... داشته، با این وصف کار بیدل از حافظ مشکل‌تر بوده است. برای اینکه در آن فضای تنگ گورستان مانند، زبان فارسی تنها بود. به هر حال، هند مثل ایران نبود. بیدل شاعری برای شعر است، شاعر هنر است. او

باید کرد؟

گلرخسار: برای فهم شعر او باید از مکتب بیدل آگاه باشیم، و این امر نیاز به ده - پانزده سال انس و الفت با شعر او دارد. کسی که با آن شعر مألوف نیست بین زمین و آسمان معلق می ماند، و این بندهای خاکی نمی توانند اشعار او را دریابند. باید سالها شعر بیدل را در تنهاییها خواند و زمزمه کرد، در تنهایی؛ چراکه وقتی بیدل می نوشت تنها بود و در تنهایی روزگار می گذراند، خودش بود و آسمان و زمین و دردهای زمین.

○ چنان که می دانیم دو عامل کوشش و جوشش در سرایش شعر مؤثرند، درحقیقت شعر فورانی است که بر زبان شاعر می آید و به تأثیر کوشش وی صیقل می یابد و پرداخت می شود. اما برخی معتقدند شعر نباید کوششی باشد، بلکه باید همان گونه که از چشمه می جوشد منتشر شود، در مقابل برخی به پرداخت شعری معتقدند. با توجه به این باورها شما شعر بیدل را چگونه ارزیابی می کنید؟

گلرخسار: مقصودتان را فهمیدم. اغلب شاعران با ذهنیتی که از گردون دارند، استعدادهایشان را از طبیعت می خرنند و با توجه به بسیاری استعدادها طبعاً روزگار از آفرینش یک استعداد کامل خسته می شود. برای نمونه در ادبیات ما بعد از حافظ تا سیصد - چهار صد سال شاعر دیگری به بزرگی او پیدا نشده است. گویی طبیعت از ساختن این استعداد بزرگ ناتوان و خسته

و حافظ نباید با هم مقایسه شوند. زیرا ساختار زندگی، محیط زیست و استادانشان متفاوتند. بیدل شاعری صاحب سبک است و در تاجیکستان بیدل خوانی در همه خانه ها رواج دارد. او در ارمنستان نیز بسیار مشهور است. بیدل به عهد ما و شما نزدیک تر است و جرمش سیاست است، چون که سیاست آن وقتها محکم بوده و شاعر همیشه قربانی سیاست می شود. بیدل در ایران هم به تازگی مشهور شده. در یک کلام بیدل شاعر آینده است و حافظ شاعر گذشته و امرزو و فرداست.

طی مدت بیش از سه سال که در ایران بودم، مقالات و نوشته های زیادی درباره بیدل نشر می یافت، بویژه اکنون شاعرانی که بیدل را برای خودشان کشف می کنند، می توانند او را به عنوان شاعری بزرگ معرفی کنند، زیرا پس از خواندن اشعار بیدل آدم دیگرگون می شود.

فرهنگ ما بیشتر مبتنی بر فرهنگ اسلامی است، چیزهایی که حافظ می گوید با تکیه بر قرآن است و چیزهایی که شرح می دهد بیشتر در زمینه های قرآنی است.

سده آینده، سده بیدل است به گونه ای که در دنیا همه بیمار بیدل می شوند. بیدل مثل سنگ الماس تابش دارد، تابشی که در آینده بیشتر خواهد شد و من بسیار خوشبختم که در ایران هم بیدل آن گونه که سزاوار است، کشف شده.

○ به نظر شما برای فهم بهتر شعر بیدل چه

می‌شود.

شاعران بزرگ حق ندارند شعر خام و نپخته یا ناصحیح ارائه کنند. شاعران راستین، شاعران ازلی هستند. آنان زبان دردهای ملتند، در بطن فاجعه به وجود می‌آیند و آنها می‌دانند که خداوند در قبلشان چیزی گشوده است؛ معنی الهام را می‌دانند و شب و روز کار می‌کنند، با فکرشان، وجدانشان، نگاهشان و ایمانشان.

به گمان من این شخصیتها هم طبیعی‌اند و هم خودساز، مثلاً اگر بیدل یا حافظ خودشان را نمی‌ساختند، نمی‌توانستند استعدادشان را صیقل دهند. اینها از همان روز ازل می‌دانند به چه منظور آمده‌اند، از کجا سر در آورده‌اند و عاقبتشان به کجا می‌انجامد. به همین سبب خود را به دست امتحان نمی‌سپارند، همیشه همه چیز در فکر و خیالشان هست.

○ یعنی بیدل از آن دست شاعرانی بوده که بدون کوشش و با الهام شعر می‌سروده؟ گلرخسار: بیدل بدون الهام هم می‌توانسته این کار را انجام دهد. البته آنچه به عنوان الهام می‌شناسیم تا سن و سالی معین، آدم را همراهی می‌کند. اگر کسی تا ۲۵ سالگی شاعر نشود، دیگر نمی‌تواند شعر بگوید، می‌تواند خطا بگوید، بدون آنکه در آینه شعرش نمایان باشد. آنکه تا ۴۰ سالگی شعر نمی‌گوید چشمه الهامش خشکیده، اما شاعرانی همچون بیدل و حافظ روز به روز دریافته‌ایشان بیشتر می‌شود. معنی شاعری

صیقل یافتن و بزرگ شدن است. اینها همیشه الهام دارند.

○ آیا شما به اینکه شعر همان گونه که گفته می‌شود منتشر شود، اعتقاد دارید؟ گلرخسار: نه، برای نمونه لباسهای اطلس زیبای تاجیک را ببینید، ما نمی‌توانیم به همان شکل پارچه آنها را در سر بکشیم، بلکه از آنها پیراهن می‌دوزیم، یعنی شاعرمتاعش سخن است و آنچه که می‌دوزد از هنر شاعری است و از مکتبهای گذشته شاعری. بیدل جامه‌ای بهتر برای شعر می‌دوخت، چنان که دیگران می‌دوزند.

○ به نظر شما آیا شعر محملی برای بیان تفکر است یا پرداختن به قالب و فرم؟ گلرخسار: وزن و قافیه جان شعر است. متاع شعر وزن و قافیه است در همان حال آنچه که شاعر می‌گوید به اعتباری، تفکر محض است. شاعر باید زبان آخر باشد. می‌گویند فلان شاعر به زبان انگلیسی، روسی یا ترکی شعر گفت، بگذار بگوید.

شاعر هرچند فارس یا تاجیک است، اما شعر و زبانش، زبان آخر است، یعنی به همان زبان که شعر می‌گوید خدمت می‌کند. به نظر من جوهر اساسی شعر همین زبان است. ما می‌توانیم از مکتب بیدل زبان ویژه‌ای کشف کنیم که با آن بتوان صدها سال صحبت کرد. اما مهمترین موضوع نزد او تفکر و زبانی است که شاعر می‌خواهد با آن سخن بگوید.

○ تأثیر ادبیات روس بر ادبیات تاجیک
چقدر بوده است؟
گلرخسار: تأثیر ادبیات روس بر ادبیات ما
حتمی است. آن زمان برنامه‌های مکتبها و
مدارس ما در مسکو طرح‌ریزی می‌شد.
مبنای آموزش، روسی بود و حتی اشعار و
نوشته‌های روسی به بیشتر زبانهای دنیا
ترجمه می‌شد. برای نمونه شانزده جلد از
کتابهای من در مسکو به زبان روسی چاپ
شده و این چیزها بی تأثیر نمی‌ماند.
همچنین شبهای شعر مشترک نیز در این باره
بی تأثیر نبود. البته تأثیر و تأثر ادبیات روس
و تاجیک دوسویه است. ادبیات روس برای
کمال بخشیدن به ادبیات تاجیک کمکهای
بسیار کرده است.

○ دو حادثه در زبان و ادب شما پیش آمد
که هر یک به تنهایی می‌توانست پیشینه
فرهنگی ملتی را از بین ببرد؛ یکی تبدیل
خط فارسی به خط لاتین و دیگری پیدایی
خط سریلیک، به نظر شما این دو حادثه
چقدر بر ادبیات تاجیک تأثیر گذاشته
است؟
گلرخسار: هنگامی که خط لاتین را یاد گرفتم
این شیوه نگارش در همه شوروی تدریس
می‌شد. البته گرجی‌ها و ارمنه این خط را
نپذیرفتند و خط خودشان را حفظ کردند.
همان ده سالی که خط لاتین رسمیت داشت،
خوب بود و در این مدت اگر کتاب ما به
دست شما می‌رسید، در صورت آشنایی با
خط لاتین می‌توانستید آن را بخوانید.

○ تأثیرپذیری شاعران امروز تاجیک و
بوژه خود شما از ادبیات کلاسیک ایران
چگونه بوده و کدام یک از این شاعران تأثیر
بیشتری روی شعر شما داشته‌اند؟
گلرخسار: من در اصل زاده روستا هستم و
نخستین استادان من همان پیر زنهای
روستایی هستند که شعر سعدی و دیگران را
به من آموختند. برخی از منتقدین مرا متأثر
از مکتب بیدل می‌دانند، اما من گمان می‌کنم
آنچه که می‌گویم مثل خودم است. هر چیز که
می‌بینم، برداشت خود را بیان می‌کنم و مثل
خودم می‌گویم، پیروی نمی‌کنم. حتی در
لباس پوشیدن نیز تقلید را دوست ندارم، تا
چه رسد به شعر. با این حال بیدل دهلوی
بیشترین تأثیر را بر شعر من داشته است.

○ آیا در میان آثار کلاسیک شعری شما
عناصری عرفانی حضور دارد؟
گلرخسار: از عرفان در شعر ما سخن
مگویند. در این چند سال هرچند برای شما
بگویم که شعر عرفان است، فایده‌ای ندارد.
در آثار ادبی سده بیستم روسیه شاعری به
این معنا وجود ندارد، از بس که الفت در شعر
نیست.

شاید این نکته که می‌گویند در ادبیات
روسیه شاعری همچون مایاکوفسکی نیست،
در ادبیات اروپا و دیگر ملتها نیز مصداق
داشته باشد، اما این شاعر انقلاب از آن عرفان
که می‌گویند در شعرش بهره‌ای ندارد.
مایاکوفسکی شاعر بزرگی است، اما به درک
درونی و عرفانی نایل نیامده.

قوی‌ترین شاعر معاصر ایران معرفی کرده‌ام.

○ امروزه در موسیقی تاجیکستان و در ترانه خوانی‌های شما از آثار شاعران بزرگ ایران مانند فردوسی، رودکی، عطار، سنایی، مولوی و... استفاده می‌شود؛ این به نظر ما خیلی جالب است. نظر خود شما در این باره چیست؟

گلرخسار: شاعرانی چون عطار و سنایی از بس که شعرهایشان بلند و عارفانه است، اینجا شناخته شده نیستند. تنها در این اواخر است که مطالبی از آنها منتشر شده. آگاهی ما از بزرگانی چون سنایی و عطار و مانند ایشان ناچیز است. اینجا کسی منصور حلاج را نمی‌شناسد. درباره نظامی گنجوی چیزهایی می‌دانیم، داستانهایش مانند «لیلی و مجنون» و «اسکندرنامه» میان ما مشهور است. مناسبت موسیقی و شعر ما این است که من خودم به عنوان شاعر برای آثارم موسیقی می‌سازم، شعر می‌گویم و ترانه می‌خوانم. مردم ما اینها را دوست دارند، چون بهتر از اینها چیزی برایشان مفید نیست. شعرهایی که با موسیقی همراه می‌شوند، بر سر زبانها می‌افتند و آنان که سخنشان از دلشان بر نمی‌آید، در دل مردم جا باز نمی‌کنند.

○ منتقدین ادبی و بویژه منتقدین شعر چقدر توانسته‌اند به ارتقای شعر تاجیک کمک کنند؟
گلرخسار: هیچ! من فکر می‌کنم که نقد

مردم ما دیدند که می‌توانند با همزبانان خویش در ایران، پاکستان، افغانستان و قسمتی از هندوستان پیوند داشته باشند، اما به هرحال این شیوه نگارش به خط لاتین بر فرزندان ما در آینده تأثیر منفی خواهد داشت. اگر دولت تاجیکستان بپذیرد که خط فارسی هم کتابت شود، بسیاری از مسایل حل خواهد شد.

پس از استقلال، زندگی را از الف آغاز کردیم. ما از گذشته‌مان بکلی بریده بودیم. اشعار حافظ را که عمده شعرهایش عرفانی است - از شمار کتابهای درسی و چاپی خارج کردند و چیزهایی انتشار دادند که به درد حکومت مرکزی روسیه کمونیستی می‌خورد. آنها ارزش کارهای حافظ را نمی‌دانستند. دیوان بیدل هم به تازگی چاپ شده است که انتظار نداشتیم، یعنی ما تاوان این گناه را اکنون می‌پردازیم، چرا که باید دیوان این بزرگان بسیار پیشتر چاپ می‌شد.

○ شاعران تاجیک با شاعران امروز ایران تا چه حد آشنایی دارند و تأثیرپذیری‌شان چقدر بوده است؟

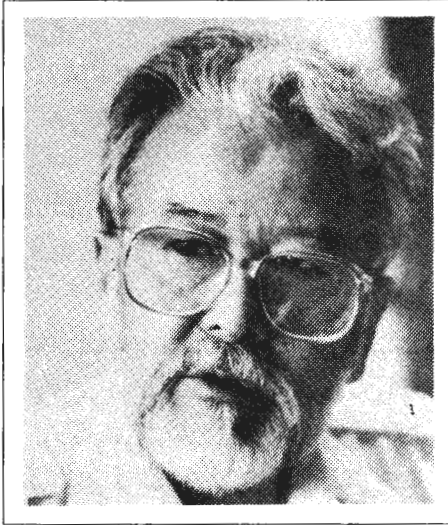
گلرخسار: متأسفانه ارتباط ما با شاعران معاصر ایران بسیار کم است و مناسبات دوستانه در حد بسیار نازلی است. ما حتی شناخت دقیقی از برخی شاعران مشهور مانند اخوان ثالث نداریم. به سال ۱۹۶۸ در سمپوزیوم شعر فارسی از شعر فروغ فرخ‌زاد و سهراب سپهری سخن گفتم که در مجله «فرهنگ» ثبت است. در آنجا سپهری را

آنچنان ضرورتی ندارد.

○ در پایان اگر نکته یا صحبت ناگفته‌ای
برای مردم، شاعران و خوانندگان ما در
ایران دارید، بفرمایید.

گلرخسار: باید بگویم کمتر ملتی را همچون
ملت ایران با آن روح قوی و تلاش و پشتکار
برای فراگیری سراغ دارم. ایرانیان با شاعران

دنیا آشنایی دارند و این باعث شگفتی است.
برای همین شعرهایی که چاپ می‌کنند و این
نوشته‌ای که شما آنجا می‌برید به جای بخت
برای من یک تشویشی هم می‌آورد که یعنی
اینکه من به دل شما جای گرفتم یا نه؟
از شما برای اینکه زحمت کشیدید و به
اینجا آمدید بسیار متشکرم.
○ ما نیز سپاسگزاریم.



پیوند ادبی ایران و تاجیکستان

گفتگو با

دکتر رحیم مسلمانیان قبادیانی

اشاره

پروفسور رحیم مسلمانیان قبادیانی از چهره‌های برجسته زبان و ادبیات فارسی به سال ۱۳۱۷ هـ ش در شهر «قبادیان» از جمهوری تاجیکستان به دنیا آمد. به سال ۱۳۴۱ در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تاجیکستان فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۳۵۹ با تألیف رساله «شعرشناسی فارسی و تاجیکی در عصرهای ده تا پانزده، به دریافت درجه دکترا در رشته ادبیات فارسی از آن دانشگاه نایل گردید.

دکتر قبادیانی از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۷۱ رئیس کرسی نظریات ادبی و ادبیات معاصر فارسی تاجیکی در دانشگاه تاجیکستان بوده و آثار وی تاکنون در مطبوعات کشورهای چون تاجیکستان، ازبکستان، روسیه، افغانستان و ایران به چاپ رسیده است.
کتاب زیر از جمله آثار اوست:
۱ - سجع و سیر تاریخی آن در «نثر فارسی

تاجیکی» (دوشنبه ۱۹۷۰)

۲ - «باقی رحیم زاده» (دوشنبه ۱۹۷۱).

۳ - «بدایع الصنائع»، عطاءالله محمود حسینی (دوشنبه ۱۹۷۴).

۴ - «بدایع الافکار فی صنایع الاشعار»، حسین واعظ کاشفی (مسکو، ۱۹۷۷).

۵ - «اسرار سخن» (دوشنبه ۱۹۸۰).

۶ - «روابط ادبی» (دوشنبه ۱۹۸۱).

۷ - «عطاءالله محمود حسینی». (دوشنبه، ۱۹۸۳ به روسی).

۸ - «فروغ شعر جان پرور» (دوشنبه ۱۹۸۴).

۹ - «عنعنه و نوآوری در ادبیات» (دوشنبه ۱۹۸۵).

۱۰ - «نظریه جنسها و نوعهای ادبی» (دوشنبه ۱۹۸۶).

۱۱ - «درخت دوستی بنشان» (دوشنبه ۱۹۸۷).

۱۲ - «شعرشناسی فارسی و تاجیکی در عصرهای ده تا پانزده» (مسکو، ۱۹۸۹، به

روسی).

۱۳- «نظریات ادبی» (دوشنبه ۱۹۹۰).

۱۴- «در باغ فردوسی» (دوشنبه ۱۹۹۲).

هفتاد سال رشته الفت گسسته‌اند

ما رشته را گره زده نزدیکتر شدیم

○ ما ایران و تاجیکستان را دارای ادبیات مشترک می‌دانیم. پیش از این آنچه ما را به هم نزدیک می‌ساخت، همانا تعلق به یک «جغرافیای فرهنگی» بود؛ جغرافیایی که قلمرو گسترده‌ی زبان و ادبیات فارسی را در سرزمینهای ایران، افغانستان و تاجیکستان به هم متصل می‌کند. بفرمایید اتحاد جماهیر شوروی پیشین در اهداف سیاسی و فرهنگی خود برای درهم پاشیدن این قلمرو تا چه اندازه موفق بوده است؟

دکتر رحیم مسلمانیان قبادیانی: تاجیکها هیچ‌گاه از ایرانیان جدا نبوده‌اند. متأسفانه این مرزهای جغرافیایی اواخر سده‌های میانه پیدا شدند. صرف‌نظر از اینها، فضای فرهنگی مشترک وجود داشت ... پس از تحولات اکتبر که در پی آن دگرگونی‌هایی در سرزمین بخارا سر زد، و نیز از دوم سپتامبر سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۰ که این انقلاب از سوی بلشویکها، روسها و خلقهای دیگر تحمیل شد، مرزهای ماوراءالنهر از جمله تاجیکستان بسته شد. امپراتوری شوروی کاری کرد که نه تنها میان ملتی هم‌زبان و هم‌خون و هم فرهنگ و هم تاریخ جدایی افتاد، بلکه گاهی خاندانی پاره پاره شد؛ یکی

آن سوی نهر و دیگری این سو، و هزاران کس در حسرت دیدار یکدیگر.

این بدبختی بود! امپراتور شوروی زیانهای بسیار داشت. و اکنون در می‌یابیم که آنها اهدافی بسیار جدی داشتند و به عمد می‌خواستند تاجیکها را سرکوب کنند و از پیش بر آن بودند برادران اصلی (ایران و وطن فرهنگی تاجیکهاست) ما را جدا کنند. ما را از مرکزهای سیاسی و فرهنگی خودمان جدا کردند. سمرقند، بخارا، فرغانه و ... گهواره تمدن تاجیکان بودند از روشنفکران پنهان نیست که مرکز فرهنگ، شهر است. این مدنیت و شهرنشینی هم از شهر است و به این منظور آنها خواستند تاجیکها را از فرهنگشان جدا کنند؛ زیرا خلقی که از فرهنگش جداست، نصف کردن و ضعیف کردنش آسان است. بلشویکها تا اندازه‌ای توانستند به اهداف خود دست یابند، دلیل روشنش تاجیک کشی امروز تاجیکستان است ...

با این دیدگاه، امپراتوری شوروی همه اهدافش را عملی ساخت؛ مرزهای سیاسی را جدا کرد (تاجیکستان را جدا کرد)، مردم را از مذهب و دین محروم کرد، مدرسه‌ها و مسجدها را ویران نمود، کتابها را از میان برد و اهل علم و هنر را کشت. سرانجام نیز چنان شد که مردم از سنت و نطفه فرهنگی و مذهبی دور شدند. اگر گفتن چنین سخنی جایز باشد، با این نگاه امپراتوری شوروی به هدف اصلی و جدی خود نایل آمده است.

یکی دیگر از عواملی که در بی‌فرهنگی و بی‌مذهبی مردم مؤثر افتاد، جدا شدن از هنر و ادبیات بود. هنر در شوروی به سطحی نازل رسید و به دستگاه واسطه‌ای یکدست تبدیل شد، تا جایی که همه اهل ادب، شاعران، ناشران، و پژوهشگران نیز دستیار بلشویزم بودند.

○ موضوع ایران‌شناسی در اتحاد جماهیر شوروی پیشین تاریخی کهن دارد. شاید بتوان نخستین حرکتها را به زمان پتر بزرگ نسبت داد که در آن عصر شناخت ایران بیشتر جنبه سیاسی داشت تا علمی از جمله با تأسیس مرکز ایران‌شناسی در پترزبورگ - که یکی از بزرگترین مراکز ایران‌شناسی در جهان انگاشته می‌شود - در بیشتر رشته‌ها که تاریخ، جغرافیا - دین، زبان و ... از آن دسته‌اند، کارها و تألیفاتی پر شمار انتشار یافت. آشنایی ایرانیان با این مقوله بیشتر با آثار کسانی است که با منطق ماتریالیسم پیشین کسانی بوده‌اند که با رویکرد دیگری به ایران و فرهنگ آن نگاه کرده باشند؟

دکتر قبادیانی: بله با نگرش به اینکه پژوهشگران همیشه به یک شیوه کار نمی‌کنند، برخی از پژوهشگران دستیار بی‌واسطه حکومت زمان و رژیم بودند، اما باز دانشمندانی نیز وجود داشتند که تا اندازه‌ای در آثارشان انصاف را رعایت می‌کردند.

از جمله دانشمندانی که در آغاز سده

بیست اثری داشتند، سیمونف ایران‌شناس و مورخ پر آوازه و کسانی چون گرمسکی، برتلس و بردولف بودند؛ شخصیت‌هایی که رشته انصاف را چندان رها نمی‌کردند. درست است که اینها نیز نمی‌توانستند از سیاست بلشویک کناره‌گیری کنند - چنان که برتلس «تاریخ ادبیات فارسی تاجیک» را از قدیمی‌ترین مرحله‌ها تا سده یازدهم تألیف کرد - اما یکی از دلایلی که او به درگاه حکومت شوروی نزدیک شد این بود که بنا بر فرمان استالین، نظامی را به آذربایجان شوروی نسبت داد. در صورتی که حکیم نظامی از بزرگ سخنسرایان کلاسیک ادبیات فارسی است. او پرورده علم و ادب ایران است و بعدها نقش او در همین فرهنگ درخشید. پروفسور بردولف نیز استاد پترزبورگ بوده و بیش از سی سال سمت ریاست کرسی ایران‌شناسی آن دانشگاه را به عهده داشته و اکنون باز نشسته شده است.

بدین ترتیب برخی از دانشمندان شوروی - به تعبیر مردم تاجیک - «لبیک گوی رژیم»، و دسته‌ای دیگر کسانی بودند که حقیقت واقعی را تعریف کرده‌اند. طبیعی است آنان که با تکیه برحقیقت تاریخ تألیفاتی انجام می‌دادند، اعتبار چندانی نداشتند و سزاوار عنوان و جایزه حکومتی نمی‌شدند. شاید گفتن این جمله درست نباشد، اما شادروان برتلس با نسبت دادن نظامی به آذربایجان عنصر آکادمیک شد، در حالی که بردولف نام و عنوانی نگرفت.

تاجیکستان به «ادبیات شوروی تاجیک» موسوم شد.

این ادبیات نسبت کمتری با پیشینه گرانسنگ گذشته خود داشت و بیشتر تحت تأثیر و نفوذ اندیشه رئالیسم سوسیالیستی به حیات خود ادامه داد. حتی آنچه امروز در تاجیکستان به عنوان «ادبیات نو تاجیک» مطرح می‌شود، صورت و فرمی دگرگون شده از ادبیات فارسی است. مقصودمان تنها تغییرات پیش آمده در ساختار دستوری و واژگانی زبان نیست. در بیشتر آثار نویسندگان تاجیک گونه‌ای گرایش عجیب به رئالیسم سوسیالیستی دیده می‌شود. نظر شما در این باره چیست؟ دکتر قبادیانی: همان گونه که اشاره شد، ادبیات و هنر به دستکاری برای حزب کمونیست در شوروی بدل شده بود. ادیبی که تألیفاتش با رئالیسم سوسیالیستی

همسویی داشت، به هر شکلی موفق می‌شد. آثارش به چاپ می‌رسید، به زبانهای دیگر ترجمه می‌شد و صاحب منزل و منصب می‌شد و مدال و نشان می‌گرفت و ... اما رئالیسم سوسیالیستی خود چیست؟

رئالیسم سوسیالیستی شیوه است؛ اصول نگارش و روش تصویر حقیقت است. اگر به شیوه رئالیسم سوسیالیستی نه در عمل، بلکه در نظریه چیزی خوب است. رئالیسم سوسیالیستی بر آن است تا واقعیت بنا بر حقیقت زندگی بازتاب یابد. آنجا زیبایی بر زشتی غلبه دارد. در رئالیسم سوسیالیستی واقعیت در کشف دینامیکی و در رونق

یکی از استادان تاجیک در گفتگو با یکی از نشریات ایران گفته است: «ایران شناسی برای ما مفهوم خودشناسی دارد، ما باید اول خودمان را بشناسیم». با توجه به این سخنان بفرمایید در زمینه ایران شناسی در تاجیکستان چه اقدامات و فعالیتهایی انجام شده است؟

دکتر قبادیانی: این گفته عین حقیقت است. درست است زیرا آنگاه که تاجیکستان و ایران و افغانستان هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشتند، شماری از دانشمندان بخش خاورشناسی را تأسیس کردند و در خاورشناسی نیز بخشی به نام «ایران شناسی» به وجود آوردند. آنجا این امکان پیدا شد که درباره آثار بزرگان گذشته ما پژوهش صورت گیرد. آثار بزرگانی چون رودکی، فردوسی، نظامی، مولانا، جامی، سعدی، حافظ و دیگران به این بهانه در کتابهایی به چاپ رسید که به وسیله آنها ما با گذشته و امروز ایران آشنا شدیم.

سلسله دانشمندان بزرگ تاجیک با استاد عینی آغاز می‌شود، هر چند او بیشتر مرد سیاست بود تا ادب. از سویی در زمره این فرزندگان پیش و بیش از همه استاد غفوراف دانشمند بسیار تواناست که مقالاتش در تهران نیز به چاپ رسیده، همچنین عبدالغنی میرزا از شاگردان آنها کارهای زیادی در زمینه ایران شناسی انجام داده است.

○ پس از انقلاب اکتبر ادبیات فارسی در

عبارتی پس از تشکیل انجمن بیستم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی پیشین، خروشچف با جسارت به میدان آمد و پرستش شخصیت استالین را محکوم کرد. آنگاه فرصتی اندک پدید آمد که برخی ادیبان تاجیک با ادب و فرهنگ ایران و افغانستان آشنا شوند. پس از اینکه از جانب گورباچف در جامعه شوروی بازسازی آغاز شد، از سال ۱۹۸۵ این رابطه قوی تر گشت و ادیبان ما یک راه فرار یافتند.

ایران کنونی که میراث گذشته را به گونه‌ای کامل در خود نگه داشته، تنها راه واقعی استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تاجیکستان است و تبدیل خط فارسی یکی از خواسته‌های مردم ما بود.

○ صدرالدین عینی از چهره‌های برجسته ادبیات فارسی تاجیک است که برای فارسی زبانان ایرانی نیز نامی آشناست. منتقدان میان او و ماکسیم گورکی از نظر دیدگاه و زبان ادبی شباهتهایی یافته‌اند، شما در این باره چه می‌گویید؟

دکتر قبادیانی: به نظر من با نگاهی مبالغه‌آمیز می‌توان گفت شباهت آثار استاد عینی با آثار الکساندر ماکسیمویچ گورکی در ساخت کارهاست، چنان که هر سخنگو و پژوهنده‌ای می‌خواست به قول تاجیکها «روی خود شیرین کند»، چنین اشتراکی را می‌جست. این سخن را استاد عینی هم گفته است. او دلیل می‌آورد: «تا زمانی که با آثار گورکی آشنایی نداشتیم، در تألیفات من

تدریجی خود بر زشتی غالب است، اما طلب حکومت چیز دیگری است؛ حکومت می‌خواهد واقعیت شیوه‌ای وارونه یابد، به گونه‌ای که باید باشد، نه چنان که هست. یعنی باید آن طور باشد که شخص کمونیست انسانی پاکیزه باشد و از او هیچ اشتباه و اقدام نادرستی صادر نشود. شخص کمونیست غمخوار و مهربان است، شخصی است که وجود او بهترین جامعه و انسان در شوروی والاترین انسان است...

با این دیدگاه نویسندگان و شاعران ما مجبور بودند دروغ بگویند. و آنکه کمی به حقیقت نزدیک می‌شد، سرکوب، زندانی و سپس شکنجه می‌شد. پیامد این رفتار آن است که جریان اساسی ادبیات ما مجرای ادبیات نادرست می‌شود. از این رو نه تنها در ادبیات ما الفاظ و عبارات و حتی دستور زبان دیگرگون شده، بلکه جوهر ادبیات هم - بویژه در نثر - تغییر یافته است.

اکنون ادیبانی که به استادان نثر مشهور شده‌اند، در نثرشان از سنتهای ادبی بهره‌های فراوان برده‌اند.

○ گویا در تاجیکستان برای احیای مواریت فرهنگی حرکت‌هایی تازه همچون بازگشت به خط فارسی شکل گرفته است، آیا این بازگشت به خویشتن در ادبیات و هنر این منطقه نمودی هم داشته است؟

دکتر قبادیانی: بله، نگاهی به تاریخ جامعه شوروی تاجیک و تاریخ ادبیات آن برهه نشان می‌دهد که از اواخر سالهای پنجاه، و به

اینجا جامعه و رژیم فرهنگ پرور نیست. به همین سبب از مداحی و ستایش این جامعه روی بر می‌گرداند. با تکیه بر این نکات می‌توان گفت استاد عینی شخصیتی بزرگ است، اما خود چیزی اظهار نکرده.

○ در ادبیات نو تاجیک برای روند تحولات ادبی پنج دوره قایل شده‌اید: مرحله جدل برای رهانیدن مردم از ستم، مرحله تلاش در راه خودشناسی، مرحله تشکل و تحول ادبیات قالبی، مرحله جهش از قالب بیرنگی به شیوه‌ای نو، و (از آخر سالهای دهه هشتاد به این سو) مرحله رشد حقیقی ادبیات مردمی. این تحولات چگونه ایجاد شد؟

دکتر قبادیانی: از اینکه نوشته‌های مرا خوانده‌اید و بر آنها درنگ کرده‌اید، بسیار سپاسگزارم. این سخن من به طبع پیشنهاد است. شاید پژوهشگران آن را نقد کنند و شاید تصحیح یا تکمیل شود، اما به هر رو چنین می‌نماید ادبیاتی که در شوروی بدان «ادبیات معارف پرور» می‌گویند، با ادبیات سده‌های میانه تفاوت دارد. از نیمه دوم سده نوزدهم و به عبارت دیگر از زمانی که احمد مخدوم دانش به همراه شاگردانش به میدان ادبیات آمد، این تفاوت پیدا شد. تفاوتش این است که «انسان واقعی» به ادبیات وارد می‌شود. درست است که انسان واقعی در ادبیات سده پانزدهم و در آثار زین‌الدین محمود واصفی و در بدایع و وقایع دیگر ادیبان نیز دیده می‌شود، اما هنگامی که از

سخنهای عوامانه، تمثیلهای و ... خیلی کم بودند. بعد از اینکه با آثار گورکی آشنا شدم، مقام تمثیل در آثار من زیاد شد ...». نمونه‌ای که می‌گوید رمان «غلامان» است.

اما این سخن خوشامدی بیش نیست، زیرا اگر با دقت بنگریم، زبان قصه «آدینه» - که در ایران هم تا اندازه‌ای اعتبار دارد - از رمان «غلامان» پایین‌تر نیست، بلکه به مراتب بلندتر و جا افتاده‌تر است. نفوذ گورکی در جای دیگر است. نفوذ گورکی نه تنها در آثار استاد عینی، بلکه در آثار دیگران هم به چشم می‌خورد. این تأثیر در نگارش واقعیت است؛ در زمینه ستایش از حقیقت جامعه شوروی و کمونیست و این‌گونه چیزهاست. آنچه در گورکی هست، در عینی هم هست؛ یعنی نه تنها در زبان و نگارش.

باید گفت استاد عینی پس از سالهای دهه چهل حقیقت را در می‌یابد و گمراهی را احساس می‌کند. من جایی نخوانده‌ام که استاد عینی پس از سالهای چهل پشیمان شده باشد. به این دلیل که او از سمرقند دیگر به بخارا (زادگاهش) باز نگشت و پس از سالهای چهل نیز دیگر درباره جامعه شوروی اثری جدی تألیف نکرد. پس از سالهای چهل بیشتر به خلق آثار علمی و تخیلی پرداخت و درباره واصفی، رودکی، ابن سینا و فردوسی و ادیبان گذشته مقالات و رسالات بسیار تألیف کرد.

بدین ترتیب استاد عینی پی می‌برد که جامعه کمونیستی شوروی جامعه‌ای نیست که به درد مردم زحمتکش بخورد.

از میان رفتن ادبیات ملی نیست، بلکه پنهان است.

○ با ظهور نسل جدیدی از نویسندگان همچون: جلال اکرامی، رحیم جلیل، آکابروف، ستار ترسون، محی‌الدین خواجه یوف، ساتم‌الوغ زاده، بهمنیار و ... خونی تازه در رگ و پسی داستان نویسی تاجیکستان جریان یافته است، آیا در گذر این سالها از آثاری که بتواند معرف تام و تمامی از ادبیات داستانی تاجیکستان باشند، می‌توان سراغ جست؟

دکتر قبادیانی: ادیبانی را که جناب عالی نام بردید، نمی‌توان در یک قالب جا داد، چنان که استاد جلال اکرامی آثار خواندنی بسیار دارد، اما بیشتر تألیفاتش زمانمندند و تاریخ مصرف دارند. از فاتح نیازی - که روحش شاد باد - نمی‌دانم چیزی خواندنی وجود داشته باشد! از استاد رحیم جلیل هم به همین گونه؛ و گمان نمی‌کنم چیزی از وی مانده باشد. اما ستار ترسون و محی‌الدین خواجه یوف نوشته‌هایی دارند که خواندنی است.

ستار ترسون به وقایع خونین سال بیستم به شیوه‌ای دیگر نگاه کرده. محی‌الدین خواجه یوف با دیدی دیگر به رویدادهای سالهای دهه سی نگریسته است. او نوشته‌های خواندنی بسیار دارد، اما از روند عمومی داستان نویسی تاجیک می‌خواهم دو قصه را جدا کنم: یکی رویه‌ای است که استاد الوغ زاده دارد و دیگر رویه‌ای که خیلی

ادبیات کلاسیک سخن می‌گوییم، حکیم نظامی، فردوسی، جامی، مولوی و ... را در نظر داریم. در این عصر ادبیات مرز جغرافیایی ندارد. مرزها بین عدل و داد و ناعدلی است؛ میان خیر و شر. این آشکارترین نشانه ادبیات کلاسیک فارسی است که در ادبیات دیگر ملتها تا حدی زیاد نشانی ندارد. به گمان من یکی از نشانه‌های مشخص حشمت این ادبیات، در همین است.

به هر حال از سالهای پنجاه و پنج به بعد، تا دوره‌ای که خروشچف به قدرت رسید این ادبیات به پندار من ادبیات قالبی است؛ ادبیات یکرنگ، ادبیات بی رنگی و ادبیات بریده از سنتهای ادبی ایران و افغانستان امروز. ادبیاتی است پایبند به ادبیات شوروی و خلقهای دیگر شوروی این ادبیات زیر سلطه و نفوذ حزب کمونیست بود و با اقدامات خروشچف اندکی آزادی در آن احساس شد، چنان که کمی با ادیبان گذشته خود و نیز با ادبیات ایران و افغانستان و دیگر ملتها آشنایی پیدا کردیم، از آن پس اندک نسیمی در ادبیات ما وزیده، اما خیلی ضعیف است.

این کوششها تا آخر سالهای دهه هشتاد است، تا زمان بازسازی گورباچف. و از این زمان به بعد در نظر من مرحله دیگری آغاز می‌شود، که اینجا ادبیات در خدمت نهضت ملی آزادخواهی است؛ البته نه به طور کامل. امروز متأسفانه چیزی از ادبیات مردمی امکان انتشار ندارد، اما این به معنای

سنتهای قدیم خود را از دست نداد یا کمتر از دست داد، عروض باقی ماند، قافیه پایدار ماند، و سنتهای انواع شعر (غزل، دوبیتی، قصیده و ...) از میان نرفت. این چیزها ما را به ادبیات سنتی قدیم متصل می‌کردند. از سوی دیگر، جالب است بدانید که شاعرها بیشتر کنجکاو هستند و از سالهای دهه پنجاه به بعد که امکان آشنایی با فرهنگ ملتها از جمله ایران بیشتر شد، آنها فعالیت بیشتری از خود نشان دادند. اما ناشران کمتر توجه نشان می‌دادند. در سالهای آخر دهه پنجاه گزیده آثار علامه اقبال و ایرج میرزا انتشار یافت ولی پیش از آن، نمونه شعرهای آنها دست به دست گشته و نوشته و به خاطر سپرده می‌شد.

از این نگاه، ارتباط و نزدیکی در نظم بیشتر است.
 ○ با سپاس از فرصتی که در اختیار ما نهادید.

جوان است و در واقع نویسندگان جوان آن را پدید آورده‌اند، چنان که در آثار بهمنیار این رویه را می‌توان دید.

○ عبدالمجید صمد چه؟

دکتر قبادیانی: عبدالمجید صمد، صائب رحیم و نویسندگان دیگری هم هستند، اما پیشرو نویسندگان این رویه، بهمنیار است. عبدالمجید صمد نثری دیگر گونه دارد، به طوری که می‌توان گفت به واقع نگاری نزدیک است.

○ به نظر شما آیا میان ادبیات معاصر ایران و ادبیات نو آیین تاجیک پیوندی وجود دارد، اگر هست در چه زمینه‌ای این پیوستگی مشخص تر است؟

دکتر قبادیانی: به گمان من این پیوند، رابطه‌ای به نسبت قوی است. در نظم البته رابطه زیادتر است. شاید این پیوستگی چندین علت داشته باشد از جمله اینکه نظم



ایران و هند؛ دیرینگی تبادل فرهنگی

گفتگو با
دکتر امیرحسین عابدی
دکتر اظهر دهلوی
دکتر شریف حسین قاسمی

معاصر داشته‌ایم. این گفتگو در خانه فرهنگ ایران در دهلی صورت پذیرفته و جناب آقای محمد باقر کریمیان در انجام این مصاحبه همکاری صمیمانه و بسیار مفتنمی داشته‌اند که بدین وسیله از ایشان تشکر می‌کنیم. با هم متن این گفتگو را از نظر می‌گذرانیم

● ضمن سپاس از جناب عالی که در این گفتگو شرکت کردید خواهشمندیم درباره زندگی و تحصیلات خود صحبت بفرمایید. استاد امیرحسین عابدی: در سال ۱۹۲۱ در خانواده‌ای از سادات زیدی و عابدی و در دهی از توابع شهرستان قاضی پور در استان «اتار پرادش» هند متولد شدم. در «رامپور» دوره تحصیلات ابتدایی را پشت سر نهادم و در آنجا زبانهای عربی، فارسی، انگلیسی و سانسکریت را آموختم. سپس به «آدره» آمدم و در آنجا فوق لیسانس و دکترا گرفتم. از سال ۱۹۴۵ تاکنون نیز در دهلی زندگی می‌کنم.

معرفی چهره‌های بزرگی که به هنر و ادب پارسی خدمت کرده‌اند، ضرورتی است که در انجام آن بیش از پیش باید کوشید؛ در سرزمین پهناور هند نیز ادیبان و دانشمندان بزرگی در راه تحقق این مهم، عمر و امکانات خویش را با شور و شوقی وصف ناپذیر مصروف داشته و به پاسداشت فرهنگ پارسی پرداخته‌اند. ادیب فرزانه جناب دکتر امیر حسن عابدی یکی از این مردان علم و ادب است که عمری را صمیمانه و پیگیر به نشر و گسترش ادب فارسی در شبه قاره هند اختصاص داده و در این راه گامهای موفقیت آمیزی به پیش برداشته است.

استاد عابدی اکنون استاد ممتاز ادبیات فارسی در دانشگاهها و مراکز علمی آن سرزمین است و افزون بر تألیف کتب و نشر مقالات، به تربیت شاگردان بسیاری اهتمام ورزیده است. آنچه در پی می‌آید ماحصل گفتگویی است که با این ادیب و اندیشمند

داشته‌اند، نوشته‌ام و دورهای نفوذ ادبیات هندی را به چند بخش دسته‌بندی کرده‌ام، دوره پیش از سلطنت دهلی، دوره غلامان، دوره حاجیان، دوره لودیه‌ها، و دوره مغول. پیش از این، زبان رسمی هند زبان انگلیسی بود و تدریس و خواندن و نوشتن هم به زبان انگلیسی انجام می‌گرفت، اما در دهلی اکنون افزون بر انگلیسی، فارسی هم تدریس می‌شود. در دانشگاه‌های دیگر، اردو و هندی هم هست و ما اصرار داریم که یا انگلیسی بنویسیم یا فارسی یا عربی. اما مشکل اینجاست که نسخه‌های برخی کتابهای فارسی نایاب است. برای نمونه شادروان انصاری که نخستین شاگرد من بودند، پایان نامه خود را به زبان فارسی نوشتند، خانمی هم بودند که این کار را انجام دادند و نیز بسیاری دیگر.

درباره تأثیر نفوذ زبان فارسی بر زبان بنگالی فعالیت‌هایی انجام داده‌ام؛ کتابی نیز از دوره دریافت دکترا در دانشگاه تهران آماده چاپ دارم؛ و اکنون چند سال است روی یک ترجمه دیگر از زبان سانسکریت کار می‌کنم که از «کلیله و دمنه» کامل تراست و تاکنون به دست فارسی‌زبانان و ایرانیان نرسیده است. این کتاب در ده جلد از سوی یونسکو در انگلستان چاپ شده است.

ترجمه ما نزدیک به چهارده سال در چاپخانه بود، و اگر چه چاپخانه از بین رفت، اما خوشبختانه متن آن کتاب در دست ماست و قرار است جناب استاد محمد باقر کریمیان راین فرهنگی ایران در هند آن را

نزدیک به دوازده سال در دانشکده سنتی «سیفوز»، دانشیار زبان فارسی و اردو بودم. در همان سالها به ایران دعوت شدم و تقریباً دو سال آنجا بودم. ابتدا در دانشگاه سمت دانشیاری داشتم، پس از آن به مقام استادی رسیدم و نخستین استاد و رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه دهلی بودم. پس از آن از سوی رئیس جمهور هند تقدیرنامه‌ای به من اهدا شد و در ضمن، به عنوان پاداش هر ساله ده هزار روپیه از سوی دولت برای ما تعیین شد که این مبلغ را فقط استادان ممتاز رشته‌های فارسی و عربی و سانسکریت دریافت می‌کردند. از آن تاریخ تاکنون بیش از دوازده سال است که در روز پانزدهم آگوست (روز استقلال هند) از میان استادان عربی و فارسی و سانسکریت چند نفر انتخاب شده و به آنها تقدیرنامه اهدا می‌شود. در ماه مارس نیز طی جشنی مفصل به گونه‌ای رسمی از استادان تقدیر می‌شود.

چهل و پنج سال است که ساکن دهلی هستم، یعنی از زمانی که هند هنوز مستقل نشده بود. گفتم که نزدیک به دو سال در ایران بودم؛ از آن زمان من مطالعاتم را آغاز کردم و پس از بازگشت از ایران تصمیم گرفتم درباره ادبیات فارسی در هند مقالاتی بنویسم. دوست داشتم زبانهای عربی، فارسی، انگلیسی و سانسکریت را بخوانم، البته زیاد مسلط نیستم، اما علاقه پیدا کرده‌ام. همچنین دو سه مقاله درباره نفوذ لغات و واژگان هندی در زبان فارسی و قصه‌ها و داستانهای هندی که بر ادبیات فارسی تأثیر

پس از آن، سه کتاب که شامل یک داستان است و در زبان هندی شاهکار به شمار می‌رود، نوشته‌ام که به فارسی هم ترجمه شده، و سپس «سوز و گداز» را که دربارهٔ رویدادی است که در زمان اکبر شاه اتفاق افتاده است (در آن زمان رسم بر آن بود که وقتی شوهری می‌مرد همسرش را در آتش می‌سوزاندند، و حکایت چنین است که اکبر علیه این سنت قیام می‌کند. زنی را که همسرش مرده و تصمیم به خودسوزی گرفته، طلب می‌کند و بر تخت شاهی می‌نشانند و افزون بر تخت پادشاهی قدرت خودش را هم در اختیارش می‌گذارد تا مانع خودسوزی او شود، اما زن می‌گوید: شوهرم منتظر من است و من باید به دیدار او بروم). این حکایت به «سوز و گداز» شهرت یافته است. پس از چاپ «سوز و گداز» کتاب «تاریخ صفوی» را منتشر کردم و سپس در «منتخب التواریخ» که نسخه‌های آن منحصر به فرد بوده و به صورت کتابی مصور در ایران چاپ شده است، مقاله‌ای دربارهٔ نیما یوشیج نوشتم؛ همچنین مقاله‌ای مفصل در مورد شهریار شاعر بزرگ تبریزی - که در سال ۱۳۶۹ در ایران با ایشان ملاقات کردم - نوشتم. مقالات مرا آقای شریف قاسمی گردآوری کرده و به صورت کتاب منتشر می‌کنند.

افزون بر اینها، کتاب «تاج‌المآثر» را که نخستین کتاب فارسی دربارهٔ سلطنت دهلی است و یکی از منابع معتبر در تاریخ دورهٔ اسلامی هند است و هنوز چاپ نشده

برای چاپ به ایران بفرستد. این کتاب برای نخستین بار به دنیای فارسی زبان خواهد رسید. البته این فقط ترجمهٔ یک سوم کتاب است.

پس از این، روی آثار ناشناختهٔ نویسندگان و شاعران بزرگ فارسی، چه در ایران و چه در هند کار کردم و تقریباً بیست و پنج غزل از امیر خسرو دهلوی، برخی قطعه‌ها و رباعیات از کمال‌الدین اسماعیل و دو غزل از سعدی یافتم که تاکنون چاپ نشده‌اند و در دیوان و کلیات هم نیامده است. همین طور اشعاری از عنصری، فرخی، خاقانی و منوچهری و ... به صورت یک بیاض که به خط نسخ نوشته شده است و تاریخ کتابت آن مشخص نیست.

در این کتاب رباعیات به چند بخش تقسیم شده‌اند، برای نمونه یک بخش درباره موعظه است، یک بخش درباره شراب و ... همچنین بیست و پنج رباعی از عمر خیام و بخشی از آثار خواجوی کرمانی یافته‌ام که تاکنون چاپ نشده و ناشناخته مانده‌اند. در این باره یک مقاله مفصل که شامل غزلیات ناشناخته است - با توجه به بررسی همهٔ نسخه‌های خطی موجود در هند - نوشته‌ام که در قالب یک کتاب آن را منتشر خواهم کرد.

نخستین کتاب شما کدام است و آثار

دیگرتان در چه زمینه‌هایی است؟

دکتر عابدی: کتاب «گلزار جان» از نخستین آثار من است که از سوی دانشگاه «علی‌گه» و نیز مرکز فرهنگی چاپ و منتشر شده است.

در دست انتشار دارم.

البته آقای اظهر دهلوی و شریف قاسمی و آقایان دیگر این کار را بهتر از من انجام خواهند داد، و من امیدوارم که این کار را با اینکه سالهای آخر زندگی ام است، بتوانم انجام دهم.

دکتر اظهر دهلوی: همزمان با بازگشت استاد عابدی از تهران من افتخار شاگردی ایشان را داشتم و به اصطلاح «زهد در ادبیات فارسی» را از استاد آموختم. زبان فارسی در هند پیشینه‌ای طولانی دارد، اما متأسفانه امروزه رونق گذشته را از دست داده است. بویژه پس از تسلط انگلیسی‌ها بر هند زبان انگلیسی جایگزین زبان فارسی شد. هدف انگلیسی‌ها این بود که رابطه مستقیم میان ملتهای فارسی زبان را از بین ببرند. در این میان استادان برجسته هندی کوشش کردند که زبان فارسی را در هند زنده نگاه دارند و در این مهم، دکتر نذیر احمد و دکتر حسن عابدی سهم بسزایی داشته‌اند. ایشان با تدریس در دانشگاهها و تربیت شاگردان به احیای زبان فارسی پرداختند. استاد عابدی توجه ویژه‌ای به گفتگو به زبان فارسی داشتند و در اینکار، دانشگاه دهلوی با راهنمایی استاد عابدی نسبت به دانشگاههای دیگر پیشگام بوده است. استاد زحمت زیادی می‌کشیدند تا ما کلمات و واژگان را درست ادا کنیم و معتقد بودند هدف اصلی از یاد گرفتن زبان ابلاغ و تصریح است و اگر شنونده مقصود ما را متوجه نشود، در واقع یادگیری بیهوده بوده است. به کوشش ایشان است که اکنون در

دهلی چندین شاعر وجود دارند که به فارسی شعر می‌سرایند.

نکته با اهمیت دیگر، توجه استاد عابدی به فن ترجمه است. اکنون یک سوم کتابها از زبان سانسکریت و هندی به زبان فارسی برگردانده شده‌اند. هدف اصلی ایشان غنا بخشیدن به زبان فارسی بوده است، یعنی هر موضوعی که به نظرشان جالب می‌رسید کوشش می‌کردند از طریق ترجمه به خوانندگان منتقل کنند. به همین علت است که امروزه می‌بینیم خیلی کتابها اصلشان موجود نیست، و این دیانت علم ترجمه بود که همه آنچه را می‌خواندند عیناً ترجمه می‌کردند. این کساری پسندیده است و برماست که امروز این دیانت را زنده کنیم. استاد عابدی کتابهایی را که در حال نابودی بود، معرفی می‌کردند تا نسبت به ترجمه آنها اقدام شود. و این خدمتی است که هندی‌ها به زبان و ادبیات فارسی کردند و کتابهای زیادی از سانسکریت و هندی به زبان فارسی ترجمه شد.

می‌دانید که هند یک شبه قاره است و تنها یک یا دو زبان در آنجا نیست، بلکه شانزده زبان رسمی در آنجا وجود دارد و اگر لهجه‌های گوناگون آن را نیز در نظر بگیرید، بیش از ششصد زبان و لهجه در شبه قاره هست حتی برخی مطالب را از فارسی به لهجه‌های محلی ترجمه کردند و کمک بزرگی که زبان فارسی به لهجه‌های محلی کرده، همین است؛ چرا که اگر فارسی نبود، ممکن بود این زبانهای محلی به رشد و

دارم) و دکتر محمد یوسف از جمله شخصیت‌هایی هستند که اکنون با انجمن همکاری می‌کنند.

○ اگر ممکن است استادان خودتان را نیز نام ببرید؟

دکتر دهلوی: استادان ایرانی من، دکتر پورداوود، دکتر معین، استاد کیا، استاد خانلری و استاد ذبیح‌الله صفا بودند. در هند نیز استاد عابدی، استاد قادری و دکتر وحید میر که «تاریخ امیر خسرو دهلوی» بهترین کتاب ایشان است، استادان من بودند. همچنین خطیب و دانشمند بزرگ سید مرحوم استاد مهدوی که من در خانواده او تربیت و پرورش یافتم.

می‌خواهم موضوعی را مطرح کنم که برابم خیلی جالب است: چند سال پیش که استاد عابدی در آستانه بازنشستگی بودند و ما درباره آن فکر می‌کردیم، خود ایشان هیچ نگرانی‌ای نداشت و معتقد بود که دانشمند و محقق هیچ گاه بازنشسته نمی‌شود. اکنون نیز می‌بینیم که پس از هشت - نه سال که از بازنشستگی ایشان می‌گذرد، همچنان فعال و پرکار هستند و این برای من خیلی جالب است.

○ از استاد دکتر شریف قاسمی خواهشمندم همراه با معرفی خود، از کارهایشان سخن بگویند.
دکتر شریف حسین قاسمی: خود را از خدمتگزاران زبان و ادبیات فارسی در

شکوفایی کنونی خود نرسند. می‌توان گفت نهضتی در زبانهای محلی آغاز شده و تمام مسایلی که در زبان فارسی وجود داشته، بر زبانهای محلی، مانند هند و بنگالی نیز اثر گذاشته است و این زبان را غنی و پر بار کرده است؛ غنایی که ممکن بود پس از دویست یا سیصد سال به آن برسد.

اقدام دیگری که به راهنمایی استاد عابدی انجام شد این بود که طی پروژه‌ای در دانشگاه دهلی تاریخ ادبیات فارسی در بخشهای گونه‌گون هند پژوهش و بررسی بشود. استاد به فراخور ذوق و قریحه دانشجویان هر بخش را به یک نفر واگذار می‌کرد تا روی آن کار کنند. این کار بسیار بزرگی است که تقریباً آماده چاپ است. از اینجا عمق بینش و ژرفنگری استاد مشخص می‌شود که چقدر دوراندیش بودند که حدود سی تا سی و پنج سال پیش این کار را آغاز کردند.

نکته دیگری که آقای دکتر عابدی به آن توجهی خاص داشتند این بود که تمامی استادان را گرد هم آورده و انجمن استادان زبان فارسی را تأسیس کردند و ما امیدواریم ایشان همیشه سالم و سلامت باشند و سالیان سال زنده بمانند و ما بتوانیم با راهنماییهای ایشان زبان فارسی را گام به گام پیش ببریم.

شادروان استاد انصاری نخستین دبیر انجمن بودند، آقای دکتر شریف قاسمی، دکتر آصف خان، دکتر سید جعفری، دکتر انصاری دهلوی (که افتخار شاگردی ایشان را

دانشگاه دهلی می‌دانم و افتخار می‌کنم که شاگرد آقای دکتر عابدی هستم. این از الطاف استاد عابدی است که من زبان فارسی را یاد گرفتم. ما از محضر ایشان آموختیم که چگونه باید به فارسی سخن بگوییم. به منظور تحصیلات عالی هیچ‌گاه به ایران نرفته‌ام، اما با این وجود می‌توانم به زبان فارسی گفتگو کنم. (همان‌گونه که دکتر اظهر بیان کردند) پروفیسور عابدی همواره تاکید می‌کردند که ما باید با فارسی امروزی آشنایی کامل داشته باشیم.

دکتر عابدی پس از بازگشت از تهران در «خانه فرهنگ ایران» کلاسهای برپا کردند که دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستانها و ... در آن کلاسها شرکت می‌کردند و خود دکتر عابدی در آنجا مکالمه زبان فارسی تدریس می‌نمودند.

این موضوع تقریباً مربوط به سی سال پیش است (یعنی سال ۱۹۶۲ - ۱۹۶۱). من از همان سالها تاکنون از محضر استاد کسب فیض می‌کنم. پس از دریافت مدرک فوق لیسانس، از دانشگاه دهلی دکترایم را گرفتم. استاد راهنمایم نیز دکتر عابدی بودند و عنوان پایان‌نامه‌ام «تاریخ ادبیات فارسی در هند» بود. همان‌گونه که دکتر اظهر بیان کردند، پروفیسور عابدی برنامه و پروژه‌ای تهیه کردند که تاریخ کامل زبان و ادبیات فارسی هند بررسی شود. بدیهی است که این تاریخ دیرینگی و قدمتی بیش از ششصد سال دارد و به سبب دشواری کار، پروفیسور عابدی این تاریخ را میان دانشجویان تقسیم

کردند و هر دوره پنجاه ساله آن را به یک نفر سپردند تا روی آن کار شود. پس از سی سال، تاریخ مذکور با راهنماییهای دکتر عابدی آماده شد و اگر مؤسسه‌ای یا «خانه فرهنگ» خودمان و یا استادی برجسته مانند دکتر عابدی آن را بررسی کند، می‌توانیم تاریخ کامل زبان و ادبیات فارسی در هند را چاپ کنیم. می‌خواهم به نکته‌ای مهم از زندگانی استاد عابدی اشاره کنم. ایشان افزون بر اینکه پژوهشگری پرآوازه و مشهور هستند، امتیاز بزرگشان این است که معلم و استادی برجسته نیز می‌باشند و علاقه زیادی به تدریس دارند. بسیار پیش می‌آمد که ایشان برای شرکت در گردهمایی یا نشستی به خارج از دهلی می‌رفتند و ما می‌دانستیم که ایشان در مسافرت هستند، اما می‌دیدیم که به هر شکل ممکن خودشان را برای کلاس می‌رسانند. و دوستان ما هم می‌دانند که بسیاری از مواقع پیش می‌آمد که استاد پس از بازگشت از مسافرت بدون اینکه استراحتی بکنند و حتی لباس خود را عوض کنند، در کلاس حاضر می‌شوند، و ما تعجب می‌کردیم و به ایشان می‌گفتم که استاد لازم نبود بعد از این مسافرت خسته‌کننده به کلاس بیایید، می‌توانستیم کلاس را فردا برقرار کنیم. اما ایشان هیچ‌گاه برای خود آسودگی قایل نمی‌شدند.

نکته دیگر درباره شخصیت پربرکت دکتر عابدی این است که بیشتر استادان دانشگاههای هند از شاگردان دکتر عابدی هستند. در دهلی دو دانشگاه دیگر وجود دارد

کار آسانی نیست، اما پروفیسور عابدی شیوه جالبی برای آموزش شاگردان خود داشتند. برای نمونه ایشان پیش‌نویس و دست‌نوشته‌های خود را به شاگرد خود می‌دادند و می‌گفتند که آنها را پاک‌نویس کند. لازم بود آنها را با دقت بخوانیم و چون در این مدت صدها مقاله را پاک‌نویس می‌کردیم، در نتیجه با شیوه تحقیق، روش کار ایشان، شیوه نوشتن کتاب، مقاله و ... آشنا می‌شدیم. منظورم این است که ایشان به تربیت و پرورش شاگردان توجهی خاص داشتند. برای نمونه زمانی که از ایشان برای شرکت در کنفرانسی در بنگلادش دعوت شد، به ما گفتند بروید و درباره ادبیات فارسی در بنگلادش تحقیق کنید و مقاله‌ای بنویسید. همه ما می‌دانستیم که ایشان چه چیزی برای آن کنفرانس در نظر دارند، اما می‌دانستیم که هدفشان آن است که ما به دنبال تحقیق برویم و تلاش کنیم و کتابهای گوناگون را در این باره مطالعه بکنیم. این روش خاص استاد عابدی است. ایشان عشق و علاقه‌ای خاص به زبان فارسی دارند. در جلساتی که دوستان شرکت می‌کنند همواره تأکید پروفیسور عابدی این است که باید زمینه‌های علاقه به زبان فارسی بیشتر ایجاد شود و در همه دانشگاههای هند زبان فارسی تدریس شود. ایشان بویژه روی تدریس ادبیات معاصر فارسی در دانشگاه دهلی تأکید دارند، چون متأسفانه در برخی از دانشگاههای هند کتابهایی مانند «حاجی بابا اصفهانی» به عنوان نثر معاصر تدریس می‌شود. ما به

که زبان فارسی در آنجا تدریس می‌شود. از جمله «دانشگاه جواهر لعل نهرو». من به طور دقیق نمی‌دانم، اما اگر این دانشگاه پنج استاد داشته باشد، دست کم سه نفر ایشان از شاگردان پروفیسور عابدی هستند و همین طور در دانشگاههای بمبئی، کلکته، مدارس و دیگر جاها. زمانی که ایشان در دانشگاه تدریس می‌کردند، رئیس دانشگاه چون می‌دید که ایشان زیاد کار می‌کند، اجازه می‌داد که دکتر عابدی یک معاون داشته باشد. و من خودم آن زمان معاونت ایشان را به عهده داشتم. تمام کسانی که معاون دکتر عابدی بودند و خود دارای تالیفات زیادی هستند؛ از جمله پروفیسور نورحسن انصاری که معاون دکتر عابدی بودند و کتابهای زیادی نوشته‌اند. خود بنده با راهنمایی استاد چند کتاب نوشته‌ام.

نکته مهم دیگری که ظاهراً دکتر عابدی فراموش کردند اشاره کنند، این بود که ایشان برای نخستین بار در شبه قاره هند مجله‌ای به زبان فارسی منتشر کردند. البته پیشتر، مجلات دیگری بود که بخشی از آنها به فارسی چاپ می‌شد، اما مجله ایشان به نام «فرهنگ» کاملاً به فارسی بود.

ایشان به معرفی و شناساندن آثار فارسی موجود در هند توجه بسیار داشته‌اند و همان گونه که جناب دکتر فرمودند، بیشتر آثار ایشان ترجمه آثار سانسکریت به فارسی است، یعنی هدف استاد معرفی آثار فارسی در هند بوده است.

همه می‌دانیم کار فرهنگی و علمی

اینها از ایران به هند آمده‌اند. ما لغات ترکی زیادی داریم که وارد زبان ما شده است. عربی و ترکی نیز به وسیله ایرانی‌ها به هند آمده است. زبان فارسی هشتصد سال زبان رسمی و درباری و فرهنگی ما بوده است. رئیس دادگستری ما، آقای کی‌نیا گفته‌اند که برای ما سه زبان لازم است: انگلیسی برای پول، سانسکریت برای دین و زندگانی، و فارسی برای فرهنگ. انسان بدون فرهنگ تهی است. شما همین بنای «تاج محل» را نگاه کنید. «تاج محل» روح ایرانی در جسم هندی است. مواد و مصالح آن هندی است، اما روح آن از ایران آمده است. جواهر لعل نهرو در یکی از کتابهایش نوشته است: «هیچ یک از کشورها در دنیا به اندازه هند و ایران به یکدیگر نزدیک و قریب نیستند».

○ نخستین آشنایی‌های هندیان با زبان فارسی به چه دوره‌ای باز می‌گردد؟
دکتر عابدی: به عهد سلطان محمود غزنوی بعدها جانشینان او و دیگر ایرانیان که از حمله مغولان می‌گریختند، به لاهور - که در آن زمان اولین مرکز زبان و ادبیات فارسی در هند بود - آمدند و در آنجا مستقر شدند، شاعرانی مانند مسعود سعد سلمان.

○ نخستین شاعران هندی که به زبان فارسی شعر سرودند چه کسانی بودند؟
دکتر عابدی: امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی که هر دو با هم معاصر بودند. ابوالفرج رونی و همین طور سراجی (اولین

همت پروفیسور عابدی در دانشگاه دهلی شعر معاصر فارسی پس از انقلاب و نمایشنامه و ادبیات معاصر را نیز تدریس می‌کنیم.

دکتر عابدی چون ریاست گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی را بر عهده داشتند، سمیناری مرکب از پنجاه تن از استادان، دانشمندان و پژوهشگران زبان و ادبیات فارسی تشکیل دادند که سه روز ادامه داشت و هدف از برگزاری این سمینار این بود که ما چگونه می‌توانیم شمع زبان و ادبیات فارسی را در میان هنرمندان و مردم هند روشن نگاه داریم و چه تغییراتی باید در دروس ما ایجاد شود؟ روش تدریس باید چگونه باشد؟ در پایان، برنامه‌ای تنظیم کردیم که قرار شد در تمام دانشگاه‌های هند که زبان فارسی در آنها تدریس می‌شود، به اجرا گذاشته شود. و خوشبختانه تا حدودی در این کار موفق بوده‌ایم و وضعیت کمی بهتر شده است، اما متأسفانه به شدت با کمبود کتابهای درسی فارسی رو به روییم.

○ جناب دکتر عابدی، به علت کشش و علاقه شما به زبان و ادبیات فارسی چه بوده است؟

دکتر عابدی: خانواده ما، چه هندو و چه مسلمان با «گلستان» و «بوستان» و زبان فارسی زندگی کرده‌اند. من بارها گفته‌ام که فارسی تنها یک زبان نیست، بلکه یک فرهنگ است. فرهنگ هند از عناصر هندی و ایرانی و اسلامی گرفته شده است، و تمام

دارد که دولت نمی‌تواند به همه آنها برسد. فارسی زبان هیچ استانی نیست. زبان فارسی زبانی کلاسیک است و اکنون تا حدودی نسبت به گذشته از بین رفته است. زمانی که انگلیسی‌ها به هند آمدند لازم بود فارسی بدانند، چرا که بدون زبان فارسی نمی‌توانستند به نیت خود برسند. اما پس از مدتی زبان انگلیسی را جایگزین زبان فارسی و محلی کردند. و این بیشترین صدمه‌ای بود که به زبان فارسی زده شد.

○ اوج شکوفایی زبان فارسی در هند، در چه دوره‌ای است؟

دکتر عابدی: دوره مغول و زمان پادشاهی اکبر، جهانگیر و شاه جهان. جهانگیر مینیاتور شناس بود، به گونه‌ای که پس از دیدن یک مینیاتور می‌توانست بگوید که نقاش آن کیست. شاه جهان در زمینه ساختن بناها و ساختمانها و «تاج محل» خیلی فعال بود. اکبرشاه به بحث و گفتگو درباره مذاهب مختلف اهمیت زیادی می‌داد و شبها جلسات مناظره تشکیل می‌داد. او می‌گفت: مناظره این نیست که من بگویم مذهب من از مذاهب شما بهتر است. اکبر مردی عجیب بود، با اینکه درس نخوانده بود، اما بصیرت داشت. هند را می‌شناخت و می‌دانست چگونه باید مردم با مذاهب گوناگون در کنار هم زندگی کنند.

○ سبک غالب ادبی را در هند «سبک هندی» نامیده‌اند تفاوت این سبک با دیگر

شاعر دارای دیوان در هند) که متأسفانه بسیاری از آثار آنها از بین رفته است و ...

○ آیا درست است که در زمینه ادبیات فارسی بیشتر متون کلاسیک هندی به فارسی نوشته شده است؟

دکتر عابدی: بله در هر زمینه‌ای چنین است. مثلاً تاریخ تذکره‌ها، دستور زبان، فرهنگ‌ها و حتی کتابهای طب هم به فارسی نوشته شده است.

○ نسخه‌های خطی فراوانی اینجا هست. آیا علت آن همین توجه به فرهنگ فارسی است؟

دکتر عابدی: نسخه‌های خطی زیادی وجود دارد، اما هنوز فهرستی کامل از آنها تهیه نشده است. ما اینجا کتابخانه‌های زیادی داریم، مثلاً در لاهور، علیگره، مرشدآباد و ... اما فهرست آنها موجود نیست. کتابخانه‌های شخصی زیاد است. و یا در خانقاهها و مدارس قدیم نیز این کتابهای خطی هست و ما از تعداد کتب خطی موجود اطلاع دقیقی نداریم.

○ دولت هند در زمینه حفظ این آثار چه اقدامی کرده است؟

دکتر عابدی: برای دولت هند حفظ این آثار بسیار مشکل است. هند کشوری بزرگ با جمعیت بسیار و زبانهای گوناگون است. دولت هند بیشتر به زبانهای معاصر توجه دارد. اینجا بیش از شانزده زبان رسمی وجود

سبکها در چیست و چرا به این نام مشهور شده است؟

دکتر عابدی: در «سبک خراسانی» الفاظ پرشکوه بود، ولی این اندازه شیرین نبود که در زبان حافظ و سعدی است. منظور از «سبک خراسانی» این نیست که فقط در خراسان است، این فقط یک نسبت است؛ همان طور که «سبک عراقی» را حافظ و سعدی رواج دادند. زبان عنصری زبان قصیده بود و نه غزل. زبان حافظ غزل است. هر بیت از اشعار حافظ دو معنی دارد: حقیقی و مجازی. جوان، عالم، شرابخوار، همه و همه از شعر حافظ لذت می‌برند. زمانی که به دیدن استاد شهریار رفتم، او گفت: تا امروز حافظ را نفهمیده‌ام. حافظ شاعری بود که از آسمان آمده بود، یعنی از جهان روحانی.

در شعر باید تصوف هم باشد، یعنی هم مجاز و هم حقیقت هر دو با هم وجود داشته باشد. پس از آنکه «سبک هندی» پیدا شد، شاعران می‌خواستند در همان سبک حافظ و سعدی معانی و مضامین تازه‌ای پیدا کنند و چون نمی‌توانستند مانند سعدی یا حافظ شعر بگویند، افکار پیچیده را در غزل رواج دادند، و این پیچیدگی نه فقط در ایران، بلکه در هند هم وجود داشت. وقتی بیدل پیدا شد، در تاجیکستان و افغانستان و هندوستان او را به عنوان بزرگترین شاعر شناختند، اما شعرش در ایران رواج پیدا نکرد.

○ در ایران پس از انقلاب بیدل اهمیتی

خاص دارد. شاعران جوان به شدت به بیدل علاقه‌مندند و به او گرایش دارند و شعر بیدل از پر خواننده‌ترین اشعار در ایران است. دکتر عابدی: شعر بیدل بهترین نمونه از «سبک هندی» است در افغانستان یک اصطلاح هست به نام «بیدل شناسی»، یعنی اگر من شعر بیدل را نمی‌فهمم و برایم مشکل است، به این معنا نیست که چیزی نیست، مثلاً من اگر مینیاتور فرانسه را نمی‌فهمم، دلیل بر این نیست که ارزش ندارد. باید بیدل را بخوانیم و بفهمیم.

○ شادروان علامه اقبال لاهوری می‌گوید همانندان غالب دهلوی هنوز خیلی مانده است که به فهم بیدل برسند، یعنی بیدل بالاتر از آن است که به این زودی بتوانند او را بفهمند.

دکتر عابدی: کسانی که خود را «اقبال شناس» و «غالب شناس» می‌دانند که هنوز فارسی را خوب نمی‌دانند. در حالی که اصل اقبال در فارسی است؛ چرا که اقبال دید نمی‌تواند افکار خود را به زبان اردو بیان کند، اما زبان فارسی زبانی است که همه گونه افکار را می‌شود با آن بیان کرد.

○ خود شما در زمینه «بیدل شناسی» کاری انجام داده‌اید؟

دکتر عابدی: من مقاله‌ای درباره «بیدل در سبک هندی» نوشته‌ام که چاپ شده است.

دکتر قاسمی: ما بیشتر مقاله‌های استاد را چاپ کرده‌ایم. «عابدی نامه» فهرست کامل

آثار استاد است که اگر بخواهید در اختیارتان می‌گذاریم.

دوستان من بودند. من با نیما آشنایی زیادی داشتم.

○ آیا می‌توان شعر غالب را پایان دوره شکوفایی شعر فارسی در هند دانست؟ البته اگر اقبال را هندی ندانیم!

دکتر عابدی: زمانی که اقبال درگذشت، هند هنوز تقسیم نشده بود. اقبال متعلق به همه ماست، همان طور که «شاهنامه» مال همه است.

○ افول زبان فارسی را در شبه قاره مبتنی بر چه عواملی می‌دانید؟

دکتر عابدی: مهمترین دلیل این افول تسلط انگلیسی‌ها بر شبه قاره بود که آمدند و زبان انگلیسی را جایگزین زبان فارسی کردند. بدون دانستن زبان فارسی، مطالعه هند در دوره اسلامی ممکن نیست. حتی کسانی که خود را استاد تاریخ اسلامی هند می‌دانند، فارسی نمی‌دانند و فقط به ترجمه کتبی مانند «آیین اکبری» بسنده می‌کنند.

○ اینکه گفتیم، منظور جغرافیای امروز هند است وگرنه مسلم است که همه ما فارسی زبان هستیم.

دکتر عابدی: به گمان من زمانی که ما درباره فرهنگ و ادب سخن می‌گوییم، تقسیم جغرافیایی معنا ندارد. (گفتنی است که در خانقاهی واقع در استان «بیهار» نسخه‌ای خطی از آثار بیدل به انتخاب و گزینش خودش وجود دارد که من به چند نفر تذکر داده‌ام که آن را ویرایش و چاپ کنند. اگر این کار انجام شود خیلی عالی است).

○ برای رشد و گسترش زبان فارسی در شبه قاره هند چه پیشنهادی دارید؟

دکتر عابدی: در همه دانشگاههای ما زبان فارسی تدریس می‌شود، اما استادان زبان فارسی ما ضعیف هستند. باید آنها قوی شوند و این امر مستلزم آن است که به ایران بروند. خود من در مدتی که ایران بودم نهایت استفاده را کردم.

○ آیا با شاعران معاصر ایرانی نیز آشنایی دارید؟

دکتر عابدی: با شاعران جدید آشنایی چندانی ندارم، اما با نیما و شهریار و چند شاعر دیگر آشنایی دارم. آن زمان که در ایران بودم، کسانی که همسال من بودند، مانند محمد زهری (که همکلاس من بود) و همین طور شمس آل احمد (برادر جلال) از

○ دولتهای ایران و هند می‌توانند در این زمینه همکاری داشته باشند.

دکتر عابدی: این مسؤولیت را بیشتر باید دولت ایران به عهده بگیرد. آنها باید در حفظ زبان فارسی کوشش بیشتری مبذول بدارند. البته تنها اعزام دانشجو به ایران کافی نیست. در ماه جولای در دهلی کلاسهای درس آموزی برپا خواهد بود که این کلاسها

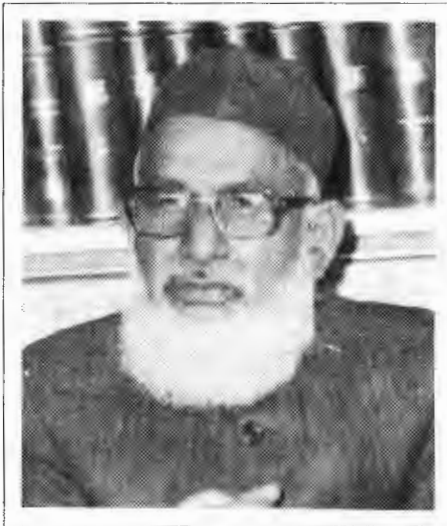
نظرتان چطور است؟

دکتر عابدی: ما در اینجا [هند] برای چاپ کتب فارسی چاپخانه‌های کمی در اختیار داریم و ناچاریم با دست بنویسیم که کاری مشکل است، و همین طور امکانات حروفچینی و مانند اینها را نداریم. اگر همکاری در این زمینه باشد، خیلی مناسب است. اینجا فقط منتظرند کتاب چاپ شود، در حالی که امکانات وجود ندارد و مقداری که هست، کافی نیست. برای کشور پهناوری همانند هند باید امکانات بیشتری موجود باشد.

○ از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید و در این گفتگو شرکت کردید، سپاسگزاریم.

هر سال به مدت دو هفته برگزار می‌شوند و استادان و دانشجویان می‌توانند با هم صحبت کنند. باید این کلاسها را گسترش داد و نه تنها در دهلی، بلکه در مراکز دیگر این گونه مجامع برقرار شود. چون همه را نمی‌شود به ایران فرستاد. باید در چاپ کتابها همکای شود. و همین طور شهریه‌ها افزایش یابد. بیشتر به دانشجویان ده هزار روپیه می‌دادند، اما اکنون پنجاه هزار روپیه می‌پردازند، در حالی که بهای یک کتاب ممکن است سی هزار روپیه باشد. باید این مقدار را زیاد کرد.

○ در زمینه چاپ کتاب، اگر کتابها در ایران چاپ شوند و سپس آنها را به هند بفرستند



زبان فارسی در شبه قاره

گفتگو با

استاد نذیر احمد

برگزیدند. رفته رفته، با مهاجرت عالمان و ادیبان و اندیشمندان پارسی زبان به این دیار، ادب فارسی رونق یافت و این زبان رواج بیش از پیش یافت. با توانا شدن برخی نظام‌های حکومتی، زبان فارسی، زبان رسمی و مرسوم شبه قاره شد، و حمایت از اهل فکر و فرهنگ سبب مهاجرت عالمان و اندیشمندان و ادیبان و به ویژه شاعران بزرگی همچون کلیم کاشانی، صائب تبریزی، محمد قلی سلیم تهرانی، مسیح کاشانی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، ملک قمی، طالب آملی، غزالی مشهدی و صدها تن دیگر به این دیار گردید. این حضور زمینه‌ساز فراگیر شدن و تحول و تعالی زبان فارسی در شبه قاره بود و به همین دلیل است که می‌بینیم شاعران بزرگی در هند پدید می‌آیند که با وجود اینکه اصلاً هندی بوده‌اند، اشعار خود را به فارسی می‌سرایند و آثار گرانسنگی از خود به یادگار می‌گذارند، که از آن زمره می‌توان بیدل

زبان فارسی، قرن‌ها محمل تفکر و فرهنگ (اسلامی - ایرانی) بوده است، و از این طریق اندیشه‌های ژرف‌اندیشندان پارسی زبان، جان و دل مخاطبان‌شان را تعالی بخشیده است.

فرهنگ غنی و پویای این دیار از طریق زبان پارسی، مرزها را در نور دیده و به اقصی نقاط عالم گسترش یافته است. به ویژه این زبان - علاوه بر ایران - در سرزمین‌هایی مانند پاکستان، افغانستان، هندوستان و تاجیکستان هنوز هم دوستداران فراوانی دارد و مردم بسیاری با این زبان انس و الفتی دیرینه دارند. در این میان «هند» تاریخی خاص دارد.

زبان فارسی قرن‌ها زبان رسمی و رایج در شبه قاره هند بوده است. انتقال زبان فارسی به این دیار از قرن پنجم هجری حرکتی شتابنده تراز پیش یافت و به تدریج شاعران، ادیبان و اندیشمندان بزرگی این زبان را برای بیان اندیشه‌ها و بساور داشته‌های خویش

دهلوی، غنیمت پنجابی، فیضی دکنی، ناصرعلی سرهندی، غنی کشمیری، شوکت بخارایی، فقیر دهلوی، جويا کشمیری، چندربهان برهمن و صدها تن دیگر را نام برد. در همین دوره است که هزاران جلد کتاب به زبان فارسی در زمینه‌های ادبیات، عرفان، فلسفه، کلام، دین‌شناسی، زبان‌شناسی، تفسیر، فقه، فرهنگ‌نویسی و تاریخ به رشته تحریر در می‌آید.

این حضور بلا منازع زبان و ادب پارسی که در واقع پل انتقال فرهنگ (اسلامی - ایرانی) به این دیار بود تا آمدن انگلیسیها به این سرزمین ادامه داشت. با آغاز سلطه و سیطره استعمار انگلیس بر شبه قاره هند، آرام آرام زبان انگلیسی جایگزین زبان فارسی شد و به هر طریق ممکن استعمارگران بریتانیایی کوشیدند تا فرهنگ غربی را جانشین فرهنگ (اسلامی - ایرانی) کنند و متأسفانه باید پذیرفت که در این کار توفیق یافتند. از صد سال پیش به این سو، زبان و ادب پارسی و به تبع آن فرهنگی که از طریق این زبان منتقل می‌شد، ضعیف و ضعیف تر شد، تا آنجا که امروزه این زبان دوران قترت خود را در شبه قاره می‌گذراند، و اگر چاره‌ای راستین اندیشیده نشود، بعید نیست که در آینده شاهد افول ستاره ادب پارسی در این دیار پهناور باشیم. (چنین مباد!)

امروز حفظ زبان فارسی در شبه قاره هند و کوشش برای گسترش آن به واقع مجاهده‌ای مبارک و مقدس است که اهمیت آن بر هیچ صاحب بصیرتی پنهان و پوشیده

نیست. صدها دانشگاه و دهها موسسه فرهنگی که توجهی به زبان پارسی ندارند؛ چشم به راه یاری ما هستند؛ استادان زبان و ادب پارسی در این سرزمین امید ملاطفت و حمایت از مرکز زبان فارسی یعنی ایران دارند؛ فرهنگ اسلامی در این سرزمین نیاز به تبیین صحیح دارد و رشد اندیشه‌ها و آرمانهای توحیدی در این کشور پر جمعیت - حدود یک میلیارد نفر - منوط به تصمیم‌گیریهای بصیر و عاجل است؛ برخی از حرکها از جانب بعضی از مخالفان فرهنگ ایرانی در جریان است تا زبان فارسی تضعیف شود؛ صدها و هزارها بنای زیبا مربوط به معماری دوره اسلامی که توسط ایرانیان در هند برپا شده و به معنای نشانه و نمادی از توانایی و نبوغ هنرمندان ایرانی است؛ می‌باید حفظ و حراست شود؛ این عوامل و عوامل دیگری از این دست توجه ما را بیش از پیش به بررسی وضعیت فرهنگ (اسلامی - ایرانی) و زبان فارسی در شبه قاره معطوف می‌سازد و بار رسالتی سنگین را بر دوشمان می‌نهد. ضمن آنکه فراموش نمی‌کنیم فرهنگ و تمدن غنی هند جدای از اسلام و ایران نیز شایسته مطالعات و تحقیقات مفصل است.

توجه به این عوامل و تامل در این مسایل ما را به بررسی وضعیت فعلی زبان پارسی در هند ترغیب می‌کند. مصاحبه‌ها و میزگردهایی با استادان زبان و ادب پارسی در آن دیار انجام گرفته که تقدیم فرهیختگان و ادب‌دوستان خواهد شد. این استاد گرانقدر زبان و

ساده می‌توان گفت ادب معاصر فارسی در هند مدیون وجود چنین عزیزانی است. آقای پروفیسور نذیر احمد برای ادبا و اساتید زبان فارسی در دانشگاه‌های ایران و هر جای دنیا چهره‌ای آشنا و گرانقدرند. با این حال مطابق شیوه «کیهان فرهنگی» از استاد می‌خواهیم که از خود و زندگیشان صحبت کنند تا به مسایل دیگر برسیم.

دکتر نذیر احمد: بسم الله الرحمن الرحيم. بایستی از دانشمندان و استادان ایرانی تشکر کنم که بنده را تا به این اندازه شرمند می‌کنند و ما را از لطف خود بهره‌مند می‌سازند. از همه دوستان سپاسگزارم. بنده در دهکده کوچکی در استان «اترا پرادش» در بلوک «گندا» متولد شده‌ام، در سال ۱۹۱۵ م. اینک اقلأ سن بنده به هفتاد و پنج می‌رسد. بنده از کودکی فراگرفتن فارسی را آغاز کرده‌ام.

○ استاد مگر در آن زمان در مدارس، فارسی آموخته می‌شد؟

دکتر نذیر احمد: نه در همه آنها، فقط در برخی از مدارس از کلاس هفتم آموزش زبان فارسی شروع می‌شد. من چهار سال در دبیرستان فارسی خواندم یعنی فارسی یک درس بود در کنار دیگر دروس. همان طور که دروس ریاضی و تاریخ و جغرافیا بود، فارسی هم بود. بعد از اتمام تحصیلات دبیرستانی به دانشگاه «لکهنو» رفتم.

دو سال لیسانس، دو سال فوق لیسانس، و بعد از آن طی چهار سال دکترای زبان فارسی را گرفتم، عنوان و موضوع رساله

ادبیات فارسی تمامی عمر پر مایه خود را صرف خدمت به زبان پارسی و فرهنگ اسلامی کرده است.

تالیف دهها کتاب و صدها مقاله پر ارزش گواه صادقی بر عظمت قدر این ادیب دانشمند و فرزانه است.

خدمات این اندیشمند و دیگر اساتید گرانقدر غیر ایرانی که بی‌هیچ چشمداشتی، صادقانه به زبان و ادب پارسی خدمت می‌کنند، شایسته بسی تقدیر است و امید که مسئولین مربوطه در جهت بزرگداشت این بزرگان و بزرگواران تمهیدی بیندیشند.

ما به سهم خود - ولو اندک - کوشیده‌ایم تا در این جهت گامی به پیش برداریم. این مصاحبه در «دهلی» صورت گرفت و استاد نذیر احمد با وجود کهولت سن و ضعف جسمانی دعوت ما را پذیرفتند و از شهر «علیگره» به «دهلی» تشریف آوردند، تا در خدمتشان باشیم. از آن استاد ارزنده و همچنین فرزندشان بانو دکتر ریحانه خاتون و همچنین دکتر یونس جعفری صائب شناس برجسته هندی تشکر و سپاس داریم.

با امتنان از بذل توجه جناب آقای محمد باقر کریمیان مسؤول محترم رایزنی و خانه فرهنگ ایران در هند و همکارانشان، متن این گفتگو از نظر تان می‌گذرد.

○ باعث خرسندی است که در حضور اساتید با سابقه ادب فارسی و نسخه‌شناسان صبور و پر حوصله‌ای همچون استاد «نذیر احمد» هستیم. به تعبیر

می‌گفتند: چرا فارسی می‌خوانید؟ و یک ضرب‌المثل بود که فارسی را بخوانید و روغن بفروشید. به من می‌گفتند: چرا فارسی می‌خوانی زبان دیگری بخوان. و من می‌گفتم: هیچ موقع. استاد من گلستان و بوستان را خیلی خوب درس می‌داد. از تدریس او متأثر می‌شدم و همین امر باعث شد تا فارسی را با علاقه بخوانم. فکر می‌کنم از (۱۹۳۰ م) شروع به آموزش زبان فارسی کردم و تا امروز این کار ادامه داشته است. یعنی ۶۲ سال فارسی خوانده‌ام و از سال (۱۹۴۰ م) به بعد من جز فارسی چیزی نخوانده‌ام.

○ آیا در دوران تحصیل یا پس از آن مشکلاتی نداشتید؟ مثلاً تهیه کتاب یا ...؟
دکتر نذیر احمد: در آن روزگار ما زبان فارسی را از متون ادب فارسی مثل «گلستان»، «بوستان» و «انوار سهیلی» می‌خواندیم و می‌آموختیم. و این کتابها به وفور در دسترس بود. ما فارسی را از کتابهای آموزش فارسی نیاموخته‌ایم.

○ استاد در چه سنی ازدواج کردید؟ آیا فرزندان شما به زبان فارسی علاقمند هستند؟
دکتر نذیر احمد: در هند مرسوم است که در سنین پایین ازدواج می‌کنند. من ۲۰ سال داشتم که ازدواج کردم و اینک شش فرزند دارم. از میان آنها فقط دخترم اکنون در این جمع حضور دارند، زبان فارسی خوانده‌اند و

دکترای بنده «احوال و آثار ظهوری ترشیزی» بود. بنده پنج سال شاگرد اول بودم. دکتر گرفتم و در آن زمان آنجا کاری نبود. از این لحاظ بنده پنج سال دیگر کار کردم و دکترای دیگری گرفتم. در سال (۱۹۵۰ م) بعد از آن به عنوان استادیار استخدام شدم و چهار سال بعد برای آشنایی با فارسی امروزی به ایران رفتم. یک سال در دانشگاه تهران مشغول آموزش بودم. در آن سالها رابطه میان ایران و هند چنین که امروز هست، نبود و شاید اصلاً رابطه‌ای نبود. امروز همه دانشجویان می‌توانند فارسی امروزی بخوانند، ولی ما نمی‌دانستیم فارسی کتابی چگونه است. به عنوان مثال دوست را دست یعنی به زبان اردو تلفظ می‌کردیم.

○ استاد آیا از استادان خود کسانی را به یاد دارید؟
دکتر نذیر احمد: بله، پروفیسور یوسف، عبدالقوی فانی و پروفیسور عابدی در هند و آقایان دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر معین، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر و دکتر ناتل خانلری در ایران.

بعد از اتمام تحصیلاتم به هند بازگشتم و به عنوان دانشیار مشغول تدریس شدم، سپس به «علیگر» رفتم و به عنوان رئیس بخش زبان و ادبیات فارسی آن دانشگاه انتخاب شدم.

○ چگونه به زبان فارسی علاقمند شدید؟
دکتر نذیر احمد: در آن زمان خیلی‌ها به ما

می خوانند.

○ از ایشان خواهش می‌کنیم ضمن معرفی خودشان اگر سخنی دارند، بفرمایند.
 دکتر ریحانه خاتون: بنده «ریحانه خاتون» مفتخرم که دختر استاد نذیر احمد هستم. بهتر است راجع به مقام ارشد پدر بزرگوaram با شما حرف بزنم. ایشان پدری مهربان هستند. در حالی که بیشتر وقت خود را به کارهای علمی و تحقیقی صرف می‌کنند، هیچ وقت از تربیت فرزندان و توجه به آنان غافل نیستند. یادم هست که من بیمار شدم، پدر بزرگوaram کتابی برای چاپ آماده می‌کرد که قرار بود ظرف سه روز به چاپخانه داده شود، ولی با وجود کمی فرصت، پدرم کار خود را ندیده گرفت و از من پرستاری کرد، و وقتی بهتر شدم ایشان دنبال کار خود را گرفتند و چون تمام روز را مشغول پرستاری من بودند ایشان تمام شب را کار کردند تا وقفه پیش آمده جبران شود. می‌توان پیشامدهای زیادی را بازگو کرد که بیانگر توجه و علاقمندی فراوان پدرم به کارهای علمی و فرهنگی است. من بارها مشاهده کرده‌ام که به رغم توصیه پزشک که خواسته بودند ایشان کاملاً استراحت کنند، از تلاش علمی دست بر نداشته‌اند.

در نتیجه همین جدیت، ایشان موفق شدند که پانصد مقاله علمی، تاریخی و فرهنگی تألیف کنند، و تقریباً سی و سه کتاب منتشر کنند. مقالات پدرم در هند و ایران به چاپ می‌رسد. نزدیک به چهل سال

است که ایشان زبان و ادبیات تدریس کرده و اکنون با دانش و همت در دانشگاهها و مدارس عالی هند استاد و معلم زبان فارسی هستند و موجبات گسترش ادبیات فارسی را فراهم ساخته و دانشجویان را به این زبان علاقمند می‌کنند. مقالات استاد به زبانهای انگلیسی، اردو و عربی در مجلات علمی هند و دیگر کشورها منتشر شده است.

ایشان در تقدمتون تبحر کامل دارند و در عصر حاضر کمتر کسی به پای ایشان می‌رسد. آثار دکتر در زبان و ادبیات فارسی در خور ستایش و قابل فخر می‌باشند. از این واقعه کوچک می‌توان پی به مهارتهای ایشان برد. نوشاد، موسیقیدان معروف هندی، وقتی کتاب معروف دکتر نذیر احمد هم موسیقی دان است که درباره موسیقی، کتابی به این جامعیت نوشته است. نظر به شهرت کتاب، نامه‌ای به نذیر احمد به نام «نورس» را مشاهده کرد فکر نمود که دکتر نذیر احمد نوشت که اگر به بمبئی آمدید با ما همکاری کنید، چون شما از موسیقی و نتهای موسیقی آگاهی کامل دارید. لطفاً ما را راهنمایی کنید در عوض هر چه حق الزحمه بخواهید، می‌پردازیم. دکتر از این نامه خوشش آمد و نامه را به تمام دوستان خود نشان داد.

پروفسور نذیر احمد در روز ۳ ژانویه ۱۹۱۵ میلادی در «اتراپرادش» استان «گنڈا» پستخانه بنگوان، ده «کولهی غریب» در یک خانواده نجیب به دنیا آمد که از کشاورزان معروف بودند. ده «کولهی غریب» نیز در

خانواده به حساب می‌آمدند، مورد علاقه زیاد پدر و مادر بودند. وقتی در مدرسه تنبیه می‌شدند به پدرشان شکایت می‌بردند، در نتیجه فردای آن روز به مدرسه نمی‌رفتند. برادر بزرگ ایشان به زور نذیر احمد را به مدرسه فرستادند. دایی دکتر نیز در همان مدرسه آموزگار بود. وقتی نذیر احمد در کلاس چهارم بود، بین برادر بزرگ و دایی اختلافی پیش آمد و برادر ایشان نذیر را در نزد خویش به مدرسه دیگر بردند. همان سال نذیر احمد در امتحان مسابقه استان اول شد. بورس ایشان ماهانه ۲ روپیه بود. این افتخار از پنجاه سال پیش نصیب هیچکس نشده بود. این موفقیت دایی را بیش از پیش ناراحت ساخت، چون می‌گفتند زحمت آماده کردن برای امتحان با من بود ولی به اسم کس دیگر تمام شد.

دکتر، تا سال ۱۹۲۹ میلادی در همین مدرسه به تحصیلات خود ادامه داد. از آنجا به مدرسه راهنمایی دولتی «گندا» رفته و در آنجا در کلاس دوم راهنمایی اسم‌نویسی کرد. یک واقعه جالب یاد آمد. آقای نذیر با درس خواندن میانه‌ای نداشت چون خیلی باهوش بود و همیشه نمرات خوبی می‌گرفتند. در آن زمان خوابگاه نبود و ایشان اتاقی را اجاره کرده بودند. مواد غذایی را از خانه تهیه می‌کرد. ایشان دو تا هم اتاقی داشتند که تهیه غذای آنها نیز به عهده ایشان بود. خانم مسنی برای ایشان آشپزی می‌کرد. این خانم علاقه زیادی به درست کردن و خوردن ترشی داشت. آقای دکتر به ایشان می‌گفتند:

اطراف و اکناف شهرت دارد. از بزرگان درباره این ده گفته می‌شود که پانصد سال پیش دو برادر به نامهای کلومیان و میان جی از «عربستان» به آنجا آمده و سکنی گزیدند و این ده را بنا نهادند. نام پدر دکتر نذیر احمد، حاجی محمد اسماعیل و اسم مادرش حاجیه پهلایا خاله بود. هر دو دارای طبع حلیم، کم حرف و خوش اخلاق بودند، دکتر نیز دارای همین اوصاف پسندیده می‌باشد.

اسم پدر بزرگ ایشان حاجی گلزار و مادر بزرگش حاجیه بوبو شهرت داشت. مادر بزرگش سه بار به زیارت خانه خدا نایل شده بود. دکتر نذیر احمد دو برادر و یک خواهر دارند. اسم برادر بزرگشان حاجی احمد حسین و برادر کوچکشان حاجی منیر احمد بود. آقای نذیر احمد دوبار به زیارت خانه خدا رفته‌اند در ۲۰ سالگی با دختر یکی از اقوام خود ازدواج نمودند.

همسر ایشان سکینه خاتون نام داشت که در سن ۵۵ سالگی در سال ۱۹۷۱ میلادی در «علی‌گره» درگذشت. ایشان صاحب ۸ فرزند شدند. دو تن از صبیبه‌هایشان به تدریس زبان فارسی اشتغال دارند و دو پسر ایشان مقیم آمریکا هستند. ایشان بار دوم در سال ۱۹۸۱ میلادی ازدواج کرده و زندگی خوبی را می‌گذرانند. دکتر، تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه «سنگوان» آغاز نمودند. در کودکی خیلی بازیگوش بودند و به درس علاقه‌ای نداشتند. از زد و خورد و بازی با بچه‌ها لذت می‌بردند. به دلیل اینکه کوچکترین فرزند

ادبیات اردو نایل شدند. موضوع تحقیق ایشان «نورس» بود که یکی از کتابهای مهم موسیقی به شمار می‌رود. این کتاب به زبان هندی است و برنده جایزه بهترین تحقیق شد. در سال ۵۶ - ۱۹۵۵ برای تحصیلات عالی فارسی به ایران رفتند و از دانشگاه تهران در شاخه‌های پهلوی، فارسی قدیم، فارسی جدید و تاریخ موفق به کسب دیپلم افتخار شدند. ایشان در کلاس چهارم ابتدایی دو روپیه، در دوم راهنمایی چهار روپیه، سوم راهنمایی هشت روپیه، لیسانس سی روپیه، فوق لیسانس شصت روپیه و دکترا هفتاد روپیه بورس می‌گرفتند. از اول راهنمایی نماز و روزه را آغاز کردند و امروز که ایشان شصت و شش سال از عمرشان می‌گذرد، هیچ وقت نماز و روزه ایشان ترک نشده است.

در سال ۱۹۳۰ در دبیرستان دولتی «دیوریا» به عنوان معلم اردو و فارسی تعیین شدند. در سال ۱۹۵۰ در دانشگاه «لکهنو» به عنوان استادیار انتخاب شدند. در مارس ۱۹۵۷ به «علیگره» تشریف برده و مدتی با مجله «اردو ادب» همکاری می‌فرمودند. تا سال ۱۹۷۷ استاد شعبه فارسی و رئیس دانشکده بودند. در سال ۱۹۷۷ بازنشسته شدند. در سال ۱۹۸۷ دانشگاه «علیگره» درازای خدمات علمی، ادبی و تحقیقی ایشان را پرفسور افتخاری مقرر کردند.

دانشگاه تهران در سال ۱۹۸۹ به ایشان دکترای افتخاری اعطاء کرد. در آسیا ایشان اولین نفر بودند که به این افتخار دست

«خانم ترشی برای خوردن نیست برای لیسیدن است.» در کلاس دوم راهنمایی در امتحان مقابله شرکت کرد و در تمام استان اول شد. در این مدرسه نیز کسی تا آن زمان بورسیه نشده بود.

از همین مدرسه در سال ۱۹۳۰ میلادی امتحان نهایی راهنمایی را در درجه اول حایز گردیدند. در سال ۱۹۳۴ در امتحان دیپلم به درجه اول نایل شدند و در ریاضی بالاترین نمرات را گرفتند و بعد از آن به «لکهنو» رفتند و در سال ۱۹۳۵ در امتحان منشی فاضل نیز اول شدند.

در سال ۱۹۳۶ امتحان فوق دیپلم را با رتبه دوم گذراند. بعد از آن به دانشگاه «لکهنو» رفتند. در سال ۱۹۳۹ لیسانس را با رتبه اول اخذ کردند، و در سال ۱۹۴۰ فوق لیسانس ادبیات فارسی را با رتبه اول احراز نمودند و به دریافت دو مدال طلا و بورس برای تحصیلات عالی نایل شدند. موضوع رساله دکترای ایشان «احوال و آثار ظهوری» بود. پروفیسور مسعود حسن رضوی استاد ایشان بود. استادان دیگر شعبه فارسی اردوی دانشگاه «لکهنو» آقای یوسف حسین موسوی و عبدالقوی فانی بودند. آقای نذیر ۵ سال روی رساله دکترای خود کار کردند و در سال ۱۹۴۵ برای بهترین تحقیق موفق به دریافت درجه دکترا و جایزه شدند. در سال ۱۹۵۰ دکترای ادبیات گرفتند و موضوع رساله ایشان «شعرای فارسی زبان عصر عادلشاه» بود که برنده جایزه شد.

در سال ۱۹۵۷ به درجه دکترا

یافتند.

پروفسور نذیر احمد در دانشگاههای هند و خارج از هند در سمینارها و مجالس علمی زیادی شرکت کرده‌اند که به شرح ذیل است:

در ایران: دانشگاههای تهران، مشهد، شیراز و کرمان - در افغانستان: دانشگاه کابل، در آمریکا: دانشگاههای شیکاگو، واشنگتن و کلیولند - در اتحاد جماهیر شوروی سابق: دانشگاه سمرقند و بخارا - در پاکستان: دانشگاههای لاهور، کراچی و سند.

ایشان در مجامع علمی کویت نیز حضور یافتند. در هندوستان در کلیه دانشگاههایی که شعبه فارسی دارد، سخنرانی فرمودند. در سال ۱۹۷۷ رئیس جمهور هند برای تحقیق و تنفیذ فارسی به ایشان لوح افتخار اعطاء کردند.

در سال ۱۹۷۸ برنده جایزه فخرالدین علی احمد و جایزه ادبی پدم شری و در همین سال «انجمن امیر خسرو» آمریکا جایزه خسرو را به ایشان اهدا کرد، و انجمن «غالب» به ایشان تقدیرنامه اعطاء کرد.

در سال ۱۹۸۸ خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران به ایشان لقب «حافظ شناس» دادند.

ایشان یکی از بنیانگذاران انجمن استادان فارسی هند می‌باشند. نظر به خدمات ارزنده‌ای که ایشان برای ترویج و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در هند انجام داده‌اند، دو بار به ریاست استادان زبان فارسی هند انتخاب شدند. ریاست کنفرانس

عربی و فارسی را نیز دارا بودند مدیریت «غالب نامه»، ریاست سمینار جهانی غالب «و انجمن غالب» نیز به عهده ایشان هست. دکتر نذیر احمد: او را (منظور دخترشان است) تشویق کردم که فارسی بخواند. چنانچه در فوق لیسانس همین زبان فارسی را خوانده و در درجه پایین تر هم فارسی خوانده و فوق لیسانس را تمام کرده و به خواش من در رشته دکترا دانشگاه «لکهنو» ثبت نام کرده است.

○ در واقع زیر نظر حضرت‌عالی کار کرده‌اند؟ دکتر نذیر احمد: بلی، بنده از او خواش کردم که در زمینه فرهنگ فارسی کار کند. اثری به نام «مثمر» که از «خان آرزو» و درباره دستور زبان فارسی است، ایشان بر اثر تشویق بنده تصحیح کرده و به چاپ سپردند. او به خواش بنده دو نسخه از آن را پیدا و روی آن کار کرده است و یک کتاب درباره احوال و آثار خان آرزو و نیز مقالاتی به زبان اردو دارند. کتابهای دیگری نیز در دست تصحیح و تألیف دارند.

○ تبریک می‌گوییم و امیدواریم موفق باشید. قصد ندارید آثار اردوی خود را به فارسی ترجمه کنید؟ چون که جای چنین کارهایی در بین جوانان ما خالی است. دکتر ریحانه خاتون: اگر امکانش باشد این کار را انجام خواهیم داد. درباره امثال و حکم فارسی تحقیق را تمام کرده‌ام که خیلی زیاد است در حدود دو هزار صفحه شده است.

عالمگیر، بسیاری از شعرا، ادبا، نویسندگان و دانشوران از ایران به هند مهاجرت کردند.

علت این امور را شما در چه می‌بینید؟

دکتر نذیر احمد: در ایران آن زمان، از این طبقه آن طور که باید تجلیل و حمایت نمی‌شد. در آن موقع تشیع تازه در ایران پا گرفته بود و سختگیری خیلی شدید بود و پادشاهان هم اعمال زور می‌کردند. این شد که اهل فکر و ادب ایران به هند مهاجرت کردند.

○ استاد اولین کتاب شما «احوال و آثار ظهوری» بوده بعد از آن چه کردید؟
دکتر نذیر احمد: بعد از آن کتابی راجع به موسیقی و تمام اصطلاحات آن نوشتم که هم به فارسی است و هم به اردو و در سال (۱۹۵۵ - م) چاپ شد.

کتاب دیگرم «فرهنگ قواس» است که قدیمی ترین لغت نامه فارسی است. این فرهنگ در هند نوشته شده است. این کتاب در ایران توسط «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» چاپ شده، و یک نسخه از آن را هم یکی از دوستان من آوردند و چون ناقص بود، در حدود ۱۵ صفحه اضافه شده است و امیدوارم در چاپهای بعدی استفاده شود. کتاب دیگر فرهنگ «دستورالافاضل» است که در سال (۷۴۵ - م) نوشته شده، اما نسخه آن هم ناقص است و نسخه کاملش هنوز پیدا نشده است.

من نسخه‌ای از دیوان حافظ را پیدا کردم و روی آن کار کردم که خیلی وقت

کتاب دیگری هم از من منتشر شده به نام «افاضل خجند»

○ نخستین شاعران فارسی زبان در شبه قاره چه کسانی بوده‌اند؟

دکتر نذیر احمد: مسعود سعد سلمان، خواجه حسن دهلوی، امیر خسرو دهلوی و سراجی خراسانی.

○ از چه قرنی رشد زبان فارسی در هند سرعت بیشتری به خود گرفت؟

دکتر نذیر احمد: از زمان مغولها، از آن زمان هندوان مایل بودند که فارسی یاد بگیرند. قبلاً هم زبان فارسی زبان رسمی بود ولی با آمدن مغولها رشد زیادی پیدا کرد. تمام امور اداری و هنری و ادبی به زبان فارسی بود. کتابهای تاریخی، فرهنگی، علمی و ادبی، تفسیر مورخین، شعرا و عرفا همه فارسی است. در اینجا هر خانه‌ای کتابخانه‌ای داشت و آن هم پر از کتابهای فارسی بود.

دکتوریونس جعفری: ببینید! من امروز کتبی دارم که از پدر بزرگ پدرم برای من به ارث رسیده است، امروز کتابهای پدرم در دست من است. دختر برادرم تصمیم گرفته فارسی یاد بگیرد تا زبان فارسی از خانواده ما دور نشود، و کتابهای فارسی که من جمع کردم بدون استفاده نماند. حتی نوحه، مرثیه، و ذکر شهدا هم در هند به فارسی است.

○ چگونه شد که در دوره پادشاهان مغول مانند شاه جهان، اکبرشاه و اورنگ زیب

دکتر نذیر احمد: همین مجموعه «سیف جام» که در هندوستان تألیف شده است نشان می‌دهد که در زمان خود حافظ توجه به او وجود داشته است. حتی سعدی و زندگی او. ببینید! شعر حافظ همیشه مورد توجه مردم هند بوده است. هستند کسانی که متن فارسی را نمی‌توانند روخوانی کنند، اما شعر حافظ را از حفظ می‌خوانند.

○ استادکار «مکاتیب سنایی» را چه موقع انجام دادید؟ و در ضمن اهمیت آن در چیست و بر اساس چه متنی کار کرده‌اید؟
دکتر نذیر احمد: براساس سه نسخه است که خیلی هم غلط چاپی داشت. و اهمیت این کتاب در آن است که به فهم شعر سنایی بسیار کمک می‌کند.

○ بعد از «مکاتیب سنایی» در چه زمینه‌هایی کار کرده‌اید؟

دکتر نذیر احمد: بعد از «مکاتیب سنایی»، روی یک نسخه از دیوان سراج‌الدین خراسانی معروف به «سراجی» کار کردم. او قدیمترین شاعر صاحب دیوان در هند است (اوایل قرن هفتم هجری). و از این لحاظ دیوان او اهمیت دارد. سراجی دربارهٔ نظام‌الملک سروده دارد. او خراسانی بوده و بعدها به هند آمده است.

در دربار شاهان حضور یافته و از جمله کسانی است که با شاعران و دبیران عصر خود روابط نزدیک داشته است. بعد از آن دو نسخه دیگر نیز از دیوان سراجی پیدا

گرفت. یکی از خصوصیات آن نسخه این است که مقدمه دارد و هیچ نسخه قدیمی دیگری مقدمه ندارد. به نظر بنده صحیح نیست که بگوییم در نسخه‌های قدیمی هر چه که هست درست است و هر چه که نیست درست نیست. ممکن است که مطلبی در یک نسخه نباشد و درست هم باشد. مجموعه‌ای را که من در دست دارم در زمان حیات حافظ تهیه شده است. غزلی در یک نسخه از نسخه‌های مورد استفاده من است که در هیچ نسخه دیگری نیست:

«در جان و دیده‌ای دل، ای مشتری شمایل

مهر تو سیر دارد چون ماه در منازل

صحن سرای دل را شستم به آب دیده

دروی غمت به شادی جانان چو کرد منزل

از سوز سینه هر شب جان راست دست بر سر

وز آب دیده هر دم جان است پای در گل

جانا به بهر عشقت بی‌آشنا و رهبر

کشتی دل فکندم تا کی رسد به ساحل»

○ به نظر شما علت اصلی اختلافاتی که در

کار حافظ وجود دارد، چیست؟

دکتر نذیر احمد: یک شاعر ممکن است که در اول کار شعری بگوید و بعد نظرش تغییر کند و شعرش را تغییر دهد. گاهی نیز کاتبان دست برده‌اند. در مورد شروح دیوان حافظ در هند نیز باید عرض کنم که شروحنی خیلی قدیمی وجود دارد اما بیشتر شرحهایی که نوشته‌اند عارفانه بوده است.

○ شعر حافظ از چه زمانی به شبه قاره آمد؟

یکدیگر ندارند مثل: آب، اب، یا آخ و اخ. این مطلب زمانی نیز ممکن است، راجع به یک کلمه مختصر شده باشد.

○ بازگردیم به موضوع نقد «برهان قاطع» گویا در زمانی که این کتاب را «غالب دهلوی» نوشت، در همان دوره خودش خیلی اختلافات به وجود آورد، مخالفین و موافقین زیادی پیدا کرد و کتابها نوشته شد و بحثها پیش آمد.

دکتر نذیر احمد: بله ابن خلف صاحب «برهان قاطع» به اشعار و الفاظ فارسی خیلی مسلط نبود، اما کتاب وی هم کتاب تقلبی نبود. از کسانی که موافق غالب بودند از ایرانی‌ها می‌توانم از دکتر معین و دکتر فروزانفر نام ببرم.

به نظر بنده، نود درصد ایرادهای غالب اشتباه است. بیشتر جنبه‌های جدی را در بر نداشته است.

○ بعد از این کار به چه کاری پرداختید؟ دکتر نذیر احمد: بعد از آن مقالاتی دربارهٔ احوال و آثار غالب دهلوی است، که به اردو نوشته شده می‌باشد. چنانکه گفتم، غالب شاعر بود اما زبان‌شناس نبود و در مقوله‌های زبان‌شناسی تبحر نداشت.

○ کارهای دیگر شما کدام است؟ دکتر نذیر احمد: مقالات متعددی که هنوز چاپ نشده‌اند در دست انتشار دارم. مقاله‌ای راجع به یک تابلو نقاشی تنظیم کرده‌ام. تابلو

شد. یکی در دانشگاه «علیگر» و یکی نزد آقای دکتر سعید نفیسی. در این کار، من علاوه بر تصحیح، دوست صفحه تعلیقات هم افزوده‌ام.

بعد از این کار، بنده نقد «قاطع برهان» را به چاپ رساندم. این کتاب محاکمه‌ای دربارهٔ اختلافات غالب دهلوی و ابن خلف تبریزی صاحب «برهان قاطع» است. این کار بنده به زبان اردو است. در هند چون اغلب مردم اردو می‌دانند، این کتاب بنده دارای اهمیت است. در هندوستان، بر کتاب «برهان قاطع» تفاسیر مختلف فارسی نوشته شده است. دربارهٔ هزوارش یا «طرز خواندن» هم در آن کتاب مطالبی هست، تا حدی که کتاب «فرهنگ جهانگیری» یک رساله را در این باره به خود اختصاص داده است. آن رساله زمینه‌ای برای فهم الفاظ زند و پازند است که همه‌اش هزوارش است، اما این هزوارش را به فارسی خوانده‌اند و از این جهت آن

کلمات هزوارش را آنجا به عنوان ضمیمه آورده است.

هزوارش به معنای: ترجمه و تفسیر و طرز خواندن یک کلمه است، اما این هزوارش را به فارسی خواندن خیلی مشکل است. هزوارش این است که کلمه‌ای را که می‌نویسید با تلفظ آن فرق دارد.

هزوارش، در واقع مختصر یا نمود یک کلمه به اختصار نمی‌باشد، بلکه به طور مطلق طرز خواندن است. به طوری که خواندن با نوشتن فرق کند و این دو گاهی اوقات ربطی به

دانشمند و فاضل هستند و خود وی (سازندهٔ تاج محل) هم اهل شعر و ادب بوده است.

○ پس از تأمل در آثار تان، اجازه بفرمایید قدری نیز دربارهٔ زبان و ادب پارسی در هند گفتگو کنیم. پیشینهٔ زبان فارسی در هند چیست، و نخستین آشنایی‌های هندیان با زبان فارسی به کدام نقطه تاریخی برمی‌گردد؟

دکتر نذیر احمد: این رابطه، بس کهن است. در این سرزمین، از زمانهای قدیم کتابهایی به فارسی نوشته شده است. زبان فارسی در سرزمین هند، ششصد سال زبان رسمی و درباری بوده و در این کشور پهناور، زبان فارسی زبان رایج و متداول در میان مردم بوده است. کتیبه‌ها و نوشته‌ها در آثار تاریخی هند به زبان فارسی است. اگر نامه‌ها و اطلاعیه‌های دولتی در هند که به فارسی نوشته شده، جمع شوند، حدود هزار جلد خواهد شد. از زمان امپراتوران مغول همچون بابر تا بدین سو، هنوز فارسی انسجام خود را حفظ کرده است.

دکتر یونس جعفری: هنوز هم در هند اگر کسی فوت کند، تاریخ وفات او را به فارسی می‌نویسند و هنوز فارسی در میان مردم از بین نرفته است.

○ در زمینهٔ مثنوی شناسی در شبه قاره ظاهراً خیلی کار شده و شروح متعددی بر مثنوی نگاشته شده است. برای مثال اثر «تلمذ حسین» به نام «مرآت‌المثنوی» - که

راجع به ابراهیم عادلشاه که مربوط به دربار جهانگیری است می‌باشد. به نظر بنده این عکس در دربار جهانگیری کشیده شده است. کسان دیگری هم حرف مرا تایید کردند و در تایید بنده مطالبی نوشتند.

کار بعدی بنده، مجموعهٔ مقالات تاریخی و ادبی است که برخی از این مقالات دربارهٔ «حروفیه» و «نقطویان» و «پسیختیان» در هند است. کار دیگر بنده کتاب «فارسی و هندوستان» است، که دارای سه مقاله می‌باشد.

یکی از این مقالات دربارهٔ اثرات و نفوذ فارسی در هندوستان است. مقالهٔ بعدی بنده مقاله‌ای تاریخی است که در مجلهٔ «غالب‌نامه» چاپ شده است. مدیریت این مجله را خود بنده به عهده دارم. آن مقاله بعدها به صورت کتاب از چاپ درآمد، و موضوعات زیادی دارد و کار بعدی بنده نیز مرتب کردن «حافظ‌نامه» شیرانی است که یک مطالعه تحقیقی دربارهٔ اشعار حافظ است.

○ چه کارهایی را در دست تهیه دارید؟
دکتر نذیر احمد: دو کار را در دست انجام دارم. یکی ترجمه از فارسی به انگلیسی است به نام «اعجاز خسروی» از امیر خسرو دهلوی در ۵ مجلد که در انجام این کار بنده تنها نیستم و یک گروه با من همکاری دارند. بعد از آن تصحیح دیوان شاعری به نام مهندس است که او پسر معمار و سازندهٔ «تاج محل» است. این خانواده، خانواده‌ای

○ فرمودید که بیشتر کتب فقهی به زبان فارسی نوشته شده، در این خصوص توضیح بیشتری بفرمایید؟
دکتر نذیر احمد: بله، کتابهای تفسیر و فقه به فارسی نوشته می‌شد اما فقها برای شروع درسها، از کتابهای فارسی استفاده کردند و زبان درسی ما نیز زبان فارسی بود.

○ در مکتب خانه‌ها؟

دکتر یونس جعفری: خیر، در مدرسه‌ها روز محشر که جان‌گداز بود اولین پرسش از نماز بود اشعاری از این قبیل بر سر در خانه‌ها فراوان بود. شعر حافظ می‌نوشتند، کتابهای هندوان هم به فارسی ترجمه شده است و در معابد آنها شعر فارسی خوانده می‌شد. بیست سال پیش یکی از هندوان می‌گفت: «اگر هندوان، گلستان سعدی را نمی‌خواندند، ادب نمی‌آموختند».

○ اگر مایل باشید، این بحث را پیرامون تاثیر زبان فارسی و تاثیرپذیری آن در هند ادامه بدهیم. ظاهراً بر اساس اهمیت تاثیر بوده که شاعران و ادیبان بزرگی همچون غنی کشمیری، غنیمت پنجابی، بیدل دهلوی از هندوستان برخاسته‌اند. به نظر حضرتعالی تفاوت سبک هندی با دیگر سبکها چیست؟

دکتر نذیر احمد: شاعران سبک هندی اهل مبالغه، صناعات و تخیل پردازی بوده‌اند. دکتر ریحانه خاتون: سبک هندی خیلی

اگر روی آن کار مجددی صورت بگیرد، خیلی خوب است - به صورت افست در ایران چاپ شده است. شروحو همچون شرح مثنوی «بحرالعلومی» نیز حکایت از عمق مثنوی شناسی در شبه قاره دارد.
دکتر نذیر احمد: بله، مشروط بر اینکه در این زمینه همکاری بشود. سابق بر این در تمام مدارس علمی ما مثنوی درس داده می‌شد. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات مثنوی که توسط دکتر گوهرین در ایران تألیف و چاپ شده است، بر مبنای کار آقای عبداللطیف عباسی است که در هند چاپ شده است. آقای عباسی شرحی هم بر مثنوی نوشته و مثنوی را تصحیح نیز کرده است. در هند، مثنوی خوانی هم داشته‌ایم. حدود سی سال پیش، من نقال و مثنوی خوانی را در همین هند دیده‌ام.

○ اگر ممکن است نحوه آن را نیز توضیح بفرمایید.

دکتر نذیر احمد: مثنوی خوانی آنها به ریتم نوحه خوانی محرم است. اینجا در هند، نوحه‌های سینه زنی را به فارسی می‌خوانند، البته مسأله عاشورا در تاریخ و فرهنگ هند تأثیر عمیقی در بر نداشته است، اما هندوها تحت تاثیر عزاداری‌های شیعی، تعزیه می‌گیرند، نوحه می‌خوانند و چیزی شبیه مقبره امام حسین «ع» می‌سازند البته در جنوب هند شیعیان بیشتری هستند، با این تفاوت که مرثیه را به زبان اردو می‌خوانند.

مشکل است چون دارای ابهام است.

ایرانی. برای مثال در این دوره مثل‌های رایج در بین مردم به خوبی و با موفقیت در شعر مورد استفاده قرار گرفته است.

دکتر یونس جعفری: من البته به اصفهان نرفته‌ام، شیراز هم نرفته‌ام، ولی با اصطلاحات محلی آنها آشنا هستم. تقریباً آخر دوره صفویه همه شاعر شدند.

○ ظاهراً تعداد شعرای این دوره از تمام دوره‌ها بیشتر است. ظاهراً شانزده هزار شاعر در این دوره حضور داشته‌اند و اگر موضوعاتی را که شاعران پیش از این دوره به آن پرداخته‌اند در نظر بگیریم نسبت به موضوعات دوره قبل واقعاً قابل مقایسه نیست. رقم موضوعات این دوره خیلی بیشتر است.

دکتر نذیر احمد: الان هم رقم شاعران در هند بسیار زیاد است. اگر شما به «دهلی» تشریف ببرید از هر پنج نفر یک شاعر است، به فارسی هم مشاعره دارند.

○ استاد! بعد از آن دوره از جنبه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی با افول زبان فارسی مواجه شدیم. صد سال پیش از این زبان فارسی تا به این اندازه ضعیف نبود. در ضمن چگونه می‌توان دوباره زبان فارسی را در این سرزمین قوت بخشید؟

دکتر نذیر احمد: بیشتر جنبه‌های سیاسی بود. چون انگلیسی مرسوم شد، برای کسانی که فارسی خوانده بودند، مشکل ایجاد شد. اما اینک می‌توان با اقداماتی زبان فارسی را

○ حرکتی که با سبک خراسانی آغاز شد، بیشتر طبیعت‌گرا بود و به عناصر طبیعی می‌پرداخت. در دوره سبک عراقی، شعر بیشتر درونی و سمبلیک شد و حرکت یک قدری نسبت به سبک خراسانی که به عینیت توجه می‌کرد، ذهنی و انتزاعی شد. در سبک هندی این حرکت خیلی انتزاعی تر می‌شود. مثلاً در ساقی‌نامه «ظهوری» یا در دیگر کارها و غزلها شما می‌بینید که تشخیص و شخصیت بخشیدن به اشیاء خیلی مورد توجه است. علاوه بر این در شعر سبک هندی پرداختن به مسایل عادی و ملموس زندگی و استفاده از اصطلاحات مردمی و فرهنگ عامه و تعابیر و کوچه و بازار بسیار مورد توجه بوده است.

دکتر یونس جعفری: در اصفهان این‌طور بوده است، در هند زبان فارسی، زبان شعرا بود.

○ اما این معنی نزد شعرای پارسی‌گوی هند نیز مشاهده می‌شود.

دکتر یونس جعفری: در هندوستان، الفاظ هندی و مثل‌های رایج این سرزمین در شعر شاعران پارسی‌گوی رواج یافته است.

○ بله، در سبک هندی از عادی‌ترین کلمات و ساده‌ترین کلمات و اصطلاحات مردمی استفاده می‌شد البته نه صرفاً از فرهنگ هندی بلکه همچنین از فرهنگ

نیز به فارسی نیاز مبرم داریم. البته تاریخ را به عنوان مثال ذکر می‌کنم. در بسیاری از زمینه‌ها وضع چنین است.

○ برای رشد زبان فارسی در شبه قاره چه باید کرد؟

دکتر نذیر احمد: باید جوانان به آموختن زبان فارسی تشویق شوند و از آنان که مشغول آموختن زبان فارسی هستند، حمایت شود. باید یک مؤسسه قوی تشکیل شود و این امور را بر عهده گیرد. در ضمن می‌توان به بعضی از دانشجویان هندی بورس تحصیلی داد که به ایران بروند و کار کنند. اگر اساتید و دانشجویان حمایت شوند، در این مورد می‌توانند بسیار مؤثر باشند. باید قبول کنید که در خارج از ایران هم کارهای مهمی صورت می‌گیرد. ما واقعاً تشکر می‌کنیم. شما ما را تشویق می‌کنید و به ما نیرو می‌دهید. من تا جان دارم برای ایران و پیشرفت زبان فارسی می‌کوشم. من می‌توانستم یک مهندس یا پزشک باشم، ولی در پی آموزش زبان فارسی رفتم، چون به آن اعتقاد و علاقه دارم. سلام مرا به ملت ایران برسانید. زبان فارسی مقوله‌ای است که ملت‌های ما را به یکدیگر پیوند می‌دهد. از شما متشکرم.

○ ما نیز از شما و دیگر عزیزان شرکت‌کننده در این میزگرد تشکر می‌کنیم.

احیا کرد. کتب، کتیبه‌ها و کتابخانه‌های ما همه به فارسی هستند. اینجا در هند وقتی که یک دانشجوی فوق لیسانس درسش را تمام می‌کند، هیچ کار خاصی در انتظار او نیست.

اگر اردو بخوانند برای آنها کار پیدا خواهد شد، ولی فارسی خواندن در اینجا به سود کسی نیست. ولی ما فارسی را برای فهم فرهنگ ایران می‌خوانیم. کتابخانه‌ها، کتیبه‌ها و چیزهای دیگر ما از بین می‌روند و کسی از آنها استفاده نمی‌کند. غافل از اینکه استفاده نکردن از زبان فارسی، صرفاً به این معنا نیست که ما از فرهنگ غنی فارسی بی‌بهره می‌مانیم، بلکه اساساً از فرهنگ و تاریخ خودمان هم اطلاعی نخواهیم داشت. چون بسیاری از منابع تاریخی و فرهنگی ما به زبان فارس نوشته شده است. اساتیدی که در این زمینه کار کرده‌اند می‌دانند که تعداد زیادی از این کتابها، هنوز ترجمه نشده و به زبان فارسی است. چطور ممکن است که ما بدون استفاده و بهره‌وری از این کتابها، بتوانیم از تاریخ و فرهنگ ملی خود استفاده کنیم؟ اینجا دیگر دفاع از زبان فارسی به خاطر زبان فارسی نیست، به خاطر فرهنگ خودی است. یک استاد تاریخ هند بدون آشنایی با زبان فارسی تاریخ هند را چگونه مورد بررسی قرار خواهد داد؟ اکثر کتب تاریخ ما به زبان فارسی است. مهمترین کتابهای مربوط به تاریخ هند به فارسی نوشته شده است. پس برای فهم تاریخ هند



ادبیات فارسی در مجارستان

گفتگو با

دکتر اواجرری میاس

اشاره:

زبان فارسی به عنوان یک زبان زنده و پویا که فرهنگی چند هزار ساله را در خود جای داده، در اغلب دانشگاههای معتبر جهان تدریس می‌شود و دانشجویان زیادی در مقاطع مختلف کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا به فراگیری آن مشغولند.

اما به رغم کوششهای به عمل آمده، هنوز سیستم واحد و مشخصی برای تدریس زبان فارسی به غیر فارسی زبان، تدوین نشده است. و این، نیاز به تأمل و دقت نظر مسئولین فرهنگی کشور دارد. در «دانشگاه بوداپست» مجارستان، فرصتی پیش آمد تا در گفتگو با خانم دکتر اواجرری میاس از موقعیت زبان فارسی در این کشور مطلع شویم. ایشان - که بخوبی به زبان فارسی صحبت می‌کرد - ما را در اتاق خود پذیرفت و ما احساس کردیم که در یک کتابخانه ایرانی هستیم. در این کتابخانه کوچک اغلب دیوان‌های شعرای بزرگ، و آثار

نویسندگان قدیم و جدید ایران به چشم می‌خورد. باین وصف دکتر میاس از عدم ارسال بموقع کتابهای جدید گلایه داشت. این گفتگو از نظر تان می‌گذرد:

● لطفاً در باره میزان تحصیلات، آثار و زندگی تان توضیح بدهید و بگویید که چگونه زبان فارسی را آموختید؟
دکتر جری میاس: دانشگاه بوداپست، نخستین دانشگاه در مجارستان است که در آن، ایران شناسی تدریس می‌شود و تقریباً صدسال است که در این دانشگاه زبان فارسی پیشینه دارد. من فارغ التحصیل رشته دکتری زبان شناسی و تاریخ هستم، که ده سال پیش از این، رئیس بخش ایران شناسی شدم. در گذشته، بیشتر تکیه بر زبان شناسی بود، اما وقتی که رئیس این گروه شدم بیشتر به تاریخ

که رشته اصلی برای آنهاست شامل یک دوره پنج ساله با یک برنامه است که از متوسطه و عالی شروع می‌شود، و دانشجویان به کمک بورسیه‌های گوناگون تحصیل می‌کنند. اما دانشجویانی که در رشته‌های گوناگون شرق شناسی - رشته ترک شناسی مغولیستی، رشته زبان شناسی تاریخی تطبیقی - تحصیل می‌کنند فقط برای آموختن زبان فارسی می‌آیند.

من برای دانشجویان رشته‌های مختلف تاریخ و زبان شناسی تاریخی و تطبیقی تدریس می‌کنم. مقاله‌های گوناگون در زمینه زبان شناسی ادبیات فارسی نیز، هم در مجارستان و هم در ایران و کشورهای دیگر منتشر کرده‌ام.

در باره «دو زبان گویی» در زبان فارسی، مقاله‌ای نوشته‌ام و علاقه خیلی زیادی به این موضوع دارم. در باره شیوه‌های گوناگون در زبان امروز و شیوه‌های کلاسیکی و محاوره نیز کار کرده‌ام.

وقتی جوان بودم، خیلی به شیوه چامسکی علاقه داشتم، اما الان بیشتر، علاقه‌مند به تاریخ دستور زبان فارسی هستم. هفته آینده می‌روم به «کمبریج» و در باره کهن‌ترین دستور فارسی سخنرانی می‌کنم. در باره اینکه بخشهای گوناگون متن یاد شده، از چه منابعی اخذ شده است.

دستور زبان فارسی‌ای که می‌خواهم آن را تشریح کنم برگرفته از یک متن چاپ سنگی است که توسط یک ایرانی تهیه شده است. ... من عاشق سرزمین خراسانم، و خراسان

ایران و کشورهای آسیایی روی آوردم. تخصص من در زبان شناسی است اما الان دانشجویان بیشتر گرایش به تاریخ و انسان شناسی و جامعه شناسی دارند و از این رو، ما سعی می‌کنیم که برنامه‌های تدریس ایران شناسی را کمی دگرگون کنیم، و تصمیم گرفته‌ایم که بیشتر به تاریخ امروز و جامعه شناسی پرداخته شود. خودم زبان شناسی، ادبیات، و ادبیات کلاسیک فارسی تدریس می‌کنم. متن‌های پهلوی و کلاسیک را می‌خوانم، دو همکار دارم که یکی از آنها خانم نعمت داری هستند - که زبان مادری ایشان فارسی است - من فقط دو سال پیش، برای اولین بار، به ایران رفتم و سعی کردم زبان محاوره یاد بگیرم. زیاد خوب حرف نمی‌زنم، چون این رشته من نیست. رشته من دستور ادبیات کلاسیک و فارسی میانه است، اما من خودم سعی کردم زبان محاوره را هم یاد بگیرم. چون به نظر من بی آنکه زبان محاوره یاد گرفته شود، (بویژه برای کسی که در این زمینه کار می‌کند) تحقیق مطالب دیگر مشکلات زیادی دارد.

خیلی کتابها در ایران منتشر شده که اگر ما این کتابها را خوب بتوانیم بفهمیم، عقب می‌مانیم.

از این رو، کتابهای زیادی برای دانشجویان خریداری شده است. به شما گفتم که، دو سال پیش مستقر شدیم و ما دانشجویانی داریم که از جاهای گوناگون به اینجا می‌آیند. برای ما مهم این است که آنان این رشته را انتخاب می‌کنند. ایران شناسی

تاریخ صفوی و آسیای میانه است. ترکی و تاجیکی هم بلد است، اما متأسفانه الان دو سال است که منتظر هستیم مؤسسه‌ای برای پذیرفتنش اظهار تمایل کند. چون او جوان است باید به ایران برود و در دوره فوق لیسانس و دکترا درس بخواند خیلی دلم می‌خواهد ایشان به ایران فرستاده شود.

○ زبان فارسی رادر اینجا چگونه فرا گرفتید؟

دکتر جری می‌اس: من دو استاد داشتم که یکی از آنها تخصصش در زبان شناسی، ترک شناسی و ایران شناسی بود. پیش از جنگ بین المللی، این رشته‌ها جدا نبود و با هم خوانده می‌شد. سپس گروه زبان شناسی پدید آمد. از این رو ما بیشتر تخصصمان در زبان شناسی است. اما الان ممکن است تخصص دانشجویان، در تاریخ یا جامعه شناسی باشد. در دوره فوق لیسانس، ما از استادها دعوت می‌کنیم تا برای تدریس به مجارستان بیایند. ما روابط خوبی با دانشگاه‌های گوناگون، هم در مجارستان و هم در جاهای دیگر داریم، می‌توانیم بورسیه بفرستیم. برای اولین بار من می‌خواهم دانشجویان را به ایران بفرستم. البته در اینجا همکاری دارم مانند خانم نعمت داری که در موزه ایران شناسی کار می‌کند و مدرکش در زمینه ایران شناسی است و دیگر همکار جوانمان آقای نیکرایی که دوره فوق لیسانس را سال گذشته تمام کرده و اینجا به عنوان دانشیار کار می‌کند.

را بیشتر می‌پسندم. به علت اینکه، به طور کلی خیلی سرسبز است. کوهستانها را خیلی دوست دارم. و از لحاظ فرهنگی نیز می‌دانیم که انسانهای بزرگی از آنجا برخاسته‌اند. از نشریه دانشگاه مشهد، متأسفانه در اینجا فقط چند نسخه دارم، ولی وقتی آنجا بودم، هر روز می‌رفتم به کتابخانه مرکزی دانشگاه مشهد و اولین نوشته‌ا که مطالعه می‌کردم، نشریه دانشگاه مشهد بود، چون بخش زبان شناسی آنجا خیلی وسیع است. در آنجا درباره متنها و تفسیرهای کهن زیاد کار می‌شود.

مادر زمینه تهیه کتابهای فارسی مشکل داریم. ده، پانزده سال پیش خیلی تلاش کردم چند کتاب تهیه کنم (برخی کتابها که در مشهد منتشر شده است) بهترین کتابها در زمینه منطق عربی است.

○ در باره موقعیت زبان فارسی در اینجا بگویید. در حال حاضر چند دانشجو در دانشگاه بوداپست تحصیل می‌کنند؟

دکتر جری می‌اس: مشکل است! چون دانشجویان بسیار علاقه دارند اما پس از تمام کردن دانشگاه بیکار هستند، و من باید خیلی تلاش کنم، تا کاری برای آنها پیدا شود.

برای نمونه، یکی از دانشجویان را - که درسش تمام شده بود - به مؤسسه روابط فرهنگی فرستادم.

منی دانم شما با خانم الیزابت روجا، آشنا هستید؟ او دانشجوی من بود. همکار دیگر من، پسر جوانی است که تخصصش در

این گونه مشکل تر است، از این رو، روشی در پیش گرفتیم که زبان محاوره و دستور را با هم آغاز کنند، که همزمان با هم دانشجویان می توانند بخوانند و بنویسند و تلفظ صحیح آن را نیز، یاد بگیرند. ما این جا تفاوت میان زبان کلاسیک و محاوره را نیز تدریس می کنیم.

○ شما که در زمینه متون کهن کار کرده اید، از متون کلاسیک ایران - بویژه در زمینه شعر - کدام یک را بیشتر می پسندید؟
دکتر جری میاس: ما با فردوسی شروع می کنیم و بعد حافظ و سعدی را تدریس می کنیم و دانشجویان ما باید «گلستان» و «بوستان» را کاملاً بخوانند - که همه را به زبان فارسی می خوانند - البته از روی نسخه فروغی و آقای غلامحسین یوسفی. و ما در اینجا متن های «شاهنامه» را نیز داریم که من بیشتر فردوسی را می پسندم و در مورد حافظ باید گفت که به نظرم، مشکل تر از دیگران است، چون در شعرهای حافظ باید فلسفه، عرفان و تصوف را هم فهمید. «مثنوی» هم این گونه است. حتی در دوره چهارم و پنجم متن های بومی هم می خوانیم. ناصر خسرو نیز، برای دانشجویان لازم است.

یکی از همکاران که تخصصشان در تاریخ صفوی است او هم متنبایی از این دوره را تدریس می کند. متأسفانه برای این واحدها، معلم ویژه ای نداریم. همه آن را خودمان تدریس می کنیم. برای خواندن

○ دانشجویان زبان فارسی مجارستان چه تعدادی هستند و آیا در یادگیری زبان فارسی با مشکلی روبه رو نیستند و پیشرفت شما قابل ملاحظه هست؟
دکتر جری میاس: کسانی که رشته ایران شناسی را انتخاب کرده اند شش، هفت نفر هستند در چهار دوره گذشته از این ده نفر داریم که فقط برای آموختن زبان فارسی به این جا می آیند.

در باره یادگیری زبان فارسی باید گفت در دوره ابتدایی خیلی مشکل نیست، ولی بعداً که زبان عربی لازم می شود مشکل شروع می شود. دانشجویانی که ایران شناسی را انتخاب می کنند مجبورند که چهار ترم زبان فارسی هم یاد بگیرند.

○ شما زبان فارسی را با دستور زبان فارسی آغاز می کنید یا محاوره؟
دکتر جری میاس: با هر دو، چون من خودم در دوره ابتدایی «دستور» درس می دهم، از کلاسیک تا امروز، و خانم نعمت داری زبان محاوره را تدریس می کنند که البته ایشان سالهاست، مقیم این جا هستند.

○ برخی عقیده دارند که دستور و محاوره نیز، باید همزمان یاد داده شود و برخی فقط محاوره را لازم می دانند؛ آیا این اشکال برای یادگیری زبان فارسی در این جا نیز وجود دارد؟

دکتر جری میاس: بله. وقتی دانشجو بودم با دستور آغاز می کردم و من خودم دیدم که

○ در کشورهای آسیای میانه، بخصوص تاجیکستان زبان فارسی در حال رشد است. آنها خیلی علاقه مند هستند که زبان فارسی را تقویت کنند. شما فکر می‌کنید از چه راهی می‌شود ضمن تقویت و غنای زبان فارسی به گسترش آن نیز دامن زد؟

دکتر جرجی میاس: من در این جا زبان تاجیک هم تدریس می‌کنم. چون لهجه خیلی گیرا، و قویترین زبان امروزی است. البته هنوز زبان محاوره ایران را در آن جا تدریس می‌کنند. من به همراه همسرم یک سال در لنینگراد و در مؤسسه شرق شناسی آن جا بودم و سعی کردم از تاجیکها زبان بیاموزم. اما برای من روشن شد که تاجیک به این معنی وجود ندارد. چون همه با لهجه مختلف حرف می‌زدند و تاجیک زبان مشترک آنها بودند.

○ در محاوره چند واژه تاجیک است. برای نمونه «گپ زدن» به معنای صحبت کردن و یا ایشتاوی به معنی «حالت چطور»؟

دکتر جرجی میاس: «ایشتاو» یک کلمه ازبک است که در تاجیک وارد شده. من آن جا خیلی تلاش کردم که روزنامه بخوانم، اما نثر روزنامه روسی بود و ساختمان (جمله نویسی) بد بود. کسانی که در این اداره کار می‌کردند بیشتر روسی بودند و تاجیکی آنها خیلی بد بود. این زبان، زبانی مخلوط بود. کسانی که در این اداره کار می‌کردند بیشتر روسی بودند و تاجیکی آنها خیلی بد بود. این زبان، بیانی مخلوط بود از اینرو، من هم

نسخه‌ها باید با خوشنویسی آشنا بود. امیدواریم که استنادی از ایران به این جابایند که رشته‌هایی مانند ادبیات و خوشنویسی تدریس کنند، چرا که مسلماً ایشان بهتر می‌توانند مطالب را تفهیم کنند.

من رئیس دپارتمان زبان فارسی و عضو شورای عالی دانشگاه هستم از این رو، می‌توانم ابراز نظر کنم، اما الان وضعیت در دانشگاه خیلی مشکل است. من باید فرصت و امکانات داشته باشم تا به ریاست دانشگاه پیشنهاد کنم که می‌خواهیم از استادان دعوت کنیم. من باید بدانم چه کسی، تا چه مدت، می‌تواند این جا بماند، که بتوانیم به تبادل استاد پردازیم.

در زمینه زبان شناسی ما با مردم ایران روابط خیلی قدیمی داریم. پیش از آنکه مردم مجارستان به محل امروز بیایند در بخش آسیای میانه زندگی می‌کردند - حدود پانصد، ششصد سال - و روابطی با قبیله‌های ایرانی داشتند. پس از حمله مغول به مجارستان در قرن ۱۳ و پیش از حمله کردن به ایران، یک قبیله ایرانی از دست مغولها گریخته و به این جا پناه آورد ما بیشتر کلمات ایرانی را از ترکها گرفتیم برای نمونه «بازار» در زبان مجاری می‌شد «باسار» یا «جمعه» و یک شنبه که تعطیل است. در حدود یکصد کلمه از ترکی گرفتیم. و از فارسی (ایرانی) بین بیست، سی کلمه - مثلاً نام زن - می‌گویند که این کلمه عام یکی از قبیله‌های ایران بود در دوره هخامنشی. با «هیدپل» به معنای پل.

کار کردن با زبان تاجیک را ترک کردم.

وسعت آن.

البته گسترش زبان فارسی با وضعیت کنونی مسأله مشکلی است. در تاجیکستان برای تاجیکها زبان فارسی خیلی مهم است. اما خودشان در مدرسه، اصلاً زبان فارسی نمی‌خوانند و فقط در دانشگاه مطالعه می‌کنند. به نظر من آنها چون از تاریخ خود دور افتاده‌اند باید اول از مدرسه، فارسی را یاد بگیرند، یعنی اینکه به گونه‌ای گسترده، یادگیری زبان فارسی را جدی بگیرند. اما خط عربی فرق می‌کند و این تفاوت، دوزبان و دو لهجه را از هم جدا می‌کند.

○ در ایران هم یادگیری زبان فارسی در دو حوزه انجام می‌گیرد، یک عده فقط برای نوشتن و خواندن زبان فارسی را یاد می‌گیرند. یک عده برای تحقیق و کار آکادمیک البته در ایران در زمینه نسخه‌های خطی بویژه در دههٔ اخیر پس از انقلاب خیلی کار شده است.

دکترجری می‌اس: برای خودم بسیار پیش آمده که دستورهای کهن زبان فارسی را از آن جا خریداری کنم. من همیشه دنبال این تفسیرها بودم. آیا شما می‌دانید که با کشف چندنسخه خطی از قرن یازده، دوازده شیوه آن دوره را مشخص کردند، چون سبک نسخی که از آن دوره به دست آمده است امروز رواج ندارد یا متداول نیست، و این برای ما زبان شناسان خیلی مفید واقع می‌شود. من سال گذشته تلاش کردم در بارهٔ این مطلب سخنرانی کنم. در آن وقت یعنی

○ الان شما زبان تاجیکی را به عنوان زبان فارسی تدریس می‌کنید؟

دکترجری می‌اس: بله دربارهٔ روابطی که بین دو زبان وجود دارد و اینکه فرق این دو زبان از نظر دستوری و تاریخ دستور چیست، تدریس می‌کنم.

○ شما نقاط قوت و منفی زبان فارسی را در چه می‌بینید؟

دکترجری می‌اس: به نظرم بیشتر کلمات عربی دارد. من وقتی به ایران رفتم سعی کردم فارسی را از روزنامه یاد بگیرم. اما برایم غیر ممکن بود چون لغات عربی زیادی در آن دیدم.

○ آیا زبان فارسی به عنوان یک زبان پویا و قابل گسترش در دیگر کشورها مطرح است؟

دکترجری می‌اس: به نظر من زبان فارسی بیشتر دارای یک نقش معنی دار است. زیرا شما بهتر می‌دانید که در هندوستان هم زبان محاوره و هم زبان ادبیات، فارسی بود. اکنون که من مشغول تدریس دستورهای کهن فارسی هستم می‌بینم که این دستورها بیشتر از ایران در هندوستان و ترکستان منتشر شده و این نشان می‌دهد که زبان فارسی در زمانهای گذشته خیلی بیشتر از حال گسترش داشته است. و البته نه از نظر تنوع کلمات بلکه بخاطر تمدن تمدن پیشرفتهٔ ایرانی و

اروپایی است و واژه‌هایش از آن گرفته شده است. و اما زبان مجاری شبیه به زبان ترکهاست. از نظر ساختمان با ساختمان زبانهای هند و اروپایی خیلی فرق می‌کند. فارسی خیلی از نظر ساختمان شبیه به انگلیسی است. من وقتی مقایسه می‌کنم، می‌بینم خیلی شبیه به هم است. برای نمونه در زمان هخامنشی فارسی میانه خیلی اف و ایکس زیاد داشته مثل لاتین و یونانی. اما بعداً این ساختمان ترک شده و امروز از پیشوند و پسوند استفاده می‌کنند. مانند حروف اضافه. برای نمونه من می‌روم به تهران: I go to Tehran اگر شما عربی بدانید و مقایسه کنید همین جمله را می‌بینید که ساختمانش کاملاً فرق می‌کند.

هشتصدسال پیش، شیوه‌های گوناگون در زبان وجود داشت. شیوه محاوره، شیوه کلاسیک و تفسیرها از نظر هم فرق می‌کنند. بعضی از آنها به زبان محاوره نزدیک است و برخی شیوه‌ای عالی و کلاسیک دارند نمی‌دانم شما در مورد این تفسیر شنیده‌اید یا نه؟ چون صفحه اول آن وجود ندارد و نمی‌دانم عنوانش چه بود؟ یکی از کهن‌ترین متون لهجه‌اش خیلی نزدیک به لهجه خراسانی است و من درباره این تفسیر سخنرانی می‌کنم که از نظر دستوری چگونه است و از نظر استفاده ضمیر مثلاً، تفسیرهای قرآن مجید، طبری و... خیلی تحسین کننده است.

○ شما هیچ وقت زبان فارسی را با مجاری مقایسه کرده‌اید؟

دکتر جری میاس: نه، ممکن که من وقتی بازنشسته شدم گزارشی در باره آن بنویسم ولی الان وظایف زیادی دارم. این یک مسأله خیلی مشکل است چون شما باید خیلی به فن عبریستی آشنا باشید به تاریخ زبان مجاری و زبانهای گوناگون که به این گروه نزدیک است.

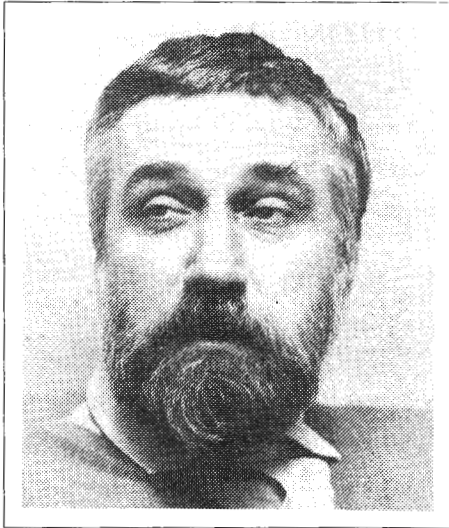
می‌دانیم که زبان فارسی شبیه زبان هند و

○ شما آیا به زبان فارسی کتابی ترجمه کرده‌اید؟

دکتر جری میاس: چند داستان کوچک ترجمه کرده‌ام به زبان تاجیک. از جلال آل احمد و....

یک کتاب کوچک هم ترجمه کرده‌ام که از تاجیک بود به نام «افسانه خلق تاجیک».

○ سپاسگزاریم.



تحول زبانها، ریشه‌ها و علتها

گفتگو با

دکتر ایوان میخائیلوویچ

استبلین کامنسکی

من استاد زبان فارسی و واژه‌شناسی دانشگاه دولتی لنینگراد (سن پترزبورگ) هستم. در سال ۱۹۴۵ م (۱۳۲۴ ش) در شهر لنینگراد (سن پترزبورگ) در خانواده‌ای اهل علم و ادب به دنیا آمدم. پدرم متخصص زبانهای آلمانی و اسکاندیناویایی بود و آثاری نیز در این باره منتشر کرد.

پس از اتمام دوره دبیرستان در رشته ایران‌شناسی وارد دانشگاه شدم و در سال ۱۹۶۸ م (۱۳۴۷ ش) دوره دانشگاه را به پایان بردم. پس از آن به مدت یک سال به عنوان آموزگار در منطقه پامیر، بدخشان تاجیکی به تدریس زبانهای روسی و وختی (وخی) پرداختم. حتی بعد از آن نیز در فاصله سالهای ۷۶-۱۹۶۶ م

(۵۵-۱۳۴۵ ش) از مطالعات علمی در آسیای میانه بویژه پامیر و بدخشان دست برنداشتم. در سال ۱۹۷۱ از رساله نامزدی خود با عنوان «فونتیک زبان خوانی تاریخی»

پیشینه آموزش زبانهای کهن شرقی در دانشگاههای روس به نخستین سالهای سده نوزدهم (۱۸۰۴) باز می‌گردد که در سایه تلاش افرادی چون بولدیرف، سنکووسکی، کونروویچ، وازلیف، گریکویف و دیگر استادان این رشته از علوم شیوع و استمرار چشمگیر یافت. اکنون نیز به همت اندیشمندان و صاحب نظرانی چند تدریس و فراگیری زبانهای شرقی رونق مناسبی در دانشگاههای کشورهای مشترک المنافع و قفقاز دارد. در گردهمایی استادان زبان و ادبیات فارسی و ایران‌شناسان که در تهران برگزار شد فرصتی دست داد تا با دکتر کامنسکی به گفتگو بنشینیم. باهم می‌خوانیم.

● به عنوان نخستین پرسش مختصری در باره زندگی، آثار، پیشینه مطالعاتی و پژوهشی خود توضیح دهید.
دکتر ایوان میخائیلوویچ استبلین کامنسکی:

ساله است. دانشجویان ابتدا با زبان و ادبیات فارسی، دستورزبان، زبان عربی و صرف و نحو آشنا می‌شوند و در کنار اینها تاریخ و جغرافیای ایران را نیز می‌خوانند. از سال دوم با متون نظم و نثر کلاسیک فارسی آشنا می‌شوند و کم‌کم زبان شناسی، سبک شناسی و نیز آثار بزرگانی چون حافظ، مولوی، سعدی و... را می‌شناسند.

ایران شناسی در دانشگاه ما نزدیک به دو یست سال (از ابتدای سده هجدهم) است که تدریس می‌شود و این دانشگاه قدیم‌ترین مرکز ایران شناسی به‌شمار می‌آید. مکتب ایران شناسی سن پترزبورگ از مراکز مشهوری است که استادان بزرگی رانیز بیرون داده. گفتنی است ایران شناسان بزرگی چون کارول ذالمن، والتین ژوکوفسکی، یوگنی برتلس، الکساندر فریمین و الکساندر بولدرف، همه از فارغ التحصیلان این دانشگاه بوده‌اند.

در دانشگاه سن پترزبورگ استادان نامی زیادی هستند، مانند: پروفیسور بوگالویوف که متخصص زبانهای قدیم ایرانی و زبان سغدی است، پروفیسور لیوشن متخصص زبانهای سغدی، بختیاری و زبان پهلوی، پروفیسور تریخانیان که متخصص زبان پهلوی است و نیز متخصصان ادبیات مانند دکتر دروزدوف و دکتر عبدالحی و... که در باره زبانها و ادبیات فارسی پژوهش می‌کنند. همچنین از شرق شناسان برجسته ما در اینجا دکتر اکیموشکین است.

دفاع کردم و طی سالهای ۸۴-۱۹۸۱ م (۶۳-۱۳۶۰) به عنوان استاد زبان فارسی و زبانهای ایرانی در دانشگاه سن پترزبورگ به کار مشغول بودم و در سال ۱۹۸۴ م (۱۳۶۳ ش) از رساله دکترای خود با عنوان «پژوهش تطبیقی و تاریخی لغات در زبان پامیری» دفاع کردم. از آن پس به عنوان استاد ایران شناسی در دانشگاه دولتی سن پترزبورگ تدریس می‌کنم.

اکنون نزدیک به دو سال است که مدیریت بخش ایران شناسی دانشکده شرق شناسی آن دانشگاه را به عهده دارم و به آموزش زبانهای فارسی، اوستایی، پامیری و نیز فقه‌اللغه ایرانی اشتغال دارم. بیش از صد اثر علمی تاکنون از این جانب به چاپ رسیده که کتابهای: «زبان خوانی»، «افسانه‌های مردم پامیر»، «افسانه‌های سیستان» و «نامهای نباتات در زبانهای پامیری» از آن جمله است. همچنین نخستین ترجمه «اوستا» به زبان فارسی به تازگی از مرحله چاپ خارج شده.

● برنامه‌های درسی، فعالیت‌های فکری و شیوه‌های آموزشی شما در بخش ایران شناسی دانشکده شرق شناسی چگونه است و دوره‌های تحصیل در آن دانشگاه به چه ترتیب است؟

کامسنکی: نزدیک به ده معلم، دو استاد، پنج استادیار در این بخش فعالیت می‌کنند. سالانه به طور متوسط پنج تا ده دانشجو می‌پذیریم و دوره تحصیل در دانشگاه ما پنج

«وندیداد» است و سرودهای «یسنا» و «ویسپرد» در آن موجود نیست. ابتدای هر یشت دعاهایی وجود دارد که بیشتر بر آنها تکیه شده و نیز برگاتهای زرتشت که از اصالت بیشتری نسبت به دیگر قسمتها برخوردارند.

البته پژوهشها و مطالعاتی نیز بر روی دیگر متون زرتشتی از جمله «زرتشت نامه» که درباره زندگی زرتشت است، داشته‌ام و در شعبه ما بیشتر متون اوستایی، زرتشتی و به طور کلی زبانهای مرده تدریس می‌شوند.

○ به نظر شما آیا زبانی که امروز در تاجیکستان و برخی جمهوریها بدان تکلم می‌شود از ریشه ایرانی خود فاصله گرفته یا همین زبان فارسی در نوع ایرانی است؟

کامسنکی: پاسخی که به این پرسش می‌دهم تنها عقیده شخصی من است و آن اینکه زبان فارسی در تطور خود سه دوره را پشت سر نهاده است: زبان فارسی باستان، زبان فارسی میانه و زبان فارسی نو یا زبان فارسی کلاسیک. این زبان کلاسیک از رودکی تا جامی ادامه می‌یابد. پایه و اصول این زبان سه قسم هستند و بعد از اینها زبان مستقلی نداریم، هر چه هست، لهجه‌ها و گویشهای منشعب از آن اصل هستند.

به نظر من تا در ایران یا تاجیکستان یا افغانستان و دیگر مناطقی که به زبان فارسی سخن می‌گویند شاعر یا نویسنده بزرگی پیدانشود، زبان تازه‌ای نخواهیم داشت، زیرا به عقیده من زبان را شاعران و اثر پردازان

○ در گفته‌های خود به زبان «وخانی» اشاره داشتید، این زبان در چه محدوده‌ای تکلم می‌شود و دارای چه شناسه‌هایی است؟

کامسنکی: زبان «وخانی» که بدان «وخی» نیز می‌گویند زبان منطقه بدخشان است و به عنوان زبان محلی آن محدوده به شمار می‌آید. این زبان گونه‌ای از زبانهای غیر نوشتاری و تا حدودی غیر ادبی است، زیرا الفبا و خط ندارد و در شمار زبانهای گفتاری و شفاهی بوده است. البته من طی مدتی که در آنجا بودم با استفاده از خط و آوانگاری لاتین این زبان را به نوشتار در آوردم و شعرها و افسانه‌های زیادی از آن مکتوب کرده و منتشر ساختم. کتابی نیز درباره این زبان و شیوه‌های فراگیری آن نوشته و ترجمه کرده‌ام. زبان وخی در فراگیری زبانهای شرقی ایرانی نقش بسیار مهمی دارد، از جمله در فراگیری زبانهایی چون: پشتو، سکایی و باکتریانی. واژه‌های بسیاری در این زبان وجود دارد که ریشه‌شان با واژه‌های زبانهای ایرانی شرقی یکی است. مطالعات من روی این زبان بیشتر در مقوله افسانه‌های پامیری است.

○ متن اوستایی که ترجمه کرده‌اید از چه ویژگی‌هایی برخوردار است و آیا هر پنج قسم اوستا شامل: وندیداد، ویسپرد، یسنا، یشتها و خرده اوستا را در برمی‌گیرد؟

کامسنکی: این متن ترجمه شده همه اوستا را در بر نمی‌گیرد، بلکه گزیده‌هایی از آن کتاب ارزشمند بویژه «یشتها» و قسمت‌هایی از

می‌سازند.

البته اکنون در ایران، تاجیکستان و دیگر جمهوریهای شوروی شاعران و نویسندگان بزرگ نیز وجود دارند، اما اینها در مقایسه با شخصیتهایی که در دوره ادب کلاسیک داشته‌ایم، از آن قوت و زبان آوری برخوردار نیستند.

زبان فارسی را بزرگ مردانی چون فردوسی، رودکی، حافظ، سعدی، مولوی و... ساخته‌اند و همین که آنها آثارشان را به این زبان نوشته‌اند، این زبان ماندگار و ایستا شده است. و تأثیر این زبان به حدی بوده که زمانی محدوده وسیعی را در بر می‌گرفته به طوری که از کاشغر تا قونیه تنها یک محور آن بوده. اکنون که شاعر بزرگی از این مناطق برنخاسته است، باید گفت زبان ادبی جدیدی نیز وجود ندارد.

این پرسش که «آیا زبانهای فارسی و تاجیکی و دری یک زبان هستند یا سه زبان؟» به نظر من پرسش بی‌معنایی است، زیرا تا زمانی که ما نفهمیده‌ایم آنچه که در باره آن بحث می‌کنیم چگونه زبانی است، و از تطور آن آگاهی نداریم این بحثها به جایی نمی‌رسد. آنچه که مسلم است این هر سه واریانتهای یک زبان واحد هستند. واژه‌هایی که در «تهران» یا در «دوشنبه» استفاده می‌شوند، واریانتهای متفاوت یک زبان هستند که یک ترم همگون ندارند به عبارتی، هر سه اینها اجزاء جدا نشدنی از یک ریشه کامل هستند، اما گرایشهای گویشی‌اند. کلام آخر در این باره آنکه تحولات زبانی

کاملا وابسته به شعر و ادبیات ملت‌هاست.

○ آیا برای عامه مردم در ایجاد تحولات زبانی هیچ‌گونه نقشی قایل نیستید؟
کامنسکی: به عنوان یک متخصص فولکور باید بگویم عامه مردم در این باب نقش مهم دارند، اما این نقش و تأثیر مستقیم نیست. عامه مردم تنها می‌توانند افسانه‌ها و اشعار ساده و عرف و آداب رایج و عامیانه را ایجاد کنند، اما آثار ادبی بزرگ را نویسندگان و شاعران برجسته می‌آفرینند، شاعر بزرگ یا پیغمبر بزرگ زیرا در زمانهای قدیم شاعر و پیغمبر و رهبر یک تن بوده‌اند و سمت پیشوایی مردم را به عهده داشته‌اند. سخن این پیامبران و پیشوایان همواره به شعر بوده، چنان که حضرت محمد (ص) یا پیامبران پیش از اسلام مانند زرتشت، مانی یا پیشوایان آریاها که «کوی» (Kavi) نامیده می‌شدند، این‌گونه بودند. «کوی» که بعدها به صورت «کی» (Kci) درآمد از جمله در نامهایی چون: کیکاووس، کیخسرو، کیقباد و... واژه‌ای است که مفهوم پیشوایی و شاعری و پیامبری را در خود دارد.

○ مهمترین تحولاتی که طی سده اخیر بر گویشهای محدوده آسیای میانه بویژه تاجیکستان حاکم بوده، کدامها هستند؟
کامنسکی: البته زبان تاجیکی مانند زبان فارسی در تأثیر پذیری است. طی سالهای حکومت شوروی پیشین زبان تاجیکی به میزان زیادی شکل روسی به خود گرفت. نه

تنها از واژگان روسی در این زبان وارد شد، بلکه در برخی موارد ترکیب بندی و ساختار جملات بر پایه ساخت دستوری جمله‌ها در زبان روسی عرضه شد.

طی این مدت دانش آموزان به زبان روسی می‌نوشتند و مطالعه می‌کردند و نیز به همین زبان صحبت می‌کردند. این موضوع باعث شد آن ساختار در زبان تاجیکی دخیل شود. نکته‌ای که توجه بدان در این مورد لازم است، آنکه دانشجویان یا افراد ممتاز توانایی فراگرفتن چند زبان را در خود دارند، اما مردم عامیانه کوچک و بازار یا کودکان نوآموز این توانایی را ندارند و در یادگیری دو یا چند زبان واژه‌ها را مخلوط می‌کنند. یک فرد عامی که در یک زمان به زبانهای فارسی، انگلیسی، ترکی و... صحبت می‌کند، نمی‌تواند واژه‌های خاص هر زبان را از هم مجزا کند. به همین سبب زبان تاجیکی هم از نظر واژه‌ها و هم از نظر دستوری تحت تأثیر زبان روسی واقع شد.

البته اگر کسی بتواند این زبانها را بیاموزد و برای نمونه اشعار پوشکین را به روسی یا اشعار حافظ را به فارسی بخواند و از این سرچشمه‌های غنی بهره بگیرد، بسیار خوب است و در واقع سعادت است، اما اگر فراگیری زبان اجباری باشد (همان گونه که زبان تاجیکی به پامیری زبانها تحمیل می‌شود) پیامدهای بدی خواهد داشت.

○ آثار ادبی منظوم و منثور تاجیکستان و دیگر جمهوریها تا چه حد تحت تأثیر نوع

ایرانی و نوع روسی خود بوده‌اند؟ کامنسکی: به طور کلی تأثیر ادبیات روسی بر آثار ادبی جمهوریهای منطقه شوروی بسیار قویتر از تأثیر ادب فارسی (ایرانی) بوده، اما در عین حال واژه‌های زیادی از فارسی به زبان روسی وارد شده. این واژه‌ها از زمانهای قدیم یعنی از هنگامی که اقوام ایرانی و روس در کنار هم می‌زیستند، راه یافته‌اند. برای نمونه برخی معتقدند واژه «یغ» (bax) به معنای خدا از زبان فارسی وام گرفته شده و در سده‌های بعد نیز بسیاری کلمات از آن زبان به ادبیات روس وارد شده، مانند واژه «سَبک» که در فارسی به صورت «سگ» است، واژه «سفاک» که به معنای موزی است، یا واژه «اشتمیی» که در فارسی سکایی به معنای «پای جامه» بوده و امروز مابه کار می‌بریم. همچنین واژه‌هایی چون «چرذک» به معنای «چهارتاق» یا «چه مادان» که «جامه‌دان» که «جامه‌دان» فارسی است و بسیاری کلمات دیگر.

○ با توجه به رویدادهایی که بر جامعه و مردم شما حاکم است و نیز با توجه به نقش رسانه‌ها و وسایل ارتباطی، آیا هنوز هم به افسانه‌های عامیانه و فولکلور توجه بایسته‌ای می‌شود؟

کامنسکی: اکنون که تلویزیون به هر خانه‌ای راه یافته، فولکلور ترقی‌کنندتری دارد و رو به ضعف نهاده است. به یاد دارم چند سال پیش در ترکمنستان با افسانه‌گوی پیری ملاقات کردم که در کار خود بسیار استاد بود. وی که

شاعرانسی چون فردوسی و رودکی و... صورت امروزی به خود گرفته. اینها افراد نابغه‌ای بودند و آثارشان معجزه است. هنگامی که این آثار را می‌خوانید، به ظاهر ساده‌اند، اما درونمایه‌ای عمیق و پر محتوا دارند، به عبارت دیگر، سهل و ممتنع هستند.

○ آثاری که در اینجا به زبان روسی ترجمه می‌کنید، آیا همان درونمایه و حال و هوای خاص را دارد و گویای تمام ظرایف آن آثار هست.

کامنسکی: البته برای درک بهتر آثار ادبی یک ملت باید به زبان ادبی و حتی گویش و محاورات رایج آن آشنا بود، زیرا ترجمه به خوبی نمی‌تواند مفهوم واقعی، زیبایی درونی، احساسات و عواطف شعر یا یک اثر ادبی را بنمایاند.

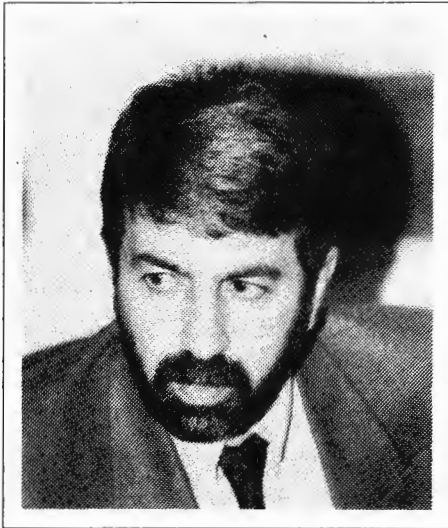
شعرهایی که به زبان روسی ترجمه می‌شوند ممکن است از نظر معنایی با اصل خود تفاوتی نداشته باشند، اما از آن رو که فرهنگ و تمدن روسی تا حدودی با فرهنگ و تمدن ایرانی و نیز با فرهنگ عصر حافظ متفاوت است، تعبیرها تا حدی متفاوت می‌شوند.

○ سپاسگزاریم

اهل سیستان بود چندین افسانه برای ما نقل کرد و ما مقداری از آنها را ضبط کردیم. با اشتیاق تمام به کار خود می‌پرداخت و گله‌مند بود از اینکه بیش از ده سال است که این افسانه‌ها را برای کسی نقل نکرده و با وجود تلویزیون هنر وی خریدار ندارد. او افسانه‌ها را از پدرش فراگرفته بود، اما پسرش هیچ یک از آن افسانه‌ها را نمی‌دانست و اشتیاقی به دانستن آنها نیز نداشت.

○ شما در ادبیات کلاسیک فارسی چه ویژگی‌های زبانی را یافته‌اید؟

کامنسکی: ادبیات کلاسیک فارسی حامل آثار بسیار زیبا و خوش پرداختی است که سرشار از معانی عمیق است و همین اصل باعث شده که بسیاری به این زبان علاقه‌مند شوند. به گمان من زبان فارسی کلاسیک یکی از زیباترین و آراسته‌ترین زبانهای دنیاست. بدان سبب که شاعران بزرگی چون رودکی، حافظ، سعدی، فردوسی و... بدین زبان شعر گفته‌اند و با آثارشان به این زبان غنا بخشیده‌اند و آن را جلوه و جلا داده‌اند. همان گونه که اشاره کردم تا در عرصه ادبیات ملتی شاعر بزرگی پیدا نشود، زبان ترقی و ویژگی پیدا نمی‌کند. مثلاً زبان روسی را شاعران بزرگی چون پوشکین پرداخته و غنا بخشیده‌اند و زبان فارسی در سایه تلاش



زبان فارسی، تثبیت یا تحول؟

گفتگو با

دکتر گارنیک آساتوریان

کارهای پژوهشی تان صحبت بفرمایید. دکتر گارنیک آساتوریان: به سال ۱۹۵۳ م (۱۳۳۲ ه.ش) در تهران به دنیا آمدم. در سال ۱۹۶۷ م (۱۳۴۸ ه.ش) به همراه خانواده به شهر لنیناکان (گیومری کنونی) مهاجرت کردم و تحصیلات متوسطه را در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰ ه.ش) به پایان رساندم. از سال ۱۹۷۱ به بخش کردی دانشکده شرق شناسی دانشگاه دولتی ایروان وارد شده و در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵ ه.ش) پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی برای گذراندن دوره PHD در فرهنگستان علوم پذیرفته شدم و پس از پایان این دوره در بخش کردشناسی فرهنگستان علوم ارمنستان مشغول به کار شدم. به سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۳ ه.ش) در دانشگاه شرق شناسی دانشگاه لنینگراد از رساله خود دفاع کردم و از فوریه سال ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) استاد دانشگاه دولتی ایروان بوده‌ام. هم اکنون رئیس بخش ادبیات و مردم

به رغم تحولات اخیر در شوروی سابق، پژوهشهای خاورشناسی جدید با تکیه بر پشتوانه‌ها، تجربیات و دستاوردهای قدیم‌تر این علم - که تاریخی چندصد ساله را می‌نمایاند - هنوز رونق قابل ملاحظه‌ای دارد. این تحقیقات در شهرهای «لنینگراد» (سن پترزبورگ) قدیم‌ترین مرکز تمدن و فرهنگ خاورشناسی روسیه و به طور تقریباً همزمان در مرکز خاورشناسی مسکو، تاشکند، ایروان، بادکوبه، تفلیس، عشق‌آباد و بسیاری دیگر از شهرهای شوروی پیشین نمود فزون‌تری داشته است.

بانگرش به نقش پر اعتبار ایران شناسی در این شاخه از علوم (خاورشناسی) با دکتر گارنیک آساتوریان از استادان ایران شناسی به گفتگو نشستیم که از نظر تان می‌گذرد.

● به عنوان نخستین پرسش مختصری درباره پیشینه، زندگی، تحصیلات و

افغانی و پشتو تربیت کرده‌ایم ما دانشمندان و دانش‌پژوهان بسیار خوبی داریم و نسبت به آینده کارهای ایران شناسی من کاملاً خوشبین هستم و فکر می‌کنم ایران شناسی ارمنستان باید سنتهای فکری خود را تحول و توسعه دهد. به نظر من مرکز ایران شناسی ارمنستان در منطقه و در جهان یکی از بهترین گروهها را گردآورده.

○ همان‌گونه که می‌دانید هر علمی معطوف به پرسشهایی است که پژوهشگران آن علم را به پاسخگویی وا می‌دارد. اساسی‌ترین پرسشی که ایران شناسی درصدد پاسخگویی به آن است، چیست؟ به بیان دیگر، ایران شناسی چه هدفهایی را دنبال می‌کند؟

دکتر آساتوریان: هنگامی که از ایران شناسی سخن می‌گوییم، تنها ایران را در محدوده مرزهای سیاسی و جغرافیایی کنونی در نظر نداریم، مقصود ما از ایران گستره‌ای است که از ایران کنونی گرفته تا کاشغر و هندوچین و تبت می‌رسد، یعنی در گذر روزگاران در تمام این محدوده‌ها مللی می‌زیسته‌اند که به زبان فارسی گفتگو می‌کرده‌اند و البته در کنار این ملتها، مردم دیگری نیز از روزگاران کهن بوده‌اند، اما فارسی زبانان نیز در آنجا حضور داشته‌اند.

ایران شناسی علمی است که در باره تمامی ویژگیها، نموده‌ها، مسایل و آثار این ملل که در آن سرزمینها ساکن بوده‌اند، بحث و پژوهش می‌کند. اگر بگوییم مقصود از

شناسی شرق در انستیتو خاورشناسی آکادمی علوم جمهوری ارمنستان و نیز سردبیر ماهنامه «ایران‌نامه» در ارمنستان هستم که به زبان ارمنی منتشر می‌شود.

○ در باره آثار و پژوهشهای علمی‌تان اگر توضیحی دارید، بفرمایید.

دکتر آساتوریان: مطالعات من بیشتر در زمینه تاریخ زبان - بویژه زبانهای غربی ایران - و اقوام شناسی است آخرین کارهایم بیشتر در زمینه اقوام بختیاری بوده. اکنون درباره زرتشتیان یزد و کرمان مطالعه می‌کنم و کتابی در این باب به زودی منتشر خواهد شد. کتاب دیگری نیز درباره فرهنگ بختیاری‌ها آماده چاپ دارم که با همکاری دکتر وهمن استاد دانشگاه کپنهاک تهیه خواهد شد. چندین مقاله نیز در باب کردها و زبان سغدی عرضه کرده‌ام. در باب ترجمه، چنان که اشاره شد متن سغدی «وسانتارا جاتاکا» را برگردان کرده‌ام. گمان می‌کنم بار دیگر قرآن کریم را تجدید چاپ کنیم، زیرا تا کنون در زبان ارمنی دو ترجمه از قرآن داشته‌ایم که یکی در بخارست و دیگری در صوفیه چاپ شده و این بار برآنیم که یک چاپ آکادمیک از آن ارائه دهیم. و نیز اهداف زیادی در زمینه لهجه شناسی در نظر داریم.

مهمترین کاری که ما داریم، تربیت کادر ایران شناسی در ارمنستان است. نه تنها ایران شناسی در ایران، بلکه افغان شناسی که بسیار مهم است، همچنین کردشناسی و دیگر اقوام ایرانی نیز استعدادهایی را در زمینه زبانهای

مخصوص زبان ارمنی‌اند و از زبان ادبی دور هستند. ممکن است شخصی زبان ادبی عهد خود را خوب بشناسد، اما با بسیاری از لهجه‌های مربوط به آن ناآشنا باشد. از سویی گاه به زبانهایی برمی‌خوریم که با وجود استقلال زبانی نسبت به یکدیگر، درک روشنی از هم دارند و به عبارتی مردمی که به این زبانها گفتگو می‌کنند، زبان یکدیگر را می‌فهمند، مثلاً زبانهای کروواتی و صربی با زبانهای چک و اسلواک که تقریباً یک زبان هستند.

حال، برای آنکه لهجه‌ای صورت زبان به خود بگیرد، باید از چند خاصیت برخوردار باشد: خاصیت اصلی، حدود مشخص رواج آن زبان است و دیگر، وجود ساخت دولتی است که در این باره مهم به نظر می‌آید. برای نمونه اگر گستره زبان تاجیکی در حدود ایران کنونی بود، می‌توانستیم بگوییم این یک لهجه تاجیکی در فارسی است، اما چون تاجیکستان خود دولت مستقل و ساخت دولتی و نظام خاص خود را دارد، ما نمی‌توانیم بگوییم تاجیکی لهجه است یا تاجیکی، زبان است!

ما نمی‌توانیم بگوییم زبان فارسی تاجیکی، این یک برداشت سلیقه‌ای است که برخی داشته‌اند. در مورد زبان باید مقیاس‌ها و معیارهای علمی داشته باشیم. البته می‌توانیم بگوییم تاجیکی فارس است، یکدیگر را ببوسیم و از این بابت بسیار هم خوشحال باشیم، اما اگر بخواهیم با دید علمی در این باره بحث کنیم، اوضاع فرق

ایران شناسی، تنها شناخت زبان فارسی است، یکسونگرانه قضاوت کرده‌ایم. زبان فارسی جزء کوچکی از ایران شناسی است. ایران شناسی کارش پاسخگویی به مسائلی در زمینه‌های مردم شناسی، تاریخ، زبان شناسی، تاریخ ادیان، و ویژگیهای فرهنگی و قومی و... است.

○ علت اصلی گرایش و علاقه شما به زبانهای ایرانی و بویژه گویشهای لری و بختیاری و زبان کردی چه بوده؟

دکتر آساتوریان: پیش از هر چیز اشاره به این نکته ضروری است که به خلاف تصور برخی، لری و بختیاری گویشند و کردی لهجه نیست، بلکه زبانی با ویژگیهای خاص خود است. در باب علاقه به لهجه‌ها و زبانهای غربی ایران می‌توانم بگویم هر زبان یا لهجه ایرانی که از نقطه نظر تاریخی حاوی نکاتی است و عناصر آلفابتهای خاص در آن به چشم می‌آید، برایم جالب است و در آن زمینه مطالعه می‌کنم. از سویی به سبب اینکه دانشگاه را در بخش کردشناسی به پایان رسانده‌ام، افزون بر زبانهای میانه به این مقوله نیز پرداخته‌ام (لهجه‌های کردی و کرمانجی بویژه در ترکیه).

○ حدود و معیار تشخیص زبانها و گویشها چیست، آیا زبان ادبی رایج می‌تواند معیار خوبی برای سنجش زبان یا گویش باشد؟
دکتر آساتوریان: حدود تشخیص زبانها نسبی است. برای نمونه لهجه‌هایی هستند که

می‌کند، زیرا ملتی به نام تاجیک آنجا زندگی کرده‌اند و اکنون قومی آنجا زندگی می‌کند که هویت و طرز تفکر خود را داراست، ولو اینکه به زبانی تکلم کند که از شاخه‌های زبان فارسی کلاسیک است که از قرن پانزدهم جدا شده و ادبیات مشترک کلاسیک با نوع ایرانی خود دارد و این دلیلی نیست که بر پایه آن بگوییم تاجیکی لهجهٔ زبان فارسی است.

○ بدین ترتیب شما سهم و حد تاثیر فرهنگ اسلامی و ایرانی را در کشورهای منطقه چطور ارزیابی می‌کنید؟

دکتر آساتوریان: ببینید، فرهنگ اسلامی و ایرانی در ازبکستان هم هست، اما نمی‌گویید که ازبکی لهجهٔ زبان فارسی است، از نظر فرهنگی، من آن سهم را قبول دارم، این بحثی است که به تازگی صورت حاد به خود گرفته است. به نظر من زبان تاجیکی و اصولاً تاجیک‌ها یک قوم ایرانی اصیل هستند، حتی اگر راستش را بخواهید زبان فارسی کنونی منشأ خود را در ماوراءالنهر پیدا کرده، این یک واقعیت تاریخی است. تاجیک‌ها به مفهوم واقعی کلمه ایرانی‌اند، به همین سبب است که می‌گوییم مرز میان زبانها و گویشها نسبی است.

○ به نظر شما عواملی که در گذر زمان موجب تغییر، تخریب، حفظ یا تحول زبان می‌شوند، کدامند؟

دکتر آساتوریان: پاسخ به این پرسش نیاز به زمانی چند ساعته دارد، اما به طور گزیده

آنکه در همین اتحاد شوروی پیشین زبانهایی بوده‌اند که امروز فراموش شده‌اند، زیرا ساخت دولتی نداشته‌اند، دیگر آنکه از زبان به طور دولتی حمایت نمی‌شد. سوم آنکه سنت ادبی قدیمی نداشته‌اند، مثلاً زبان تاجیکی در تاجیکستان نمی‌توانست گم شود، چرا که بازماندهٔ ادب پرغنائی فارس و تاجیک است. هر تاجیک این ارزشها و اصالت را در خود دارد، همهٔ بزرگان و برجستگان زبان خود را می‌شناسد و با ماهیت آن آشنایی کامل دارد، اینها را با تمام وجود خود حس می‌کند و به نشانهٔ یک واقعیت در ذهنش به یاد می‌آورد. هنگامی که یک شاعر تاجیک می‌گوید زرافشان، پنج‌رود، و خش، فارس زبان آن را می‌فهمد و حس می‌کند. به همین سبب زبانش گم نمی‌شود. در مقابل، ملت‌هایی هستند که زبانهای کوچکی داشته‌اند و زبانشان گم شده است. در داغستان هم زبان‌هایی هست که یک قسمتشان محو شده و قسم دیگرشان موجود است. عوامل در این درباره بسیار است.

○ در باب عوامل مؤثر در تحول و تشبیت زبانها به نقش دولتها اشاره کردید، با توجه به تغییر سریع زبان نسبت به گذشته و نقشی که گستردگی ارتباطات در این میانه بازی می‌کند، اکنون چه خطراتی زبانها را تهدید می‌کند؟

دکتر آساتوریان: البته چنان که اشاره شد این بحثی گسترده است. اما به عنوان نمونه شما

باید ابتدا دوره‌ها را مشخص کنیم، در چه دوره‌ای فرهنگ ایران چه جایگاهی داشت و در چه دوره‌ای جایگاه دیگری و... فرهنگ ایران، فرهنگی مطلق نیست. این جایگاه در روند تاریخ باید مشخص شود. البته اکنون ما نمی‌توانیم فرهنگ غربی را با فرهنگ شرقی مقایسه کنیم، زیرا فرهنگ ایران صورت خاصی دارد و مهم‌تر اینکه این کار از نظر متدولوژیک (روش‌شناسی) درست نیست. اینها ساخت فرهنگی گوناگون دارند. شما می‌توانید فرهنگ انگلستان و دانمارک یا آلمان را به قیاس بگذارید، اما ایران از آن رو که کشوری شرقی، مسلمان و دارای اصول ویژه است، باید دست کم با کشورهای شرق مقایسه شود (از نظر فرهنگی). البته برخی ارزشهای فرهنگی در این میان وجود دارند که می‌توان مثلا در مقایسه با آلمان، آنها را پیش کشید. برای نمونه، شعر معاصر ایران را می‌توان با شعر انگلستان مقایسه کرد، از نظر ساختار، هویت، مضمون، فضاها و... اما اگر بخواهیم تمامی ویژگیها و نمودهای فرهنگی این دو را قیاس کنیم، این کار شدنی است، ولی همان گونه که اشاره شد از نظر متدولوژیک غلط است و نمی‌توان گفت کدام یک جلوتر و کدام عقب‌تر است. در نظر بگیرید، حتی فرهنگ ایران با فرهنگ کشوری چون ترکیه قابل مقایسه نیست، نتیجه مضحک خواهد بود، زیرا فرهنگ ایران در تنگنای تاریخ آشکار بوده. البته ترک‌ها هم فرهنگ خاص خود را دارند، اما به واسطه آن حالت کوچ‌نشینی که داشتند،

همین زبان فارسی را در نظر بگیرید، دست کم از هزار سال پیش به همین صورت بوده. شما اکنون «شاهنامه» را می‌خوانید و بجز برخی واژه‌های خاص مفهوم آن را درک می‌کنید. همچنین زبانهایی هستند مانند زبان ترکی که حتی در گذر دو هزار سال تغییر نیافته‌اند. این بستگی به ساختمان زبان و عوامل مربوط به آن دارد. نمونه دیگری در این باره می‌آورم، و آن اینکه زبان فارسی به اقتباسها علاقه زیاد دارد، چیزهای زیادی از عربی گرفته و هنوز هم می‌گیرد. امروزه با تعجب می‌بینیم چقدر واژه‌های تازه عربی وارد زبان فارسی شده که پیشتر از این نبود، یا دست کم زیاد از آنها استفاده نمی‌شد. در زبان فارسی کنونی حتی برگرفته‌های بسیاری از زبانهای خارجی غیر عربی به چشم می‌خورد. مقصودم از فارسی کنونی به طور دقیق برهه پس از انقلاب است. البته مناطقی که با شهر تهران فاصله دارند، زبانشان دست نخورده‌تر مانده و به واژه‌ها پایبندتر هستند. همچنین خصایص ایرانی خود را بیشتر حفظ کرده‌اند.

○ با توجه به اینکه هر فرهنگ و تمدنی برای خود جایگاه جداگانه دارد، به نظر شما در مقایسه با دیگر تمدنها و فرهنگها جایگاه فرهنگ و تمدن ایرانی کجاست؟ اینکه گروهی برای نمونه جایگاه آن را پس از فرهنگ و تمدن کشورهای غربی معرفی کرده‌اند، صحیح است؟
دکتر آساتوریان: برای پاسخ به این پرسش

فرهنگشان جنبه و جلوهٔ مشخصی نیافته. فرهنگ ترک‌ها جنبهٔ عامیانه‌تر و مردمی‌تر دارد (بیشتر فولکلوریک است)، اما فرهنگ ایران فرهنگ خط و کتابت و جهانبینی و فلسفه و... است.

○ در گذر نزدیک به دو قرن انقطاع فرهنگی در محدودهٔ مرزهای سیاسی در کشور شما فکر می‌کنید چه آسیبهایی به فرهنگ و ادب آن سامان وارد آمد و اصولاً اکنون با چه پیامدهایی روبه‌روست؟

دکتر آساتوریان: موضوعی که بدان اشاره کردید بحث جالبی است که از جمله در گردهمایی استادان ایران‌شناس و زبان و ادب فارسی می‌دیدم. برخی می‌گویند: مرزها بسته شد، روابط با ایران قطع شد، اما جمهوری‌ها تمام عناصر و ویژگیهای ایرانی خود را حفظ کردند، دین اسلام را حفظ کردند و... این برداشت تا حدی درست است و تا حدودی درست نیست، زیرا این پرسش هست که جمهوریهای آسیای میانه چه ایرانیتهایی داشتند؟ فقط تاجیکستان ایرانی بود! چراکه زبان و فرهنگش ایرانی است. ازبکستان که ایرانی نبود تا بخواهد ایرانیتهش را حفظ کند! البته اسلام در آنجا بوده و اکنون هم هست. جاهایی که آثار فرهنگ ایرانی را در خود دارند، آن را حفظ کرده‌اند. سمرقند و بخارا که اکنون در ازبکستان واقعند، ایرانی بوده و هنوز هم هستند، اما بقیه ایرانی نبوده‌اند. ترکمنستان که فرهنگ ایرانی نداشت که بگوییم آن را حفظ کند یا نکند. اگر

چندین نسل هم روابط با ایران قطع شود، بر ترکمنستان تأثیری نمی‌کند. با توجه به اینکه کشورهای آسیای مرکزی با ایران در یک حیطهٔ فرهنگی قرار دارند - آن هم نه با ایران، بلکه با خراسان - هنگامی که روابط با ایران قطع شد و مرزها بسته شد، فرهنگ ایرانی فقط در تاجیکستان بود و اکنون هم هست.

البته تاجیکستان در این میان لطمه‌های فراوانی دید، چون مردم آنجا برای نمونه خط نیاکان خود را فراموش کردند، دینشان را تا حدی گم کردند ولو اینکه مردمی متدین هستند. اما به هر حال بسیاری از ارزشهای فرهنگی را پاس داشته‌اند. توجه به این نکته ضروری است که وقتی می‌گوییم سمرقند و بخارا، باید تاجیکستان را در نظر داشته باشیم زیرا این دو منطقه پیشتر از آن تاجیکستان بوده و مردم ازبکستان نیز هیچ‌گاه به فارسی مطلبی نمی‌نوشته‌اند که در شمار مناطق فارسی زبان درآیند. در این میان علی شیرنوازی چیزهایی به فارسی نوشته، ولی این دال بر این نیست که ازبکها فارسی می‌نوشته‌اند.

○ به نظر می‌رسد که در تاجیکستان به سبب همین جدایی مرزها و نیز بیگانگی با فضای فکری حاکم بر زبان و ادب ایران، نویسندگان و بویژه شاعران بیشتر به نمونه‌های قدیم‌تر و در واقع کلاسیک شعر رو آورده‌اند و این نگاه پراتکا به گذشتگان، کلام ایشان را به نوعی آهستگی دچار ساخته به طوری که گمان می‌رود راه

نیاکانشان را فراموش کردند و...، اما این چیزی است که می‌توان آن را احیاء کرد. این مردم صددرصد با سوادند و ملتی هستند که همه‌شان از توانایی و درک عقلانی بسیار برخوردارند. از این نظر - بویژه در ایران - نسبت به آسیای مرکزی و قفقاز باید با یک جهانبینی علمی نگریسته شود. به همین سبب لازم است یک مرکز علمی پایه‌ریزی شود - ولو اینکه در «دفتر مطالعات سیاسی» هم مرکزی به این نام هست - تا به طور علمی در این باره تحقیق شود، بویژه زمانی که از نظر فرهنگی می‌خواهیم در این زمینه قضاوت کنیم.

○ سپاسگزاریم

دشواری برای همپراز شدن با تحولات حاکم بر ادبیات دارند، نظر شما در این باره چیست؟

دکتر آساتوریان: ببینید، ما اگر می‌خواهیم به طور اصولی درباره آسیای مرکزی، قفقاز، فروپاشی اتحاد شوروی و ... بحث کنیم، باید معیارها و مقیاسهای درست علمی را برگزینیم. ما گاهی قضاوتهایی می‌کنیم که با علم همدم نیست. بویژه در ایران باید به این نکته توجه شود گاهی قضاوتهای ما غیر اصولی است.

من فکر می‌کنم شعر در تاجیکستان از رشد خوبی برخوردار بوده و شاعران نمونه‌های خوبی از انواع شعر را در آنجا ارائه داده‌اند. البته تاجیکها زیان دیدند، خط

کتابخانه

